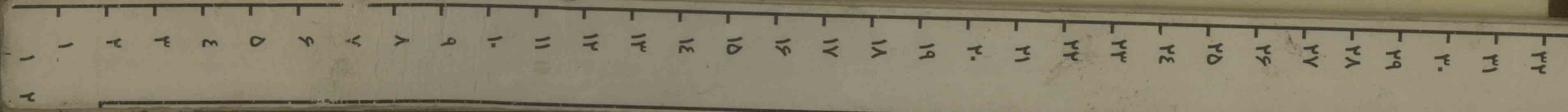




1898

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

1893





الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سوله محمد وآله واصحابه اجمعين
 اما بعد انكه چون حق سبحانه تعالى بكمال قدرت خود تمامی مخلوقات را ازین
 و آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور و قصور و الوان نعمت
 و اخروی و غیر کلیات و جزویات صوری و معنوی که میافرید محض از برای انسانست
 و انسان عبارت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم است خصوصا و اما ثانی از
 آدم نبی آدم عمو و تنبا - کما جاز فی السحیث القد - لولاک لما خلقت الافلاک
 و خلقت الاشیاء لاجلک - و انسان بابر او خویشی برای معرفت خود فرید چنانکه فرمود
 و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون - ای یعرفون - و نیز فرمود - خلقتک

لا یلی - ای لاجل معرفتی - رباعی

ابر و باد و مه و خورشید و فلک کارم / تا توانی بگفت آری و بعلت خویشی

همه از بجهت تو سرشته و فرمان بردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمانبری

و غایت فرمانبری معرفت او تعالی است پس تفسیر ليعبدون را باینجهت
 است که عبادت بدو و بجهت بدنی و قلبی عبادت بدنی مثل تصدیق و اقرار
 شهادتین که بدو جاریست و دل و زبان تسلیم دارد و نماز و روزه و زکوة و جهاد
 و غیر ذلک که بدست پا و تمامی اعضا بدن تسلیم دارد و قوت به ادای این عبادت
 از طعام و شراب جسمانیست که ماکول من شود و سایر خواص معوام است و بدین قوت
 جسمانی حاصل آید و عبادت قلبی معرفت حق است که بروح تعلق دارد و غذا
 روح بجهت ادای این عبادت کشف موزات الهی که از غیب بدیعنی بروج
 فانیگر و دو قوت و حاصل آید پس عبادت قلبی که معرفت است اصل
 و عبادت بدنی فرع و آن نیز از مغز است و این نیز از پوست بنا بران ليعبدون
 را به یعرفون تفسیر افاد و معرفت او تعالی بکنه ذات مقدس او تعالی است
 بلکه معرفت او تعالی بوجه انیت و تراست و باجمیت و قدمت و ازلیت و ابدیت
 و خالقیت و رازقیت و احیاء و اماتت و غیره من صفات الکمال باشد یعنی باین
 صفات حق تعالی را بداند بکنه ذات زیرا که معرفت کنه ذات فکرو دران منع است
 است بحیث نبوی صلی الله علیه و سلم - که تفکر و فی آلا الله و لا تفکر

فی ذات الله لن تقدروا قدره - اکمل تعریف حق معرفه - و خود نیز بدان مقدر
و معترف آمده - که ما عرفناک حق معرفتک -

ایات

نه بر لوح دانش پرورش هم	نه در ذیل صفش رسد دست فهم
توان در بلاغت سبحان رسد	نه در کنه چون سبحان رسد
که خاصان درین هم رسد	بلا احوال از تک فرو مانده اند

ایات

هزاران مرد زین دای آیند	بدین در که برالواند آیند
ز بحر خویش میگویند ای پاک	توی معروف عارف ما عرفناک

این همه شعر بعد معرفت که ذات او متعالی است پس معرفت او متعالی است
الوحدت و غیر ذلک باشد یعنی باید دانست که او متعالی است و خالق و رازق
و مثل ذلک است و این معرفت موقوف بر معرفت نفس خود است که
من عرف نفسه فقد عرف ربه - واقع است تا که نفس خود را شناخت معرفت
حق نیافت و معرفت نفس به وجه است صفاتی ذاتی که صوری و معنوی
نیز میگویند اما معرفت صفاتی بچند وجه است چنانچه من عرف

بما خودت فقد عرف ربه بالقدم و من عرف نفسه بالعجبوت فقد عرف ربه
بالمعجبوت و من عرف نفسه بالمخاطبة فقد عرف ربه بالحقائق و من عرف
نفسه بالفارقت عرف ربه بالتفارق علی هذا القیاس من عرف نفسه فی فقد
عرف ربه كما هو - و این همه معرفت صوری است که تمامی اهل صورت هم برین
معرفت اند و معرفت ذاتی سبک و بیهوده است - من عرف نفسه بالعدم - یعنی
هر که ذات خود را دانست که عدم است بعد از آنکه بعد از تحقیق که عدم اضافی
عبارت از ثبوت ذات و نفی وجود است کمثل عفا که بالذات است اما
موجود نیست و عدم حقیقی عبارت از سلبیت ذات است کمثل شریک
الباری که او من حیث الذات سلب است یعنی ذات خود را بعد دوم داند
من حیث وجوده و او انحرافی چنانچه آیند تصریح این معنی خواهد آمد ان شاء الله
تعالی - فقد عرف ربه بالوجود - یعنی پس تحقیق حق را شناخت که وجود و مراد
و این را معرفت معنوی گویند و اهل معنی هم برین معرفت اند و اهل صورت
را درین معرفت راه نیست چون معلوم شد که معرفت او متعالی یکذات
اوست بلکه بوحدت او سبحان که وحده لا شریک له امر شرعی است علی
صاحبها الصلوة والسلام پس معرفت وحدت او متعالی بر همه کس

فرض لازم آمد - با مقل هو الله احد پس بر تو باد که وحدت است و تعالی شای
بطریق صوری معنوی اما بر وحدت صوری تقریبی است بوحث معنوی بر
که وحدت معنوی ارفع و اجل از وحدت صوری است زیرا که توحید از روی
لغت بعضی قابل شدن بوحث است و آن وحدت بر قایده علم و قانون
عقل بر دو نوع است یکی وحدت مقیده آن من حیث الصفات فقط لآن
حیث الذات دوم وحدت مطلقه آن من حیث الذات و الصفات آن باشد که
یک ذات با صفات خود موجود باشد و ذات دیگر با صفات خود معدوم -
کوحدت الباری اذ اکان الله ولم یکن معه شیء و الا لکن کان اما وحدت
مقیده من حیث الصفات فقط آن باشد که یک ذات منفرد باشد بصفا تکیه شریک
کسی بودی در صفات کوحدت الباری نسبت تقدم و صفت التحلیق و مثل ذلک
پس وحدت مطلقه موجب انعدام وجود غیر است و وحدت مقیده موجب انعدام
وجود مثل این وحدت مقیده در شرع بچند وجه آمده یکی آنکه گویند
و تعالی واحد است ازین رو که سزاوار پرستش نیست جز روی این توحید را
عباده دون الله یعنی کافران که بت آتش ماه آفتاب و غیر ذلک اگر سزاوار
پرستش نیستند کفی بحقیقه غیر حق اندی پرستند مگر اند و دیگر آنکه گویند

و تعالی واحد است ازین رو که خالق اشیا و مکنون مکنون جزا نیست و این
توحید را تنوید و افلاکیه و طباعیه مکرر اند و دیگر آنکه گویند و کسی سزاوار احد است ازین
رو که مراد از شبنیت این توحید را شبیه مکرر اند و دیگر آنکه گویند و تعالی واحد
است ازین رو که قدیم است و آنچه که جزوی است همه حادث است و این توحید
را در هر یک مکرر اند و دیگر آنکه گویند و تعالی واحد است ازین رو که در ذات و
ترکیب نیست زیرا که ترکیب از عوارض اجسام است و تعالی سبب اجسام نیست
این توحید را محتمل مکرر اند بدانکه این همه وحدت مقیده است که بقیده صفتی و رایگان
میدانند و آن موجب انعدام وجود مثل است ازین آیات بنیات مستفاد میگردد
که تعالی قهار است و احسن الخالقین - یعنی دیگران نیز در حسن خالقیت
خالق اند اما او سبب احسن خالق است که مثل او در احسنت که
دیگر نیست - و الله غیر الرزاقین - یعنی دیگران نیز رزق دهندگان
اند اما او سبب احسان رزاق است که مانند او در رزاقیت که دیگر نیست -
و هو ارحم الراحمین - یعنی دیگران نیز رحم کنندگان اند - اما او سبب
بسیار رحم کند است که کسی دیگر چنان رحم کننده نیست - و اکرم اکرمین
یعنی دیگران نیز کرم کنندگان اند اما او سبب احسان کرم کنندگان است که مثل او

و غیر نیست و اسرار احسان سبب - دیگران نیز در حساب کنندگان اند اما حق تعالی جان و در حساب کنند است که دیگران بدان سرعت حساب کنند نیستند و انما الحكم الیه واحد یعنی دیگران نیز الهان و معبود اند - اما معبودان باطل اند زیرا که مخلوق اند و مخلوق معبود حق نتواند شد و حق سبحان معبود حق است زیرا که او خالق است هر که خالق است معبود حق همان تواند شد پس معبود حق جز او با کسی و غیر نیست بچنین آیات دیگر که در قرآن واقع است پس از روی این آیات صیغه بی تاویل نفی وجود مثل در خالقیت و معبودیت مثل ذلک متحقق شد نفی وجود غیر بلکه وجود غیر باقیست تا که وجود غیر باقیست شرک باقیست و این شرک اخفی است پس بر هر کس فرض واجب است که از شرک اجتناب نماید - که لا شریک لایا واقع است و گرنه در لکد کوب - لا یغفران لشرک به - اید الایاها و منکر بماند - معاذ الله پس وجود غیر آیات دیگر اند چنانچه بعد از این ذکر آنچه آمد انشا الله تعالی و تمامی علما طاهر همدرین وحدت مقیده اند و افاده این وحدت استخلاص از شرک جلی است و آن پرستش غیر است از بت سنگ ماه آفتاب و غیر ذلک اما وحدت مطلقه که موجب انعدام وجود غیر است بدو وجاست مجازی و حقیقی اما معنی مجازی آن باشد که گویند وی تعا و احد است ازین رو

که در جنب موجودی وجودش یار کلا وجود است زیرا که وجود الاشیاء - بین العین و کم کالطهرین الدین هم - و معنی حقیقت آن باشد که گویند وی تعا و احد است ازین رو که غیر او موجود نیست هر چه که در عالم موجود است همدست و این توحید را بیشتر عوام و بعضی از علما منکر اند ای عزیز توحید حقیقی بی منظر تاویل این توحید است و توحید صرف بی شائبه حلول و اتحاد و این توحید است و توحید بحت بی خلط تشبیه و تمثیل این توحید است و توحید صرف بی پندار و دهم دومی این توحید است و مقربان اقرب بحضرت و بالجلال باین توحید است و توحید بی تهمت شمار که در عقاید آمده -

بیت

هست بی تمت شمار یک نیست اندر یگانگی شش شکی
همین توحید است و ایجاد عالم خصوص چون انس بجهت معرفت همین توحید است
و امر حق معرفت خود همین توحید است و اعلم ان لا اله الا الله - و اتفاق محمدان
دین که ما در میان طریق ملت متین اند همبرین توحید است کما قال امام اعظم
رضی الله عنه و ارضاه فی فقه الاکبر فانه تعا و احد لامن طریق العدد و لیکن
من طریق انه لا شرک له لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و کذا الک امام

امام شافعی نیز رضی الله عنه فرموده که شهادت بان الله شایسته غیره -
 و نیز فرموده که این کل مکلف با امور معرفه الله متعلق و معنی معرفه الله علم
 المعلوم علی ما هو علیه بحیث لا یتخفى علیه من صفات المعلوم شیء لا یلحق
 والتقلید یحصل العلم والمعرفه لان معنی الظن تجویز الامرین احدهما اظهر من
 الآخر معنی التقلید قبول قول من لا یدرس ما قال من این قال والکلی
 لایكون علما - یعنی بدانید بدستی که هر مکلف امر کرده شد است شناخت
 حق سبحانه و معنی شناخت آنکه بداند معلوم را عینی حق تعالی را بر چیزیکه
 اوست متعانی نباشد همیشه که مخفی نماید بر او از صفات حق تعالی چنانچه معنی
 معرفت آنست که بشناسد خدای الظن تقلید زیر آنکه معنی ظن جانزدار شدن
 باشد از دو امر یک امر را که ظاهر تر باشد آن را از امر دیگر و معنی تقلید
 آنکه قبول کردن قول کسی را نه در یاد که چه میگوید و از کجا میگوید و این
 ظن تقلید علم و معرفت انشاید اکثر کسان با امر شرعی بی تمهت شمار یکی
 که منجر بانعدام وجود غیر و شعر بوحده مطلقه است اقرار میسر اند و بدان
 می گردند که فرموده مجتهدان است اما ظن تقلید نه تحقیق تصدیق
 توفیر معنی او در دل خود مشاهده کن ملاحظه فرما که در دل تو گردیدن باشد

و التقلید لان الظن

و تصدیق نباشد اگر تصدیق نباشد باری بصدق دل بوجه اسم الله الرحمن الرحیم
 انی ان الله و یس فی جنتی سوانه و یس فی الدار غیره و یار و یس ذلک -
 که این همه در ضمن امر شرعی مذکور یعنی هست بی تمهت شمار یکی تحقیق آنست و نیز
 حضرت امام مالک رضی الله عنه فرموده که من تفقه و لم تصوف فقد نفق من
 تصوف و لم تفقه فقد تزندق و من جمع بینهما فقد حق - یعنی کسیکه تفقه داند و
 تصوف نداند پس تحقیق لاف زدن است یا حق و زریدن بود هر که تصوف
 داند و تفقه نداند پس تحقیق زندق است و کسیکه آن هر دو را جمع کند پس تحقیق باشد
 دانستی که تفقه و تصوف چیست بدانکه تصوف دانستن مسئله وحدت الوجود و همه
 اوست باشد که متضمن نفی وجود غیر است و تفقه دانستن مسائل نماز و روزه
 و حج و زکوات غیر آن بود پس بگوئیم امام رحمه الله علیه حصول این هر دو علم تحقق
 شد و ترک یکی ازین دو موجب زندقه و فسق باشد باید که چنانکه از مسائل تفقه آشنایی
 یافته از مسئله وحدت الوجود و همه است نیز - اطلاعی باید که بی این آن زندقه باشد
 و آن سبب این فسق بود یا لاف باشد پس هر که ازین مجید منکر شود و انکار قول
 مجتهدان ننموده باشد و هر که از قول مجتهدان انکار کند از دین متهم صلی الله
 علیه و سلم بیرون آمده باشد معاذ الله پس بر هر کس فرض واجب است که

تجلیل توحید حقیقی پر دازد و بسبب شبهاتی که وارد میشوند این نعمت عظمی را از دست
ندید بلکه تحقیق آن پرداخته همه شبهات را دفع سازد و آنکه مجرد وقوع شبهات خود
توحید حقیقی را که با قوال محبت آن ثابت است و اصل اصول دین است و پیدا شدن
محض برای تنیست فرو گذارد اکثری از اهل ظاهر که بحقیقت این توحید از خدمت
صاحب تحقیق نرسیدند شک می ترود و بلکه انکار در آن آرد چنانچه گویند که چون همه

بیت

پس این آسمان زمین چیستند | بنی آدم و دام و درو کیستند
و نیز اعتراض برین دارند که سابق گفت شد که مقربان اقرب حضرت و اولیای
باین توحید است در صورتیکه همه اوست باشد وجود غیر مقدم باشد مقربان
که ام اند که قرب ایشان بحضرت و تعا تواند بود و نیز نماز و روزه و غیره را که آن
خمس بر کد امس فرض باشد موجب امر حق سبحانه که فرموده است - قوله تعالی -
واقیموا الصلوات و اتوا الزکوات و کتب علیکم الصیام و اتوا الحج و العمرة لله -
و تا رک این فرائض که ام است که حکم تحفیر و فسق که در امر شرع آمده بروی واقع شده
بدانکه این شک و تردید بنا بر عدم تحقیق است اگر ترازد و تحقیق این توحید و
حصول این دولت عظمی بوده باشد ترا سرغی می نمایم بدانکه حصول این توحید

بطریق علم الیقین و تحقیق موجودیت عالم از عدم است با وجود ثبوت عدت
ایشان چون سرانغم نمی نمودم یا دوار و از کسی از اهل تحقیق تحقق آن معنی نمی
انشا الله تعا صورت این توحید در آینه علم الیقین توجوه گر خواهد شد و همه
شبهات مرتفع خواهد گشت و اهل تحقیق را که تحقیق موجودیت عالم بر وجهیکه واقع
است نموده اند چنان طمانیت حاصل است که در دل ایشان قطعی و مطلقاً
مصرع نیست اندر نگاشتن شک یا تا که این توحید بر کسی منکشف نشود اعتقاد و
بر این امر شریعت علی تحقیق نبود بلکه تقلید باشد و اعتقاد و تقلید معرفت را
نشاید که اقال امام شافعی رضی الله عنه و سبق فرموده و نیز توحید حقیقی که عبادت
از انعدام وجود غیر است - بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است - زیرا که کلمه لا اله
الله متضمن نفی و اثبات است و آن نفی مطلق است یعنی بدو وجه است نفی وجود مثل
صورت حدت مقیده نفی وجود غیر در صورت حدت مطلقه که مذکور شد نزد علمای ظاهر
میان نفی وجود مثل تحقیق است و نظر بر وجه دیگر آن نظر عرفا است پس صورت نفی وجود غیر پیش

مقدم

معنی لا اله الا الله	آن بود پیش عارف آگاه
کاینچه خوانند مشرکانش خدا	گرچه باشد ز فرط جهل و غم

نیست آن در حقیقت الا حق	که بود عین هسته مطلق
در میان نیست از کمال و نفاق	فارق جبر تقلید و اطلاق

چنانچه تفصیل نمایی آید در محل موجودیت عالم از عدم نیکوتر و واضح خواهد شد
اما بفعل در اینجا در صورت نفی وجود غیر توحید حقیقه که علمای ظاهر منکر آنند بالا جملا
متحقق گشت پس کلمه - لا اله الا الله - متضمن توحید حقیقه است که عبارت از
نفی وجود غیر باشد اگر کسی قسم این توحید حقیقه از آن کلمه بنفس صیغه نکند تصور
فهم و عدم تحقق او باشد نه آنکه در واقع آن کلمه متضمن آن نبود از خیب ترا توهم
آن نشود که در صورت نفی وجود غیر محمد رسول الله نبوده باشد چنانچه اعتقاد و محذرت
بدانکه با وجود نفی وجود غیر محمد رسول الله نیز محقق است و این اعتقاد و محذرت
و این غریت باریک و ستر است و قیق که هم بنفس صیغه نفی وجود غیر باشد
و هم بنفس صیغه محمد رسول الله متحقق بود و کشف این سر که خور ضمن آن کفر واقع
بود و نه اسحا و لازم آید بلکه شکل می نماید کشف این شکل جز برای تحقیق
صورت امکان ندارد - و اهل ظاهر که بدین سر رسیده و حل این مشکل
نکردند پس گفتن ایشان کلمه لا اله الا الله - محمد رسول الله که متضمن سرفیق
و در باریک است تقلید باشد تحقیقا چون این فقیر و ید که اکثر مردم از خواص

و عوام از آنجا که طبیعت ایشان با امور وجه معاش متعلق است ازین سر
محروم اند و حصول معرفت بالکل از دست داده به تحقیق آن سپه نمی برند
و بهمان قرار شهادتین خشک یعنی همان لفظ لا اله الا الله محمد رسول الله در نهاد
اند و بیشتر معرفت وحدت او متعاک که من حیث العدم مثل و من حیث العدم
وجود غیر است پی ببرند و در تحقیق و تحصیل این معنی ایهال می ورزند و چون
معرفت فمرض آمده و ایهال از آن موجب خسران آخرت باشد - اعاذنا الله
تعالی من هذا الایمال هیچ در دو خوف خسران آخرت ندارد و بعضی
اند که در دین خوف خسران آخرت و این گریه طبیعت آن شده میل تحقیقات
و حصول معرفت نموده بوحثت او متعاک بالعدم وجود مثل که وحدت مقیده
است کما مر ذکر می رسند و بهمان معرفت قانع شده پیشتر بوحثت مطلقه که العدم
وجود غیر باشد نه پر و ازند و شبها تکیه در آن واقع می شوند از آن انکاری
ورزند و این اعراض نیز از شومیت نفس ایشان است اعاذنا الله تعالی
عن هذا الاعراض - و نیز چون ید که بعضی بوحثت مطلقه نیز پرداخته
بنفی وجود غیر معترف اند و با وجود نفی وجود غیر ثبوت محمد رسول الله کردن
نمی توانند و این خود اسحا و است پس خواست که وحدت مطلقه که معنی

انعدام وجود غیر است هم از کلمه لا اله الا الله درین ساله که میزان التوحید علمی است
جلوه گر سازد و نیز با وجود نفی وجود غیر ثبوت محمد رسول الله چگونه است بیان نماید تقریبی
و ترتیبی که هر کس از خواص و عوام را مشکل نفی و سهولت و پذیراید -
الله ولی التوفیق - پس آن ترتیب موجه که متفق علیه مکلین و محققین است این است
که اصل درستی ایمان و کمال آن تصدیق سه چیز است تصدیق حق که مرتب جمع
و تصدیق عبد که مرتبه فرقی است و تصدیق معیت حق با عبد که مرتبه جمع است
لان فی ثبوت الحق و العبد با تباین و اتحاد - پس باید که این مرتبه مرتبه را
تصدیق کند و تحقیق نماید که حق مرتبه جمع چگونه است و عبد مرتبه فرقی چگونه
و معیت حق با عبد چه وجهه تا ایمان او تمام و کامل شود و از حق کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله برآمده باشد و طریق او است حق کلمه عز از تصدیق سه چیز مذکور است
زیرا که این مرتبه مرتبه جمع و فرقی جمع که آیات بنیات بران هر سه درجه
دالالت دارند در ضمن کلمه طیبیه متحقق است پس هر که تحقیق این هر سه مرتبه
در اینجا یعنی در دنیا نماید او حق کلمه طیبیه نموده باشد و او معنی آن داده و
فروای قیامت که هر کس پرسیده شوند که حق کلمه چون گذاردید از جواب آن
برآمده در زمره اولاسک هم المفلحون - گردد - اللهم اجعلنا من المفلحون

و کسی که تحقیق منفی نماید در زمره اولاسک هم انما سرورن - در آید -
اللهم لا تجعلنا منهم مکرک - پس طریق تحقیق هر سه مرتبه از کلمه طیبیه است که چون است بخوش
موش شنو میگویم طریق آن چنانست - که لا اله الا الله محمد رسول الله - بدخود
مکرب است جز و اول - لا اله الا الله - جز و دوم - محمد رسول الله - پس جز و
اول مرتبه جمع است یعنی ثبوت ذات حق سبحانه با جمیع صفات کمال و اسماء
الحی و کیانی که هر یک سبب و هشت اند درین مرتبه من حیث الاجتماع است یعنی
ذات حق سبحانه مستجمع جمیع صفات کمالیه و اسماء الالهیه و کیانیه است چنانچه تفصیل
اینغنی در شرح جام جهان نادره و غیره مطبوع است و جز و دوم مرتبه فرقی است یعنی
ثبوت ذات محمدی که سبب است با جمیع صفات نقص خود که غیر ذات و صفات
حق است درین مرتبه است و هر دو جز و با هم مرتبه جمع است که معیت
حق باشد با عبد زیرا که جز و اول به التزام جز و دوم تعطیل باشد و جز و
دوم بی انضمام جز و اول نذوق و هر دو جز و با هم توحید باشد - و لهذا -
قال سلطان العارفين حضرت جنید بغدادی رضی الله عنه - اجمع بلا فرق
فقطیل و الفرق بلا جمع فهو زندقه و جمع اجمع فهو توحید - و این قول
موافق قول محبت دین است رضی الله عنهم اجمعین که فرموده اند که اگر کسی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
على كل شيء
والذين هم رؤسنا
على كل شيء
والذين هم صلواتنا
على كل شيء
والذين هم صلواتنا
على كل شيء

کلمه طیبه لا اله الا الله - گفتا نماید مومن نباشد - و اگر محمد رسول الله منحصر
دارد زیرا بیان نبود تا که هر دو جز با هم مرتب نگردانند ایمانش درست و کامل
نباشد پس هر دو فریق یعنی مجتهدین و متحققین رضی الله عنهم باین اتفاق اند که اصل
اصول است و در اصول اختلاف کفر است پس بدانکه کلمه طیبه اگر چه کلمه است
کوتاه اما علم کونین در ضمن آن هویدا است پس هر که معنی کلمه از روی لغت
تحقیق نماید که نیست آله و معبود بحق جز الله سبحانه و تعالی و محمد رسول الله است
علم کونین تمام بروی منکشف شود و آنست که علم کونین چیست و در و چگونگی است
بشنو که علم کونین سواي این سه درجه نیست اوست و همه از دست و همه اوست
که عبارت از همان سه مرتبه جمع و فرقی و جمع الجمع باشد پس هر که این سه
سه مرتبه تحقیق نموده باشد حقیقت کلمه طیبه که فرض ترین یکی است از ارکان
خمس اسلام بروی منکشف شده باشد و بسا اسرار ضمن آن دریافته بود چون
محل نهی اکنون بیان آن مرسته درجه فصل بشنو و از هر سه درجه افاده
استخلاص از مرسته شرک که عبارت از شرک جلی و خفی و اخفی باشد معلوم کن
بیان درجه اول که اوست باشد از معنی لا اله الا الله - که جز و اول است از
کلمه طیب و آن مرتبه جمع است بدانکه معنی لا اله الا الله بنفس صیغه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
على كل شيء
والذين هم رؤسنا
على كل شيء
والذين هم صلواتنا
على كل شيء
والذين هم صلواتنا
على كل شيء

اوست ب و معبود بحق خالق و رازق و محی و ممیت مغر و مندل غیر ذلک که لا یعد
ولات حکم است و تمامی کتابها بدان مشحون است متحقق میشود بر این معنی دلایل
قرآنی واقع است که انما الحكم له واحد و هو الله لا اله الا هو الرحمن الرحیم
و هو الخالق البارئ المصور و هو الرزاق ذو القوت المتین یوحی میمیت و هو العليم القدیر
و هو السميع البصیر و هو الواحد العفّار و هو الغفار و هو المذل و هو الواسع
الحکیم - و مثل ذلک پس در نیصورت مقدمه اوست ثابت میگردد و در آخر
جلی که آن پرستش غیر اله باشد نبات می بخشد بیان درجه دوم که همه از دست
باشد از معنی جز و دوم کلمه طیبه که محمد رسول الله است و آن مرتبه فرقی است
من الازل الابد بدانکه معنی محمد رسول الله بنفس صیغه انکه محمد رسول و فرستاده
اوست یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را بوجود آورده بسوی بندگان بر سالت
فرستاد پس آنحضرت با جمیع حرکات و سکنات خود و نیز جمیع ممکنات لطیف
آنحضرت مخلوق و مرزوق و حادث و فنا و غیر ذلک از دست در نیصورت
همه از دست اثبات می یابد یعنی بنده و تمامی ممکنات از اجسام و اقوال و
افعال و حرکات و سکنات و غیره الیک همه موجود و مخلوق و حادث و فانی
از دست و از غیر او نیست و خود بخود هم نیست و بر این معنی نیز دلایل

فرقانی وارد است که واسطه خالق کل شیئی و واسطه خلقت و مآلئون -
 و مثل ذالک و از ثبوت همه از دست استخلاص از شرک خفی که آن نخستین فاعل
 حقیقی سواى ذات حق سبحانه و تعالی باشد حاصل آید چنانچه معتقد قدس است
 که میگویند بنده فاعل مستقل است در افعال خود و تقریر بمعنی تصریح بکتاب عقاید
 در سماع خبر و قدر مسطور است و نیز کسی گوید که فلان کس فلان را کشت یا فلان
 فلان افایزه بخشید یا مضرت رسانید و مثل ذالک که لایحی است اینهمه
 شرک است اما شرک خفی است -

بیت

درین نوع از شرک پوشید همت | که زیدم بیار و دشمنم سخت
 پس این مرد و درجه لازم و ملزوم مکیه گیراند زیرا که چون خالق متحقق شد ناچار مخلوق
 ملزوم او افتاد و چون مخلوق ثابت شد بالضرور خالق لازم او آمد پس
 اینجا فیما بین خالق و مخلوق فسوق و بیگانهی به ثبوت پیوست از روی کلمه
 لا اله الا الله محمد رسول الله بنفس صغیه درین فرق من حیث الذات و الصفات
 است یعنی حق سبحانه من حیث الذات و الصفات خود جدا از خلق و مخلوق من حیث
 الذات و الصفات خود ملحد از حق است چنانچه در عقاید شرعی میفرمایند -

بیت

از همه در صفات و ذات جدا | پس شیئی که مثله ابد
 بدانکه فرق در خالق و مخلوق من حیث الذات و الصفات فی الواقع است
 اگر انعمی بر ما منکشف باشد یا نباشد و ثبوت آن بدلائل امور کلی و جزوی
 شرعی است که با جهتا و مجتهدان از روایه کریم لیس کشف شیئی مستنبط و
 ثابت گشته نه با مور قیاسی و همی من تو مقرر است یا اولیا و مجتهدین
 از طرف خود قرار داده باشند و فی الواقع نبوده باشد معاذ الله
 چنانچه بعضی را اعتقاد است پس امور کلی و جزوی شرعی که تبعیت آن موجب
 حصول ایمان است اینست بدانکه امر کلی شرعی لا اله الا الله محمد رسول الله
 است یعنی نیت الهی و عبودیت مگر الله تعالی که مرتب جمیع است و محمد بنده و
 رسول اوست صلی الله علیه و آله و سلم که مرتبه فرق است و امور
 جزوی شرعی آنکه حق سبحانه تعالی یکی است واجب الوجود لذاته و قدیم
 و باقی است و همیشه موجود است که عدم ندارد و چون و بیمانند است
 جهت و مکان ندارد و یقین دارد و بی اندازه و بی نهایت است و احد
 است لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد است غنی مطلق و بی نیاز

است که والله غنی - اشارت از آنست بچنین الی غیر ذلک من جزویات
الکمال و بنده ممکن الوجود و حادث و فانی است و همیشه معدوم است که فی تحقیق
وجود ندارد و مگر بحسب محسوس و وجود او زاید بر ذات اوست و ذات او سوا
ذات حق است و مقدار و اندازه و نهایت دارد و خواب و خور و تشنگی
و کرسنگی و غفلت و توالد و تناسل و فقر و محتاجی - که انتم الفقراء عبارت
از نیست الی غیر ذلک من جزویات نقصان پس در اصل دو ذات اند
ذات حق و ذات بنده که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و اثبات
این همه جزویات کمال مذکوره مر ذات حق که صفات ذاتی اوست من لازل
الی الابد است اثبات همه جزویات نقصان من لولم مر ذات بنده که صفات
ذاتی اوست نیز من لازل الابد است فقط من حیث الظهور الی الفناء
چنانچه بعضی محققان ناقص التحقیق را اعتقاد است که عبدیت و ملکیت
و حدوث و بیگانگی و جدائی خلق از خالق بحسب مجاز است یعنی از حیث
ظهور خارجی است که ظهور عینی نیز میگویند تا حین فانی آن فی تحقیق
یعنی نظر بصورت علمیه و اعیان ثابته که حقایق اشیا اند هیچ بیگانگی در میان
حق و خلق نیست بلکه عین ذات و صفات اند نه غیر ذات و صفات و بصفت

حدوث متصف نیستند بلکه قدیم اند زیرا که اعیان ثابته که معلوم حق اند قدیم اند
و این معلومات قدیم عین عالم اند چنانچه در جام صلبان نما مذکور است
که عالم و معلوم و علم سرشته در مرتبه ذات عین یکدیگر اند بدانکه این صفت
من حیث الاندراج است آنکه صور علمیه که متصف بصفات نقصان اند
خود ذات حق اند و صفات ایشان از حدوث و ملکیت و مقدار و اندازه
و چون و چگون و غیره از ذات ایشان صلب باشد و صفات کمال از واجبت
و صمدیت و بی چونی و بی چگونگی و بی مکانی و غیر ذلک بذات ایشان
متلزم بود و معاذ الله چنانچه اکثری از ناقص التحقیق را همین اعتقاد است
احاذنا الله ذلک الاعتقاد الفاسد زیرا که معلومات قدیم را این
عالم یعنی خدا پنداشتن خلص خطاست بچند وجه اول آنکه او تعالی دو
علم دارد یکی علم ذات و دوم علم ممکنات و ماهیات علم اول به اعتبار
آنکه ذات خود را میداند بطریق اطلاق بی چونی و غیر ذلک در صورت

بیت

عالم خود خود است و خود معلوم | شاه خود خود است و خود مشهور
و این عالم و معلوم عین یکدیگر اند نه غیر یکدیگر اگر غیر یکدیگر اعتقاد کنیم

کفر بود و علم دیگر باعتبار آنکه ممکنات و مایات را می دانند بسبیل تقید تعیین

بیت

و چون چگونه

حال هر ممکنه بجهت عدم بسیند و داند و همیشه و نه کم

در نیصورت مایات ممکنات معلوم حق اند و حق عالم آن پس این عالم معلوم
غیر یکدیگر اند نه عین یکدیگر اگر عین یکدیگر اعتقاد کنیم نیز کفر باشد اکثری از
ناقصان التحقيق فرق این هر دو صورت معلوم کرده عالم معلوم در
صورت ثانی غیر یکدیگر نیستند و چون صورت اول عین یکدیگر میسند
انکار فرق صریح کرده اند لفظ بلکه بکنسراف داده اند پس ازین مرد و قسم علم که
بذات او متعاضد است و مایات از ازل ثابت شد که مرتبه ذات دیگر است و
مرتبه ممکنات و مایات دیگران عالم و آن معلومات قدیم هر دو از ازل
با یکدیگر متغایرانند من کل الوجوه اگرچه ممکنات بنسبت علم الله متعاضد قدیم اند
اما بنسبت احتیاج ذاتی خود متصف و مستلزم حدوث و فنا و تغیر و تبدل
و غیر صفات اند پس ذات حق سبحان ذات ممکنات هر دو عین یکدیگر نیستند
بلکه از ازل غیر یکدیگر اند

ابایت

با خدا از ازل و علم بود علم بالذات و علم مایات

بهین مرد و علم ثابت شد که بود عین ذات معلومات

صورت فیل و صورت انسان مرد و خود با یکدیگر در تضادند

پنچین علم ذات و مایات بخند این مرد و علم لابد اند

پس مایات در حالت اندراج ذات عین حق پنداشتن محض خطاست
و وجه دوم آنکه آنجا که اعیان ثابت اند سه مرتبه ثابت است یکی مرتبه عالم
دوم مرتبه علم سوم مرتبه معلوم و این سه مرتبه از ازل با یکدیگر متغایر
اند مثلاً باغبان میخواهد که در خارج خود گلستان آراسته بکند البته نمونه
گلستان متصور و معلوم باشد اما موافق آن در خارج آراسته میکند
پس نمونه گلستان که متصور است دیگر است من کل الوجوه و باغبان که
متصور است دیگر است من کل الوجوه یعنی حقیقت نمونه گلستان که نهند
آن در خارج پیدا میکند و دیگر است که صورت و شکل و چون چگونه دار
از خیابان چمن و تخته بندی غیر ذلک و حقیقت باغبان یعنی ذات باغبان
دیگر که چون چگونه و شکل و صورت مانند خیابان چمن و غیره ندارد و
تمیز باید نمود که چگونه این مرد و حقیقت که از ازل غیر یکدیگر اند عین یکدیگر
باشند وجه سوم آنکه اعیان ثابت اند که نمونه این جهان اند که کثرت

و مانند صورت و شکل تعیین مثل دارند نمونه ذات سبحان که ذات
سبحان احد است هیچ وجه مانند مثل صورت و شکل و کثرت ندارد -
لیس کمالاتی - بر این معنی دلالت دارد -

بیت

درمانظاره کرد حسن از آن برآید | در خود نگاه کرد همه خبر یکی نبود
پس عارف اباید که در اندراج ذات نظر بوجدت ذات حق و کثرت ذات
ملکات دارد تا مقوله کثرت در وحدت که شنیده و نیز مصرع
بود کلی جهان در و مسطور یا که اضعا نموده از رخسار و نماید و نگاهش
مطابق نگاه حق باشد - تخلق با خلاق است - در حق می آید و
خلق نیک و انصاف و تمیز که میگویند همه از اینجا مستحق گردد و سوا می این
همه بی انصافی بی تمیزی و سوء خلق همه کس دعوی انصاف و
حسن خلق می نمایند اما در نخل چنان بد خلق بی انصاف و بی تمیزی
شوند و سرشته انصاف از دست می اندازند که بخرمعاذ الله و حق
ایشان گفته نمی شود و بهر حال -

بیت

معلوم خدا که از ازل غیر خداست | سم خارج و سم لعلم میدان که جد است
این آن نبود یقین و آن این نبود | این این ازل باشد و آن آن جد است

پس ایمان یافته را با وجود وجه جدائی سم بخارج و سم بعلم عین حق
و استن خلاف آیه کریمه - لیس کمالاتی - باشد و نیز خلاف امری
شرعی - لا اله الا الله محمد رسول الله - و خلاف امور خبری و می سابق از
صفات کمال حق و صفات نقصان بنده که ما سبق مذکور شده می باشد
و این خلاف شریعت را حقیقت پنداشتن زندقه است زیرا که حقیقت
که خلاف شریعت باشد آن زندقه بوده حقیقت - کما قال المحمّد رضی
الله تعالی عنه - کل الحقیقة ردت لها الشریعة فهو زندقه - و زندقه عبارت
از گمراهی بی ایمت و این بی اسی بسبب عدم ملاحظه و احتیاط و وجه
جدائی و غیرت است که فیما بین خالق و مخلوق واقع است از لا و ابدا
چنانچه مذکور شد و اگر کسی گوید که این حقیقت خلاف شریعت است
میگویند که حقیقت امر است سوا شریعت چون حقیقت آمد شریعت
بر خاست چنانچه میگویند آب آتیم بر خاست و ندانند که امر حقیقت
در اصل عین شریعت است که شریعت ظاهری حقیقت است و حقیقت باطن

شرعیت و این ظاهر و باطن اگر چه در حکم جداست اما در اصل صین یکدیگر اند
 تباین و تخالف اکثر کسان اگر چه نمی بینی یعنی شرعیت و حقیقت در اصل یکی است
 و در حکم جداست تقلید معتترف آیند اما از آنکه آن خبر ندارند بسبب عدم تحقق
 و کذب حقیقت آن در تحمل بطریق تمثیل گفته می شود که شرعیت مثل غنچه است
 و حقیقت مانند گل و چنانچه گل سواي غنچه نیست بلکه همان غنچه است شکفته
 گل میشود پس غنچه حکم بستگی دارد و گل حکم شکفتگی پس غنچه و گل در حکم جدا از یکدیگر
 اند اما در اصل یکسانند چنانچه همان غنچه است که شکفته گل میشود و همچنان
 حقیقت نیز اگر چه از شرعیت در حکم جداست که آن حکم ظاهر میکند و این حکم
 باطن اما در اصل همان شرعیت است که بکذب خود مخفی شد حقیقت میشود
 و الله اعلم بالصواب چنانچه امر شرعی است که لا مثل له ولا شبه له
 یعنی نه مثل است مراد از او نه شبهه معنی مثل مانند در ذات باشد و معنی شبهه
 مانند در صفات کما صرح المتکلمین فی کتب الکلام پس حقیقتا رانه مانند در
 ذات است و نه مانند در صفات بدانکه این امر شرعی و دیگر امور شرعی
 نیز مانند غنچه است و غنچه بستگی دارد تا که غنچه بسته باشد و به نیم صبا
 نشود پس بوی رنگ و لطافت که در ضمن وی است روحی نماید و متشام

جان و دماغ روح و معطر و خوشبو سازد و گفتش تعلق بسیار دارد تا که نسیم
 صبا بروی نوزد شکفته نشود پس امر شرعیت نیز که مانند غنچه بستگی دارد و
 بستگی می دانستن همان معنی لفظی است که نه او را مانند در ذات است و نه در
 صفات تا که این غنچه بمدیرین بستگی مانند شکفتگی نه پذیرد و در ضمن می چندین
 لطافت و رنگ و بود واقع است پس طراوت جان و دل و حلاوت مذاق
 روح نبخشند و نسیم این غنچه که شکفتش تعلق بوی دارد تحقق است به ترتیب لایق
 تا که این نسیم تحقق بروی نوزد ابد الابد و نامشکفته ماند و دماغ جان اسرگند
 از بوی رنگ خود که عبارت از لطایف و اسرار است معطر نگردد اکثر کسان
 بمدیرین بستگی مانند اند و عمر با صرف نمودن هیچ انبساطی و انشراح بی جان
 بسبب عدم تحقق این امر و غیره امور شرعی نیافته اند و برای غنچه است که اگر
 کسی ایشان را امروز یا سال دیگر دیده باشد بعد ده سال یا بیست سال
 باز آمده بهیچند بهمان روز اول سال اول که سابق دیده رفته بود
 مشا به کند و کمیر و تفاوت و تجاوز از آن بهیچند پس این کسان که
 مد عمر اندران بستگی مانند اند آخر الامر ندانند که چه تحقیق این
 امور شرعی و کمیر و از آن لذت اندازند که بجهت بدست نه گرفتیم

و این بد امت چنان بد امتی باشد که مداومتی بود و نهایتی نه ارد طالب صادق
 باید که خوف این حسرت و ندامت ابدی اود دل خود راه نمود و تحقیق این امور
 از سر کس که باشد نماید تا ندامت باز نیارد و ابدال با و ندارد و تحقیق این امر باین
 وجبات که لا مثل یعنی حق متعالم اندی هر ذات خود ندارد و پس ذات
 وی حیث استستی صرف وجود محض است که عدم ندارد و این وجود محض است
 یعنی بسیج است وجود موجودی وجودی و وجود خارجی و جبر این هر سه وجوه
 اینست که در اصل همان یک وجود محض است که وجود موجودی میگویند و بسیج
 سر بیان شدن آن وجود در ذات ممکنات و لا بعلم وجودی نهی نام یافت
 و ثانیاً بخارج وجود خارجی نام گرفت این مقدمات انقیده ما باش غریب
 بحال معیت حق بعد بشا با معقول گفته خواهد شد پس ذات بد اگر همچنان
 یا گیریم یعنی دانیم که ذات بنده مانند ذات حق وجود محض است و عدم
 ندارد و مثل لازم آید و این خلاف امر شرعیت است اکثر کسان ذات بنده
 را چون ذات حق وجود محض میدانند و میگویند که ذات بنده وجودی است
 محض خطاست بلکه میگویم آنکه خلاف امر شرعیت است اسما و است
 معاذ الله زیرا که امر شرعیت حکم میکند که لا مثل و ایشان بهوای نفس

و پندار خود که ذات بنده اعین وجود میداند اثبات مثل مینماید
 پس ایشان تابع سوا و پندار خود اند نه تابع امر شرعیت و من تبع المو
 فیض ملک عن سبیل الله - چون ذات مخلوقات چنین نیستند بلکه
 معدوم محض اند که وجود ندارند و وجود موجودی نه وجودی نه وجود خارجی
 پس اند ذات اینیم وجودی بشرقی سر بیان است مصرع سر یانی بر دل
 زدنش ما از حق تعالی است که واجب الوجود ذات است خواه وجود
 ذنبی که بدان وجودی بشرقی مسلم حق موجود شدند و خواه وجود خارجی که از آن
 به خارج موجود گشتند باید که ذات حق وجود محض اند و ذات ممکنات
 را عدم محض اما این عدمیت من حیث الوجود است لا من حیث سلب الوجود
 و این فرقی حقیقی است من حیث الذوات ذات حق و ذات خلق تا معنی
 لا مثل نیست مانند ما و در ذات درست آید و این فرقی حقیقی را که
 من حیث الذوات است یا در که آید و در محل ثبوت و صد الوجود و عدم است
 بکار آید چون مجربان و محققان که برین فرقی حقیقی نظر تحقیق میکنند
 بخطا و اسما و می افتند نفی چنان معنی لا شبهه نیز نیست مانند ما و در
 در صفت آن بود که هیچ صفتی از صفات حق مانند صفات مخلوقات نیست

زیر که حق سبحانه احوال و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
 است که اینهمه امیّهات صفات اند و دیگر صفات نیز از خالقیت و راقبت
 و قهاریت و غفاریت و مثل فلک و ذات او تعالی است جمع اینهمه صفات
 کمال است پس اینهمه صفات ذاتی حق و مخلوقات هم ثابت نیستیم بلکه لازم
 آید اینهمه خلاف امر شرعی است که لاشبهه لفظی مانند در صفات میکند
 اکثر کسان در اینجا نیز لغزش خورده اند یعنی می پندارند که مخلوقات
 هم باین همه صفات یعنی از حیات و علم و قدرت و غیره متصف اند اما
 این صفات در ذات حق بکمال است و بذوات ایشان نقصان نمیدانند
 که این صفات در اصل صفات ذاتی حق اند و ذوات ممکنات از این صفات
 خالی و معراند پس اینهمه صفات که در ایشان یافته می شود عارضی اند نه
 ذاتی بلکه صفات ذاتی ایشان عدم و مردگی و جهل و ناتوانی و نامرادی و
 کوری و گری و گنگی و گرسنگی و تشنگی و محتاجی و غیر ذلک اند و ذوات ایشان
 مستمع اینهمه صفات نقصان اند از لا و ابد و حقیقت سبحا بحسب خواش ذاتی
 ایشان که بلسان استعداد خواهند سر بیان موجود نموده از عدم بوجود و در
 و چون سر بیان موجود که کیفیت آن بیرون دانش ما است موقوف به پیش است

که عبارت از کشف و شهود باشد سر بیان صفات نیز در ذوات ایشان نبوده
 حیات و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و غیره عطا فرموده تا بوجود او
 موجود گشتند و بحیات او زنده شدند و بسمع او عالم و بقدرت او قادر
 و بسمع او سمیع و ببصر او بصیر و بکلام او کلیم و بکریم و بکریم و بکریم و بکریم
 و مثل فلک شدند نه بالذات خود زنده و توانا و غیره هستند اگر چنین نباشد
 هر چند بنقصان سبب شد و بکمال نبود مانند در صفات لازم آید
 و لاشبهه در دست نبوده بلکه بالذات خود مرده و عاجز و کور و کر و حایل
 و عاقل و مثل فلک اند و ان صفات کمال بذات حق ثابت اند و این صفات
 ناقص بذات ایشان ثابت و صرفت ثبوتی ذاتی حق به نسبت ذوات
 ایشان سلبی است و صرفت ذاتی ایشان به نسبت ذاتی حق سلبی است
 پس هر صفت که بذات حق ثابت کنی از ذوات ایشان سلب است و هر صفت
 که بذات ایشان ثابت داری از ذوات حق سلب است ابدانیت فرق
 صفات حقیقی در ذوات خالق و ذوات مخلوق که معنی لاشبهه است

بیت

از همه در صفات ذوات جدا
 لیس شیء گشت ابد

باین وجه است و الله اعلم بالصواب -

بیان معیت حق با خلق با وجود فرق حقیقی یکدگر پس از آن قبل از وجود خاز
بدانکه الفرق بین الخالق و المخلوق - ثابت بلا انفکاک و اتحاد - یعنی جدایی
میان خالق و خالق ثابت است من حیث الذوات و الصفات چنانچه مذکور
شد و این فرق از ازل تا ابد ثابت است اما بی انفکاک و اتحاد یعنی فرق
بی انفکاک است و چون انفکاک نیست احتمال میشود که هر یک استوار باشد میگویند
که این هس نیست اما فرق است این خود معنائی است که خبر تحقیق
فرق اتحاد و انفکاک حل این معنا مکان ندارد اکثر کسان در تخیل لغزش
خورده و در پی احتمالات خود رفت فرق و انفکاک یک معنی می شمارند و
بیک حکم می انگارند و نمیدانند که هر یک معنی دیگر و حکمی علوه دارد
چنانچه معنی انفکاک در لغت از هم جدا شدن و از ادا شدن باشد و معنی
فرق آنگاهان حکم هر دو نیز علوه که آن یعنی فرق پس خلل در میان
نیارد و این یعنی انفکاک اختلاف تام می آید و فهمیده باشی مثالی می آید
و آن مثال روح و جسد است تا ترادف مثال روح و جسد حکم هر دو یعنی
فرق و انفکاک نیکو فهم شود بدانکه در میان هر دو یعنی روح و جسد

فرق تمام است که آن لغابت لطیف است و این لغابت کثیف و آن غیر محسوس
و بی کیف است و این محسوس و با کیف و مثل و لکت چنانچه داننی و این
فرق است پس از وقوع این فسر ق در مدت حیات شخص تا پنجاه سال
یا صد سال پیش خلل در جسد نبوده و اگر روح از بدن بکلی منقطع شود و بعد
انفکاک روح بدن میسر و مضمحل گردد و در زیر دیده و بوسید میگرد و
که موت عبارت از انفکاک روح است از تعلق بدن پس همچنان از
جدا فی خلق و خالق که از ازل تا ابد میسایب و واقع است پس خلل
در میان نبوده اما از انفکاک یعنی از هم جدا شدن خلق تا بود و مضمحل و
عدم محض من حیث السلب لذات میگرد و - الاکل شیء ما
خل الله باطل - از اینجا است پس از اینجا معلوم شد - که الفرق بین
الخالق و المخلوق بلا انفکاک - یعنی خلق و خالق از یکدیگر جدا اند اما از هم
جدا نیستند یعنی منفکی نیستند بلکه با هم اند این کمال معرفت فرق حقیقی
است که محقق کامل است - مرج البحرین یقینان منهما بربخ لای بغیان -
که دلیل قطعی است بر این معنی دلالت تمام دارد اما محقق ناقص بر فرق
و انفکاک نرسیده هر دو را یک معنی و یک حکم ننوده و در پی احتمالات

خودت ناقص اند گفت که در خالق و مخلوق فرقی نیست است معنی انفکاک
معاذ الله اگر چنین بود خلق قیام داشتی و مضمحل می بودی و محض بود پس خلق
و خالق از ازل تا ابد چه در غیب چه در شهادت اگر چه یکدیگر جدا اند اما از هم
نه جدا اند بلکه با هم اند و با هم بودن ایشان که مرتبه بقیت است با وجود جدای
چه در غیب چه در شهادت سرت بس قیق که هم هر کس به ان نرسد
من انا عرف - و ازینجا است که خلق پیش از ایجاد در مرتبه غیب
عین حق بودند چنانچه میگویند -

بیت

متحد بودیم با شاه وجود	حکم غیریت بکلی محو بود
------------------------	------------------------

و این متحد بودن من حیث الاندراج است نه من حیث الذات -
یعنی ذات ممکن که صور علمیه است عین ذات حق باشد چنانکه اگر تیرا پر
که ذات حق صیت گوی که صور علمیه است معاذ الله زیرا که فرق
ذات خالق و مخلوق سابق و هستی که آن متصف بصفات کمال است
و این متصف بصفات نقصان پس متحد بودن این ذوات محال
باطل است مگر بحسب اندراج زیرا که معنی اتحاد شسین از روحی حقیقت

آن باشد که شئی شئی دیگر شود بی آنکه چیزی در و کم شود یا بر نفسی از پس آن
محال است مطلق چه در حق واجب متعالی چه در غیر او و محال بودن آن
ظاهر و بدیهی است زیرا که تعالی و دو دو چیز مقتضای ذات ایشانست
و مقتضای ذات چیزی محال است که از ذایل شود و برای توضیح
این معنی بدیهه باین طریق تنبیه کرده میشود که بعد از اتحاد اگر هر دو باقی اند
پس ایشان دو چیز اند پس اتحاد نه شد و اگر هر دو فنا شدند پس متحد شدند
یعنی یکی صین یکدیگر نه شدند پس هر دو معدوم شدند و چیزی ثالث بهم رسید
و این اتحاد نیست و اگر یکی باقی باشد و دیگری فانی نیز اتحاد نباشد
بلکه فانی یکی بقای دیگری باشد زیرا که موجود با معدوم چگونه
متحد گردد و اگر مراد از اتحاد بر سبیل مجاز این باشد که یک شئی شئی
دیگر شود بطریق استحاله یعنی تغیر و انتقال یا بدو وجود مراد چنانچه آب
هو میسرود یا در عرض او چنانکه چیز سفید سیاه می شود پس شک
نیست که این معنی در حق محال است زیرا که ذاتی تغیر و تبدیل را
در ذات و صفات او هیچ وجه را نیست اگر مراد از اتحاد دو چیز است
که یک چیز بسبب انضمام و پیوستن چیزی با حقیقت ثالث شود چنانکه

خاک بانضمام آب گل میشود یا چوب بانضمام سیریت سیریت میشود
پس بآنکه اینهمه در شان او کما بطل است زیرا که در صورت حلول یکی
در دیگری بود و چون حلول و تعالی در غیر یا حلول غیر در محال است
چنانچه در عقاید شرعیه متحقق است پس غیر که خلق است عین حق بود
خلاف اعتقاد شرعیه است که گشتن دو چیز حقیقت واحد محال باطل است
اکثر کسان درین بیت که از مولوی جامی است قدس سره -

بیت

متحد بودیم با شاه وجود | حکم غیریت بکلی محو بود
نظر بر مصرع ثانی نموده عینی با کمال سلب و محومی پیدا کردند بعضی فیات
خلق را عین فیات حق میدانند هر دو بلفظ رفته اند و نمیدانند
که این محویت من حیث الاندراج است نه من حیث السلبیت و عینیت
اگر من حیث السلبیت یا عینیت داشتند کفر و الحاد و خلاف واقع باشد زیرا که
بر مصرع اول نظر نماید که لفظ بودیم که بکثرت دلالت میکند با شاه وجود
میگوید که او واحد است یعنی ما از روی اندراج با شاه وجود چنان
متحد بودیم در مرتبه وحدت که حکم غیریت بکلی یعنی از روی عین

و از روی علم هم محو بودند اقیاناز عینی ادران گنجایش است
و نه اقیاناز علمی چنانچه خود مولوی میفرماید -

بیت

بود اعیان جهان بی چند چون | از اقیاناز علمی عین مصنون
پس از سبب عدم اقیاناز علمی عین لازم نمی آید که ذوات مخلوقات
سلب باشد یا عین فیات حق باشند معاذ الله بلکه لفظ بودیم که در بیت
آمده ثبوت کثرت در وحدت که غیریت حقیقه من حیث الذات
و عینیت اعتباری من حیث الاندراج در ضمن آنست متحقق میکند
و کثرت در وحدت که شنیده بهر من محل واقع است بی حلول و تمایز
و بعد از ایجاد عالم حق در مرتبه شهادت عین خلق است آن نیز
بی حلول اتحاد چنانکه عارفی میگوید -

بیت

آن یار عین است از روی تمایز | این خانه پراز دست و لیکن از طول
چنانچه عین منی در محل موجودیت عالم از عدم با وجود ثبوت عینیت
ایشان که معانیت پس متقی معلوم خواهی نمود انشا الله تعالی

وحدت در کثرت من حیث الظهور و وحدت وجود و مرآت الذوات المخلوقات
که عینیت حقیقتی و غیریت اعتباری که شنیده بهین جالعی در ظهور
عالم از عدم ثابت است پس درین هر دو صورت بموجب عقاید شرعی
نه حلول غیر و تعالی در و نه حلول و تعا در غیر و نه اتحاد یکدیگر متحقق شد
چون معلوم شد که پیش از وجود خارجی حقایق ممکنات که اعیان ثابت اند
در اندراج ذات عین ذات حق نیستند بلکه غیر ذات حق اند چنانچه مذکور
شد بعد از وجود خارجی نیز غیر ذات حق اند چنانچه بیان آن نموده میشود بگوش
هوش بشنو و بقل سلیم دریاب -

بیان همه است

که مرتبه ثالث است - از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که هر
دو خبر و هاشم بر آن لالت دارد و جمع الجمع عبارت از انست بدانکه
چون فرق حقیقتی بین الخالق و المخلوق من حیث الذات و الصفات دلیل
آیه کریمه - لیس کلمه شنی - و امور شرعیه - لا اله الا الله محمد رسول الله
من الازل الابد ثابت و متحقق شد و نامور گشت من و تو و نه با صطلح
اولیا و قرار داد و قوم پس علما ظاهر و باطن هر دو در مرتبه فرق یکدیگر

متفق اند اما علما ظاهر و باطن در یافتن کلمه طیبه من حیث اللغت باین مقصود
نموده حق ابدی خلق ربطی نگاشته و انبیا دارند مگر ربط ایجاد عالم العینی میکنند
که حق تعالی عالم را از کسب عدم بوجود آورده و بهین اکتفای نمایند و بیشتر
تحقیق این معنی میکنند که عالم چه چیز است و حق تعالی چگونه از عدم بوجود آورده
و از کیفیت این معنی عینی از ایجاد عالم خبر دارند زیرا که مقدمه ایجاد
عالم از کسب عدم سوا می و درجه نیکو است که اوست و همه از دست باشد و این
یعنی ایجاد عالم از عدم درجه سوم است که همه دست عبارت از انست و
معیت حق با خلق در صورت تحقیق این درجه متحقق میشود چون از کیفیت ایجاد عالم
خبر ندارند و خبر تحقیق آن در درجه تحقیق این درجه نرسیدند ناچار همه است
را منکر اند و اعتقاد آنرا کفر می پندارند و قایل آنرا کافر میدانند و گاهی
صد در این کلمه از اولیا از رو اصطلاح یا در حالت استغراق و از غلبه
سکری پیدا دارند و نمی دانند که هم در تحقیق کیفیت ایجاد عالم همه دست
مخفف میگردد چنانچه بیان این معنی غفیری می آید انشا الله تعالی پس تحقیق
آن بوقوف ب تلقین تقریر صاحب تحقیق است نه بلبه سکر و استغراق چنانچه
این معنی از کج فهمان و نامحققان شنیده باشی اما علما باطن که این تحقیق اند

آن برجه سوم که عبارت از ایجاد عالم از کتم عدم است تحقیق نموده اگر کیفیت آن اطلاع حاصل نموده اند و با وجود فرق جدائی خلق و خالق که حجت الازات و الصفات است کما سبق ذکره ربط حق و معیت او بخلق چنانکه عین همدوست معلوم نموده تصدیق تمام میگویند.

قطع

همسایه یمنین و همزه همدوست	در دلق گدا و طلسم همدوست
در انجمن فرق و خفا نجان جمع	بانه همدوست ثم بانه همدوست

و از کشف همین درجه سوم است اقوال اولیا - که لیس جنتی سوی الله و لیس الدار غیره و یار حق محسوس و اخلق معقول و مثل ذلک - و از معنی خبر سید آیات فرقانی - که نحن اقرب الیه من جبل الوریق و هو الظاهر و هو السمع البصیر و نحن اقرب بکم ولیکن لاتبصرون - و مثل ذلک - و حدیث من انی فقتدر الحق و انا احد بلایم - و انا عرب بلا صین و لاتب الدهر فان الدهر هو الله و غیر ذلک و این را کمال ایمان شمرند که از آیات بنیات و احادیث متحقق است عدم ربط یگانگی اکفر سید اند و این کفر اخفی است و علما ظاهر همه در کفرند

زیرا که کفر یعنی پوشیدن است پس کیفیت ایجاد عالم بسبب عدم تحقیق پوشیده داشتند و در کفر ماندند -

بیت

آنچه کفر است بر خلق بر مادی است	تنخ و ترش همه عالم برایشین است
---------------------------------	--------------------------------

پس واجب آنست که چنانچه تحقیق مرتبه اوست از شرک حلی نجات یافتند و تصدیق همه از دست از شرک حلی خلاص گشتند از تصدیق و تحقیق همه دست نیز که این هر سه مرتبه اصل اصول و نیند و انکار یکی از ان موجب کفر و خدا لان است خصوص مرتبه سوم که آن در تحقیق کیفیت ایجاد عالم است از شرک اخفی هم نجات یابند که بجز تحقیق این درجه نجات از شرک اخفی که در حدیث - الشکر اخفی فی امتی من ربیب النمله واقع است امکان ندارد و معنی کلمه طیبه بخران تمام نبود زیرا که کلمه طیبه اشرافی است که در کبار گفتن و ایمان حاصل میشود و قوتی است که گوینده از کفر و شرک برمی آید و اولاً از شرک حلی و ثانیاً از شرک اخفی و ثالثاً از شرک اخفی و از نیست که آن کلمه طیبه میگویند که بنده از شرک حلی و اخفی و اسخه پاک و مطهر میازد و اما آن قوتی که

اولاً از شرک حلی بر همه آرد عبارت از مقدمه اوست معبود و
و خالق و رازق و غیره لک است کما مر ذکروه و آن توحید ثانیاً از شرک
خفی برمی آرد اثبات از مقدمه همه اوست باشد و آن توحید ثالثاً از شرک
اخفی برمی آرد کنایت از مقدمه همه اوست بود که در تحقیق ایجاد عالم
از عدم متحقق است و این اعلی درجه ایمان است و معیت حق با خلق
و وحدت در کثرت اینچاره نماید پس هر که این هر سه مقدمه که اصل
دین از جمله امور صدق یقین اند بنفس صیغه تحقیق نماید از همه شرک
نجات یابد و از همه لالش کفر پاک و مطهر گردد -

بیت

چو پاک آفریت بهش باش پاک | که ننگ است ناپاک رفتن بجاک
و نصرت دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم شایسته آید -
اللهم النصر من نصر دین محمد اللهم اجعلنا منهم - و هر که این هر
سه مقدمه را منکر شود یا یکی ازین هر سه انکار آرد نشان وقوت کلمه را
منکر شده باشد و در لالش کفر و شرک بماند و خذلان دین محمدی آگاه
باشد اللهم خذل من خذل دین محمد ربنا لا تجعلنا منهم پس کدام متحقق است

هم در کلمه طیبیه که رکن اول از بنا مسلمانیت و نیز خوانیت پر
از نعمت علم کونین که بی این جوان کرم حصول نعمت کونین که عبارت از سه درجه مذکور است
محال باطل است معنی اوست همه از دست مخصوص اوست دریافت نموده طالب
بفیض ارشاد از روی لغت خاطر نشان باز دو از شرک حلی و خفی و اخفی
بخشید پاک و مطهر سازد تا تبعیت امر شریعت اسرار آید و شیخ
فی تومر کا النسب فی امتیه بروی اسخ آید و طالب نیز کجاست که از
ضمن کلمه طیبیه طلب و شوق دریافت معنی هر سه درجه نماید و از
شرکهای حلی و خفی و اخفی نجات یافته پاک و مطهر گردد و اکثر مشایخ اینان
که بزعم خود طریقی گرفتند و بهوای نفس پندار خود را اختیار
نموده پیچاره طالبان مریدان اگر چه در مقدمات دنیوی صاحب خرد
اند و بحرف ملک رانی معامله دانی به نظیر اما در سلوک دین بتسین
و مسلک یقین بستند محض عامی مطلق اند و این بیت مقتضی ایشان است

بیت

گرچه شاطر بود خرد و سن بخت | چه ز نیش باز و دین خج
بطرف پندار خود نادانیت نموده از راه راست بر میگردد و اند

و از طریق تحقیق مقدمه همه دست باز میدارند چنانچه میگویند که مقدمه اوست
و همه از دست بی تاویل از روی لغت درست است و مقدمه همه است
مؤلف است معنی آن از روی لغت درست نباشد زیرا که اگر از روی لغت
معنی آن گیرند همه خدا باشند این چگونه بود معاذ الله پس این تاویل باید
کرد که این اصطلاح صوفیانست معنی آن بجز تاویل صورت نمیدود و با کلمه
استغراقی است که در حالت سکر و بهوشی از ایشان در قیاس گشتیه میگویند
که این کلمه کفر است و پنی این کلمه نباید رفت و تحقیق آن نباید نمود که امر
شرعی نیست از این نوع سخنان نامطبیع گفته طالب از تحقیق آن باز می
دارند بلکه انکاری از آن کلمه در روش پیدایی سازند معاذ الله چه بی
انصافیت که حصول کمال ایمان بدان منوط است و نجات از شرک اخفی
بدان مربوط و نسبت معیت حق خصلت بدان مکتوف و سرایجا و عالم و
کیفیت آن بدان ملحوظ چندی از اسرار دیگر در ضمن آن هویدا
و خود کلمه طیبه شعر آنست که بجز تحقیق این درجه معنی کلمه تمام نبود با وجود چنین
حقوق که در ضمن این معنی همه اوست واقع است بسبب بهائیکه از ظاهر لفظ
آن کلمه وارد می شوند حق آن کلمه تلف میزند و قدر آن کلمه ندانند

و آن اصطلاح یا خلاف واقع و غیره دانسته دولت کمال ایمان مفت از
دست می دهند اینهم بسبب عدم کشف آن و غلبه قسم و تصور قسم
ایشانست آخر کار چون حقیقت آن کلمه کشف شود و پوره پندار پیش خاطر
ایشان بر خیزد خواه در دنیا خواه در آخرت شمرند و مخدول خواهند شد
و خواهند گفت تا آنکه آنکافی ضلال بین - عارف لازم است که کلمه
همه اوست که چون طلسم است بر ذخایر اسرار و مانند مار است
بر سبک بسیار بجز دو وقوع شبهات متوهم گشته موجب مرگتاب که
لیس کشنده نیست - که دال است بر دو درجه اوست و همه از دست
و هو السمع البصیر - که دال است بر مقدمه همه اوست تحقیق نماید که سلاطین
ایمان و تقویت ایمان است و موجب هدایت و رهنمایی دیگرانست نه
آنکه بجز شبه متوهم گشته از تحقیق آن باز ماند و دیگران نیز از آن باز رود
و بر و انکاری آرد که تحقیق تصدیق آن موجب حصول کمال ایمانست و آنکه
آن با تصور تاویل و حل اصطلاح در آن باعث کفر و خذلان آنکه شنیده
مصرع اصطلاحات است مراد بالایا آنچیز دیگر است چنانچه می
و شاهد و زلف و خال و لب و محبوب چهارده ساله و می و دوساله و قرب

قرب نوافل و قرب فرائض و جلا و استجلا فی حق قدس و نقص مقدس و مثل
 ذلک اینهمه اصطلاحات است آنکه غیرت حقیقه و غیبت حقیقه
 که فیما بین خالق و مخلوق واقع است اصطلاح بوده باشد پس بر تو با تصدیق
 قول قایلان همه اوست وحدت الوجود که اولیا و کاملان امت اند بی ترد
 و انکار من حیث اللغة و نه با اصطلاح و غیره که آن گوهریت لطیف بی بها
 و جوهریت پر نور و سیاه که جوهریان بازار توحیدینی و لیا و اهل تحقیق
 از معدن کتاب و سنت بنفس صیغه بجا ویدن از پیشه وصول قاعده مجتهدان
 بدر آورده بطالبان حق امن من عطا فرموده اند - خراسم اند خیر و ابر
 هم اند کثیر - پس آنکه معنی لغوی گذاشته اصطلاحی می گیرند گویا گوهر
 نفس آگذاشته صدف پاره کثیف بدست می آرند و جوهر بی بها از دست
 داده خر مهره کم بهب افراهم می سازند مثل ایشان مثل مهدیانت که چون
 مرشد ایشان کسی که مرید و طالب میکند و هدایت و ارشاد می نمایند
 پاره بلور بدست او داده می پرسد که آن چیست او میگوید که بلور است میگوید
 که غلط می گوئی که این فی الحقیقت گوهریت که بنظر تو بلور می نماید باید که
 آنرا گوهر نفس اعتقاد کنی ایمان بدان آری آنکس هم فی سبب تحقیق آن

پس بیند که این صریح انکار حسن ظاهر است که بلور را گوهر می نامد و مرید و طالب را
 از صریح بغلط می اندازد بلکه ایشان ازین قوم هم بدتر اند که او شان
 بلور کم از شیر را گوهر نفس اعتقاد می کنند و ایشان گوهر بی بها را بلور تصور می نمایند

بیت

صوفیان نیستند قدر این گهر / از آنکه ایشانند و اهل زین خیر
 پس ایشان قدر این گوهر ندانند و در نظر دیگران هم بی قیمت کرده می
 نمایند و خود تحقیق آن ننموده بچاره طالبان را نیز از طریق تحقیق سبب
 شبها بیکه در آن واقع میشوند باز میسپارند و آن بچارگان نیز امتیاز
 حسن و قبح در آن نکرد گفتند و ایشان که صریح مخالف مجتهدان و محققان
 است بنا بر آن که پیران و مرشدان اند و بکفته پیران آقا و صدق و واقع است
 مسلم میدانند و یقین تمام بر آن ثابت بود و تصدیق می نمایند و
 نور تحقیق بطلست بنده او در مانند - اللهم لا تجعلنا منهم - پس مرید باید که این
 نامحققان که دعوی تحقیق بدروغ می نمایند و در مانند و از صاحب
 صادق تحقیق این مقدمات انیسی غیرت را که من حیث الذوات
 است و عنیت را که من حیث الظهور و اندراج است در یاد تا بمقصود

و معنی - من عرف نفسه فقد عرف ربه در یابد و الابی مقصود ماندن - من عرف نفسه حاصل آید - نه فقد عرف ربه - کشف گردد -

نظم

مکن با صوفیان خام باری	که باشد کارخان خام کاری
طریق نخبه کاری ندانند	بخامی میوه از باعث نشاند
ز حاصل خویش آن میوه برید	بماند باقیامت نارسیده

و صوفیان خام بچند نوع اند یکی آنکه مذکور شد که همه دوست را منکر میشوند و دیگر آنکه همه دوست را مقرب میشوند اما انکار غیرت می نمایند پس هر دو این نقصان افراط و تفریط کرده از راه راست دور افتاده اند و راه راست آنست که غیرت من حیث الذوات است و عنایت من حیث الظهور بی تأویل و بی احتمال اصطلاح زیر که غیرت که من حیث الذوات است ذات حق و ذوات خلق که آن متصف بصفات کمال است و این متصف بصفات نقصان من الازل الی الابد کما سبق ذکره نه خود قرار داد و قوم است که غیرت اصطلاحی تواند یافت بلکه فی الواقع است اگر کسی نداند و این غیرت بنفس صغیه آیات بنیات است مثل

افغیر الله تتقون - یعنی چون از اهل اسلام جدا ابتدای اسلام از کفار قریش می ترسیدند پس تحقیقا میفرماید که ایای غیر خدای اشتهایر سندان زمین معلوم شد که اهل قریش غیر خدا اند که از ترسیدن ایشان منع فرمود از ترسیدن خود امر کرد و جایی که فرموده - فالتقوا الله و اطیعون - و آیه دیگر - و من الناس من یخذل من دونه الله انداد و ایچونم کعب الله - یعنی از آسمان اند که میگردند غیر خدای را عینیتان و غیره را مثل او دوست میدارند مثل دوستی حق پس ازین آیه معلوم شد که بتان و غیر ذلک از کمالات غیر خدا اند ازین جهت کنایه کرد حق تعالی بر آن و میانه که غیر را مثل من میگردند و دوست میدارند مثل دوستی من و حال آنکه مثل من کسی نیست چنانچه فرموده - لیس کمثل شیء - آیه دیگر - ان الذین یقربون من دون الله - بدستیکه آنانکه عبادت میکنند غیر خدا را که بتان و غیر ذلک باشند درین آیه نیز کنایه کردند بدستیکه بتان و غیره و بعد ازین میفرماید - که لایملکون رزقا فاتبعوا عذ الله الرزق و اعبدوا و اشکروا - یعنی عبادت خدا بکنید و شکر گوید او را که رزق شما را داد و او میدهد رزق شما را نه بتان و دیگران چون

انت حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بالوہیت حضرت عیسیٰ
 قایل شد حق سبحا بخت عیسیٰ بہتہد یہ میفرماید واذ قال اللہ یاعیسیٰ
 ابن مریم انت قلت للناس اتخذونی امی الہین من دون اللہ - حضرت عیسیٰ
 علیہ السلام در جواب کفہ - قال سبحانک ما یكون لی ان تقول بالیس
 بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک
 انت علام الغیوب ما قلت لحسم الا ما امرت بہ ان اعبد اللہ ربی و ربکم
 و کنت علیہم شہیدا - و آیہ دیگر - و لا یامرکم ان تتخذوا الملائکۃ والنہیین بایا
 و درین گویہ تخصیص ملائکہ و نبی بخت انت کہ بعضی مشرکان ملائکہ را می
 پرستیدند و یہود و نصاریٰ پیغمبران علیہم السلام پس حقا علی منفرات
 کہ نمی سزد آنرا کہ خدا پیغمبر ساختہ کہ امر کند شمار آنکہ فراموش کردن
 را پیغمبر از خدا یان - ایامرکم بالکفر بعد از انتم مسلمون - آیا منفرات
 آن پیغمبر شمار را بہ پوشیدن حق و آوردن شرک بعد از آنکہ پرستید
 شما گردن نہادگان مردین اسلام را و مثل ذلک من الایات و آیات اللہ
 پس این غیریت بالذات است نہ بالوجود اگر بالوجود و بوی چون
 وجود و احداث فرق اطلاق و تقید است پس پرستیدن تبار منع

و کفر نبود - بلکہ حق تعالی بہ پرستیدن تبار غیر را مفرمود کہ آن تبار
 عین وجود من اند و پرستش تبار عین پرستش من است پس معلوم شد کہ
 بت و غیرہ بالذات غیر حق است کہ پرستش او کفر و منع آمدہ اما بطور آن
 بت و غیرہ بوجود حق است و این بوجود فی تحقیق سیکہ است غیر خیا پنچہ در
 صورت وحدت الوجود مفرمودہ اند -

بیت

جمال دست ہر جا جلوه کرد	از معشوقان عالم بستہ پردہ
ولی کو عاشق خوبان دلجو است	اگر داند و گرنہ عاشق دوست

و کیفیت طوریت و غیرہ ممکنات بوجود حق تعالی درین نزدیکی سے آید
 معلوم خواہد نمود انشا اللہ تعالیٰ بموجب آیات غیریت احادیث نیز و
 است - کہ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم - لا تظرونی کما اتطرت النصار
 عیسیٰ ابن مریم انما اعبدوا عبد اللہ و رسولہ - یعنی می پرانید مرا خیا پنچہ
 پرانیدند نصاریٰ عیسیٰ علیہ السلام را جز این نیست کہ من بندہ ام پس
 بگوئید مرا بندہ و رسول او و خود کلمہ شہادت نیز برین غیرت و عبدیت
 دلالت تمام دارد کہ - اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد عبدہ و رسولہ -

که بجز تصدیق عبودیت ایمان حاصل نمیشود - و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 کما اثبت علی نفسک ما عرفک حق معرفتک ما عبدناک حق عبادتک تفکر و تفکر
 الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله فاعلم ان الله قد قدره - ای این تعریف
 حق معرفت و الله اکبر من این محیط بکلمه علم احد - اگر گوئی اینهمه آیات و احادیث
 دلالت بر غیریت و عبودیت دارد اما غیریت من حیث الذات یافته نمی شود که
 لفظ ذات صریح درین آیات و احادیث لفظ - کم و کم انت و قلت و انا و مثل کت
 صریح دلالت بذات دارد پس انذات بصفت عبودیت و عدم احاطه و عدم معرفت
 بکنه ذات او متعالی و غیره صفات نقصان موصوف است و نیز صفت بی موصوف
 نباشد چون صفت ثابت شد موصوف ناچار ثابت گشت - ثبت العرش
 ثم انشأ - و مطابق آیات و احادیث و اقوال صحابه و اولیایز با ثبات
 غیریت حقیقی واقع است چنانچه حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود
 العجز عن ترک الا و رک و کذا الک حضرت عمرو عثمان و عیسی رضی الله عنهم
 قال ما رایت شیئ الا و رایت الله بعین و معه و قبله چنانچه قول مع و
 بعده و قبله آئینه در محل خود معلوم خواهی نمود انشا الله تعالی
 و نیز قول عرف ربی بفتح الغرایم و البعث عن ستر ذات اشراک و قول اولیا

و الکشف

چنانچه مولوی دوم قدس سره فرموده -

ثمنوی	
خبر وی میگردنیت پیوسته بکل	و رنه خود باطل شدی بعثت رسل
چون سولان از پی پیوستن اند	پس چه پیوندندشان چون کتین اند
حضرت مولوی جامی قدس سره التامی -	

رباعی	
هر چند که جان عارف آگاه بود	کی در حرم قدس تو آتش اید بود
دست همه اهل کشف و ارباب شهو	از دامن ادراک تو کوتاه بود
قول حضرت شیخ محمد الیدین ابن عربی قدس سره الغریر - و اعلم ان من غیر ان	
ابجد ان یعلم - الانسان انه لا جامع بین العبودیت و الربوبیه لوجه	
من الوجود و انما استبد الاشیاء فی التقابل العرض فکل ضدین من	
العلم ضد لآخر - و لابد من العالیم مجتمعان فیه الا العبد الترت فان کل احد	
منها لا یجمع من الآخر فی امر ما من الامور حله و احده فالعبد من لا یکون فیه	
من الربوبیه وجه و الرب من لا یکون فیه من العبودیه وجه فلا یجتمع الرب العبد	

ابدأ - و نیز فرموده - که نداید لک علی ان العالم با هو عین الحق انما هو ما ظهرا
لوکان عین الحق باصح کونه بدلیا - و نیز فرمود - یقول انه لیس للعبد فی العبوتیه
نهایتیه حتی یصل الیها و یرج رباکما انه لیس الرب حدی یفقی الیه ثم یعود عبدا
فالرب ب غیر نهایتیه و العبد عبدا غیر نهایتیه - و نیز فرموده - و هو عین
الاشیاء فی الظهور لانه ذواتها بل هو هو و الاشیاء اشیاء - پس
از تمیقات صریح نفیس صیغه بی احتمال و دلیل اصطلاح معلوم شد که عینیت
در خالق و مخلوق من حیث الذوات است و این صرف یکسانگی است که یکسانگی
را درین بی هیچ وجه دخلی نیست و هستی که ذات چسبیت بدانکه ذات عبارت
از شئی است چنانچه صاحب انسان کامل شیخ عبدالکریم حبیبی رحمه الله علیه
میفرماید که - الذات عبارة عن الشئی یستند الیه الاسماء و الصفات سواء
كان معدوما کما الغفاد او موجودا و الموجود علی نوعین موجود محض کذات
البارئ و موجود ملحق بالعدم کذوات امکانات - بدانکه موجود یک ملحق بالعدم
است همین موجودات است که محسوس و معاینه من قو میگردود و اسحاق این
موجودات بعد میت لبه وجه تحقیق است بیکه آنکیش از موجود شدن
معدوم بودند و هم آنکه بعد از موجود شدن معدوم خواهند شد این هر دو

معدومیت صریح مشهود و معلوم همه کس است سوم آنکه بالفعل که موجودند
هم در حالت موجودیت خود ملحق بعبدند و این عدمیت بنظر هر کس ملاحظ
نمیکرد و مگر در صورت کشف وحدت وجود و سیران او سبحانه بذات موجود
که آن تحقیق ایجاب عالم از عدم با وجود ثبوت عدمیت ایشان واقع است
از اینجا است که گفتند - الوجود بین الدین عدم کما هو المختل بین الدین
و م - و دریافت این عدمیت سخت مشکل است که نظر عوام بلکه خواص هم
که علما ظاهر اند شهبود آن نمیرسند و چون این عدمیت بشهود آید لبا اسرار
و رموز از وحدت الوجود معلوم است - و اینها توالو افتهم و جهات و لا جمو
غیر اند - و مثل ذلک که حل آن بس دشوار است بجز و شهود آن عدمیت
بی تفکر و تعمق بر دل سالک نمکشف میگردد و حاصل این سخن آنست که در
اصل و ذوات اند و یک وجود و هر دو ذات یکذات اعتقاد کنند کفر و کما
باشد و کند لک یک وجود و او وجود عقیده نماید کفر و باطل بود و حق
و ذوات باین جاست که چون هستی که ذات عبارت از شئی است که
یستند الیه الاسماء و الصفات - پس ذات حق سبحانه است که استناد
اسماء و صفات مثل واجبیت و قدم و حی و مرید و قدیر و سمیع و بصیر و علیم و کلیم

و غیر ذلک بوی کرده می شود و ذات ممکن نیز شی است که اسما و صفات
 مثل ممکن حادث و فانی و مطیع و عاصی و کافر و مسلم و شقی و سعید و مدبر و
 مقبل و مثل ذلک بوی استناد نموده می شود پس در صورت استثناء
 این اسما و صفات و ذات متحقق شد ذات خالق و ذات مخلوق در خصوص
 هر یک یکذات اعتقاد کنند بجز کفر و الحاد چه خواهد بود و در تحقیق این دو ذات
 که متفق علیه است - و لا یختلف فیہ احد من اهل النظر الباطن الا
 اهل السخ لالان الطغیان - وجود واحد دانسته باشی آن ذات حق است
 که وجود محض و هستی صرف است که عدم ندارد و چنانچه آفتاب که نور محض
 است و ظلمت ندارد و ذات ممکن عدم محض است که وجود بذاته ندارد
 چه وجود عینی و چه علمی بلکه وجود زاید بر ذات او است و بر این است
 که او را ممکن الوجود می گویند یعنی اگر کسی وجود با و بخشد امکان دارد
 زیرا که وجود و عدم نسبت ذات او برابر است معنی آنکه نه از خود بوجود آید
 تواند و نه بعد از آن پس سببیکه رجحان و زیادتی بطرف وجود بخشد
 خواهد بود علمی یا عینی ممکن نیست که ممکن بوجود آید پس این عدمیت من
 حیث الوجود است لا من حیث الازات چنانچه آفتاب قبل از آفتاب نور

ظلمت محض است که هیچ نور ندارد و بسبب عدم نور ظهورش نبود اما بالذات
 خود است که آفتاب نورش می کند و بدان نور ظاهر می شود و نه مسکون
 الذات کمال شریک ابزاری که او من حیث الذات و من حیث الوجود و
 محض و مسلوب الشی است بعد از ظهور آفتاب قطع نظر از نورش نمای
 که زاید بر ذات او است و نظر بر ذات آفتاب نمایند نیز ظلمت محض است
 و آنچه که ظاهر و محسوس است خود نورش است بهیئت و شکل آفتاب
 پس نور واحد است مشترک بین الشمس و القمر و ذات الشمس و القمر مقتضای
 ذات حق است که آن نور تغیر و تبدل کمی زیادتی می پذیرد و من حیث
 ظهور و منظر آفتاب بنفس نور بچنان وجود واحد است بین الخالق و المخلوق
 مشترک من حیث الظهور پس آن دو ذات غیر یکدیگر اند ذات حق وجود
 محض و متصف بصفات کمال ذات خلق ملحق بعد از عدم و متصف بصفات
 نقصان اگر گوئی ذات حق سبب آنکه وجود محض است کجا است ذات
 ممکنات که متصف بعد از عدم است چه چیز است و کجا است بدانکه ذات حق
 سبحانه همه جا است تخصیص مکان و جهت با و راجع نیست و ذات ممکن در
 عالم شهادت روح است و من تو جارت از انست و خطاب کن و ممکن

مراوراست و در عالم باطن عبارت از اعیان ثابت است - که
 الاعیان ذوات المخلوقات - در کتب لغت واقع است و آن در
 مرتبه علم بذات حق سبحانه مندرج و مندرج اندک اندراج الحروف فی ذین
 الکاتب کالصوره فی علم المصور و کالتقو شش فی علم النقاش و مثل ذلک
 و اینهمه بذات کاتب و مصور و نقاش مندرجند و آنرا صور علمیه و حقایق
 اشیاء و موجودات فیه و غیره میگویند و آن حقایق الوجود و نبود میگویند
 بود - من حیث الذات - و نبود - من حیث الوجود و خارجی الوجود العلم
 پس حقا ایشا از بقدرت کامله خود اول بعلم وجود بخشی فرموده
 بعد از وجود خارجی آورد و بموجبی که بیانات و شکل بعلم ثابت بودند
 بعین نمودار کرد و درین بود و نبود است اختلاف شیخ اکبر و صاحب
 بحر المعانی قدس الله اسرارها شیخ اکبر رضی الله عنه فرموده که
 حق سبحانه عالم از عدم بوجود آورد و صاحب بحر المعانی قدس الله
 فرمود که از وجود بوجود آورد و زیر آنکه از عدم بوجود آوردن قلب حقیقت
 میشود اگر چه در قول ایشان از روی ظاهر اختلافی می نماید اما در
 این اختلافی نیست هر دو صاحب است و دست فرموده اند

و چه راستی ایشان آنست که شیخ اکبر رضی الله عنه نظریه نبود وجود ایشان
 من حیث الخارج یا من حیث العلم نموده فرموده که عالم را از عدم بوجود آورد
 و صاحب بحر المعانی نظریه بود ذوات نموده فرمود که از نبود بوجود آورد یا آنکه
 شیخ اکبر رضی الله عنه نظریه نبود وجود خارجی ایشان نموده فرمود
 که از عدم بوجود آورد و صاحب بحر المعانی نظریه بود علم ایشان نموده
 فرمود که از وجود بوجود آورد و بقیه تقدیر حاصل سخن هر دو صاحبان یکی
 است اگر گوی که صور علمیه در مرتبه بذات حق سبحانه مندرج و مندرج
 اند که گاهی از ذات جدا و منقرض می شوند و از علم منفک میگردند و الا
 خلا و جل لازم آید و این هر دو محال است پس ظهور ایشان در خارج چگونه است
 و موجودیت آنها چه طور واقع است بدانکه اگر چه صور علمیه بنفیه چنانچه گفته
 پنهان اند که هرگز از ذات حق اندراج آن بیرون نمی آیند و گاهی
 از مرتبه علم خارج نمی شوند و منفک نمی گردند اما با حکام و آثار خود
 بخارج موجود شدند و بقدرت حق تعالی هر گشتند اگر گوی که این نیز چگونه
 است بدانکه صورت موجودیت ایشان بموجبی که واقع است بیان کنم
 اما خوف آن دارم که تو مجرد استماع ایمنی مرا بفهمی خواهی کرد و قتل

من خواهی پرداخت زیرا که مقتضای این امر چنان است که شنونده
 تکفیر و تقبیل گویند و پرواز این خوف تنها منقلب است واقع است
 بلکه سلطان المقرین حضرت عبدالعزیز بن عباس رضی الله عنهما ملاحظه
 خوف رجم و تکفیر نموده فرمودند که اگر من تقبیل آید کرمیه - الله الذی خلق
 السموات و الارض مثلهم - بوجهی که واقع است بیان کنم -
 لرحمتهم و قالوا نه کافر - زیرا که سخن اگر چه اندک است اما تقبیل
 است که عقل بقبول آن متصرف و بیاباست و با استقبال آن مضطر
 و پراضطراب و برای نیست که بگفتن این سر و غیره اسرار با هر کس منع
 فرموده اند زیرا که در اظهار آن عوام را بلکه خواص را که علما ظاهر اندکی از
 و وضالت واقع می شود یکی آنکه انکار این نموده گویند که تکفیر نسبت
 میدهند و در صدد اید او از بیت او میشوند چنانچه منشی مشهور است نقل
 است در کرامت اولیا که شیخ عمر بن عثمان می فرماید که منشی پیر چهره
 منصوح حلاج رضی الله عنهما جزوی در توحید تصنیف کرده بود و زیر مصداق
 پنهان نهاده حلاج آنرا پنهان برگرفت و منتشر ساخت چون سخن باریک
 بود و فهم مردم بدان رسید شیخ را انکار کردند و بهر ساختند

فان انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل
 انما یفعل

او بر حلاج نفرین کرد و گفت خداوند اکتساب و گمار که دست پایش برود
 و چشمش بر کند و بر داریا و یزد و یوزاند آنچه گفت بود همان واقع شد و
 دیگر آنکه شنونده آنرا تقلید اثابت داشته و بکنه حقیقتش رسید خود بکفر
 افتد پس اظهار سری از اسرار بنا بر وقوع این و وضالت و ضرر مائی گیر منع
 آمده مگر صاحب عقل انصاف گزین اهل نظر باریک بین - بحکم آن تو دلالت
 الی اهلها - بایگفت و اظهار آن باید کرد و به ناهل نباید گفت -

ایات

طعمه باز بختک نشاید دادن	سر غفانتو ان گفت پیش مکی
سرور یا بکهر گوی چه گوی با کف	در چو بختی لصدف بخش چه بختی نجبی

از اینجا که ازین تقریر شاید تراذوقی باستماع این مقدمه حیرت انگیز تازه شده
 باشد و شوقی باطلایع منعی غرابت آمیز افزون گردیده و این فقیر را نیز
 که محل بیان آن رسیده ناچار است که بیان نماید و بسبب خوف مذکور سکت
 نشود که جای سکوت خاموشیت -

بیت

دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن	بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
---------------------------------	------------------------------

پس نظر شوق سماعت تو محل وقوع بیان نگرینود میگویم بشنو بشرط آنکه -

بیت

سخن را سر است ای خردمند و بن
میاور سخن در میان سخن
بجز در استماع سخن تا تمام حرف تکفیر در میان میاور و سخن جسم و تقصیل بر زبان
مران و بعد از اتمام سخن هر چه خواهی بگو و هر چه دانی بکن بشرط دیگر آنکه چون
این سر که متضمن چندی از اسرار است بفضل حق سبحانه بر تو مکشوف شود
باید که با کسی در میان نه و جمال این عروسی هیچکس منما زیر آید

نظم

چون عروسی شود هم آغوش	که بر در شک ماه تاباش
پوشی از چشم غیر محرم روزه	در پس پرده در شب تاباش
هم بجزم ز غیرت مردی	نکنی کشف سینه در تاباش
در زبیر قیامت و بی شرع	باعث نقص تست و خزل تاباش
پنجان چون عروس سر نهان	رسد دست دل تاباش
جای او کن درون پرده شرع	و نذران پرده دار پنهان تاباش
پیش گاه بی چشم نامحرم	سما و زره مگر تاباش

بلکه بر حیران هم از مرگ
کرده بی پرده رو مخند اش
خود جانش بهین شرح کن
پیش هر کس پیش عنوانش

پس باین هر دو شرط میگویم بشنو بسم الله الرحمن الرحیم منه التوفیق و یستعین
بد آنکه صورت موجودیت ایشان که عبارت از همه اوست باشد باین دست
که چون آن صورت علمیه است و شکلی در علم حق واقع و ثابت اند چنانچه
تفصیل بهیئت و اشکال ایشان آینه در محل خود گفته شود انشا الله تعالی
پس حتماً ایشان را آینه ظهور جمال خود نموده خود را بصورت ایشان متشکل و
متکیف ساخت و آنچه سابق گفته شده که سخن اندک است اما بتفصیل
است همین است یعنی خود از مکن بطون بصورت ایشان ظهور آید چنانچه
مضمون این ابیات از معنی خبر میدهد -

قطعه

ز دریا موج گوناگون بر آمد	ز چو بی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لعل فرو شد	گهی در صورت بخون بر آمد

همچنین اسل غیر ذالک من الابیات المذكورات فی کتب التحفایق
مثلاً مستزاد حضرت مولوی دم قدس سره الغیر که فرموده اند -

مستزاد

هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد	دل بر دو بخشان شد
بردم بلباس دگران یار برآ	گهی پیرو جوان شد
وانته همان بود که می آمد و می رفت	از فرق که دید
تا عاقبت از شکل عرب دار برآ	دارای جهان شد
خود نوح شده کرد جهان ابد عاقبت	خود رفته بخت
خود گشته خلیل و زولنا برآمد	آتش گل از آن شد
یوسف شده از مصر فرستاد قمیص	روشنگر عالم
از دید یعقوب بانوار برآمد	تا دیده عیان شد
حقا که همان بود که می کرد و بشارت	در وادایم
خود چوب شده در صفت یار برآ	زان بحر کنان شد
فی فی که همان بود که میگفت انا الحق	در صورت منصور
منصور نبود آنکه بران دار برآمد	نادان بجان شد
مسجود ملایک شده تنگ کش ارج	زار و اح مقدس
شیطان ز زجر بر سر انکار برآ	مردود از آن شد

زحد

چو بی به ترا شنید دو صد تا برآ	قانون گر عالم
خود نغمه شد و از دل بر تار برآ	تا روح روان شد
خود کوزه و خود کوزه گرد خود گل کوزه	خود درند سبوش
خود بر سر آن کوزه خریدار برآ	بشکت و روان شد
رومی سخن کفر نگفت است و نگوید	منکر مشویدش
کافر شود آنکس که به انکار برآ	مردود جهان شد

کذا الک مستزاد حضرت شیخ عطار قدس سره الغریر

مستزاد

نقد قدم از مخزن اسرار برآ	بر خویش عیان شد
خود بود که خود بر سر بازار برآ	بر خود نکران شد
در سبیت ابریشم و پشم آمد و پنبه	تا خلق بپوشد
خود بر صفت جید و دستار برآ	پوشید و روان شد
در موسم نیان سما خواست که	قصر کسر ساخت
خود صورت سقف و در و دیوار	خود خان مان شد
خود پیر شد و باده شده باغ و ساقی	خود پیر خرابات

خود می شد و خود از سر خمار برآ	خود کوزه کشان شد
در موسم نیان سما شد سومی	در کسوت قطره
از بحر شکیل در شهوار برآمد	در گوش شهبان شد
تا لعل و در گوهر و یا قوت فرشت	با خویش بقیمت
خود بر صفت در هم و دنیا برآ	خود مالک آن شد
اشعار نه پنداری اگر چشم گزینی	دریست نهفته
ناگه بزبان از دل عطار برآمد	این بود که آن شد

و کلام دیگر عرفانیه برین معنی است قاضی عین القضاة قدس سره فرمود

ابیات

چشم کبشاکه جلوه دلدار	متجلی است از در و دیوار
زاغ و طاوس و مار و مور و گوس	بلبل و قمری و چکا و کوسار
اسب و فیل و پیاده و فرزین	تن احد آن سپه سالار
می نماید چشم احوال تو	اشتر و اسب و فیل و گاو و حمار
از برای فریب خود و خود گشت	جلوه در قد و در قدم رقار
تاب و زلف و وسمه بر آبرو	سرمد و چشم و غازه و رخسار

ناظر خود و خود است و خود منظور	خود تماشا و خود تماشا کار
خود انا الحق نزد ارباب منصوص	خود برآمد ز شوق بر سر درار
گفت انا احمد بلا میسم ام	از زبان مبارک محنتار
خویش تن را گوی من لعین	من اسنے بگو میسر و دار
من نیسم او خود است قافین	من نیسم او خود است در گفتار
عاشق خود خود است و خود مشوق	خود طیب خود است و خود بیمار
خویش تن را تو در میان بین	سد اسکت در از میان بردار

زیر آنکه چون خود او سبحا تعالی بالذات بصورت ممکنات ظاهر و متجلی است نه خلق بلکه خلق بالذات بهمان اندراج او تعالی ممکن و متقراست پس آنچه که محسوس و معاینه است حق سبحا است بصورت خلق چون حق سبحا بقدرت کامله خود بصورت گوناگون تدریج تنزلات بحسب انصاف علمی که در علم او ثابت اند - علی ما هو علیه کان - یعنی چنانچه مرتبه تنزیه بود همچنان بود بصفت تشبیه یعنی مشابیه ایشان ظاهر گردید که هو الظاهر - عبارت ازین است همین است بیان ظهور آنکه لانا جامی قدس سره السامی فرموده -

ایست

جمال اوست هر جا جلوه کرده	زمشوقان عالم بسته پرده
بهر پرده که بینے پرده کی اوست	قضا جنان هر دل برده کی اوست
ولی که عاشق خوبان لجوست	اگر داند و گرنه عاشق اوست

وصفت تشبیه که تحقیق بذات حق سبحا تعالی ثابت و از بهرین معنی
است اما اهل ظاهر اطلاق صفت تشبیه با و تعالی کفر میداند و بکنه این سبکه
نرسیده ظهور او تعالی را بصورت ممکنات کفر می شمارند و نمیدانند که این
قسم ظهور از اولیا و فرشتگان نیز بوقوع آمده و می آید چنانچه قصص البیان
موصی علیه رحمة الله علیه در مجلس بصورت مختلف ظاهر می شود و
با هر کس سخنان مختلف می گفت و بحال خود همچنان بود که بود و نیز خیریل
علیه السلام که بصورت وجهی کلبی در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
ظاهر میگشت و خود را بشکل و هیئت دیگر ظاهر میکرد و کندک دیگر بنندگان
حتی کافران مثل ام و غیره که بنفس خود همچنان بحال خود بود و به قدرت
کامله و تصرف شامله خود که حق تعالی بایشان عطا فرموده گاه به
بصورت شیر جلوه گر می شدند و گاه صورت شجر یا چیز دیگر خود را ظاهر

ظاهری نمودند چون از بنندگان خدای تعالی بوقوع می آید خود از خداوند تعالی
و قوع این قسم ظهور چگونه تواند بود -

بیت

غیرتش غیر در جهان نگذاشت	لاجرم من جمله اشیا شد
--------------------------	-----------------------

و درین ظهور نه حلول واقع شده و نه اتحاد زیرا که چون خود بصورت شئی جلوه
گر شود و ظهور نماید حلول و اتحاد متحقق نگردد که در ظهور و حلول فرق بسیار
است نه بینے در آئینه صورت ظهور کرده نه حلول میاید تا مل ملاحظه فرما

بیت

آن یار من باست از روی اتحاد	ای خانه پر از دوست ولیکن نه از حلول
-----------------------------	-------------------------------------

که سابق شنیده بودی باین جد است دانش معرفت مخصوص باهل دانش

بیت

دانش همه بدید ما هست معرفت	در دین باخراشین فروع است نه حلول
----------------------------	----------------------------------

در مخیل اهل ظاهر الاچار است که تصدیق بطور حق سبحانه بصورت
هر شئی نماید و انکار نیارد تا در عمق ادبطلان حلول و اتحاد خود
که در عقاید شرعی خوانده است صادق آید و گرنه کاذب باشد زیرا که

بجای معنی که خود حق سبحا بصورت هر شیء جلوه گر است بطلان حلول و اتحاد
هرگز صورت نه بندد

بیت

چون وجودش در در حقیقت جز خدا
این زبان من هر چه دیدم عین او را یافتم
زیرا که آنچه محسوس و معاینه است خود حق سبحا است بصورت خلق و این بید
است ظاهر حق ابدیده ظاهر که عبارت از چشم سر باشد بصفت شبیه یعنی بصورت
خلق و لباس ممکنات نه بصفت تنزیه که آن بید هر که عبارت از چشم دل باشد
متعلق است این اصل است که موجدان هم برین اصل اند و هر شایسته که
برین اصل متفرع شود مثل - لیس - فی جنتی سوا الله - ولیس فی الدار
غیره و یا راحتی محسوس و انخلق معقول و لا تسبوا الدهر فان الله هو الله - و
اینما تو فو ششم وجه الله - و مثل ذلک این همه نتیجه و فرع آن اصل
است بر سعادت می آرد اما موجدان برین اصل نیستند یعنی میگویند که حقا
را هم بصفت تنزیه چشم سر بنیم نتیجه این معنی محض تفاوت و بطلان است
زیرا که حق تعالی را در دو مرتبه است یکی تنزیه که آن مرتبه غیب است
و هو الباطن عبارت از آنست دوم شبیه که آن مرتبه شهادت باشد

و هو الظاهر اشارت بر آنست در ویت مرتبه تنزیه در دنیا به بصورت بیدار
جز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی امیسنیت مگر بصیرت
و یاد و خواب و رویت مرتبه دوم که شهادت است فرع مرتبه اول
است که اولیا و حکمان امت را بصورت حاصل است و آنچه که مرشدان
کامل مطالبان حق را و مریدان صادق ارشاد میفرمایند و خدا
را به بصورتی نمایند همین مرتبه دوم است و گرنه رویت مرتبه اول یعنی
تنزیه جز در آخرت یا بصیرت محال باشد و مدعی آن کافر خیا نچه در
تخیل الایمان سے آرد که هر که گوید من خدا را اعیاناً در دنیای من بینم
و بشافه با وی کلام میکنم کافر گردد و در عقاید منظومه میگوید -

شعر

من قال فی الدنیا یراه بعینه	فذلک زندیق طعنه و قد روا
و خالف کتب الله و الرسل کلها	و زاع عن الشرع الشریف و البعد
و ذلک ممن قال فی الهنا	یرسی وجهه لوم القیامت اسود

و نیز در شرح فتوح الغیب نقل است از رجبت الاسرار که مریدی از مریدان
حضرت سید دستگیر رضی الله عنه و ارفصاه دعوی کرد که من خدا را

پنجم سر معاینه میکنم این حکایت چون بصیرت می رسیده منع کرد
 و زجر فرمود تا بار دیگر ازین عالم مرنده یعنی گوید که من حق ز چشم
 سر معاینه می بینم بعد از رفتن او خدا مان جناب عرض کرد که زجر
 و منع و نصیحت باین دیگر است سخن در آنست که وی درین دعوی
 محق است یا مبطل یعنی دعوی او در واقع حق است یا باطل بود
 که وی درین دعوی محق شبهه است یعنی وی حقیقت را بدیده
 بصیرت دیده است و از بصیرت روز بجا نبصر گشته و در
 حقیقت نظر بصروی بر بصیرت افتاده گمان می برد که مگر به بصری بیند
 پس ثابت گشت که رویت مرتبه تنزیه به بصر در دنیا بیداری
 جز در آخرت و یا به بصیرت محال باشد اکثری بمن تربیت مرشد بود
 شاه به حق رسیده اند همین گمان می برند که باقی را به بصری
 بینیم و چشم سر معاینه میکنیم این محض غلط است و گمان باطل
 است بر صدق واقع جای لغزش نباشد قدم با احتیاط باید گذاشت
 احتیاط آنست که رویت حق در مرتبه تنزیه که اصل است از غیر
 انحضرت را صلوات الله علیه و سلم در دنیا به بصر محال است که

بوالباطن - اثناع آنست نماید مگر به بصیرت یا در خواب بیند
 جایز است بلکه واقع است چنانچه نقل صحیح است که حضرت امام
 اعظم رضی الله عنه حق تعالی احد مرتبه در خواب دیده اند و اکثر
 او باین بصیرت مشاهد حق میگرداند و مرتبه تشبیه که فرع مرتبه
 تنزیه است رویت حق در مرتبه در دنیا به بصر در بیداری جایز و
 واقع است - که بوالظاهر تنبیه آن میکند هر که احتیاط این هر دو
 نکند به انحادفت و کفر بر او واقع باشد معاذ الله اگر گوی که چون
 کسی را خود دنیا دار آخرت شود رویت مرتبه تنزیه صیاد آخرت شود
 باشد بلکه خود در دنیا رویت تنزیه حاصل باشد جواب آن بدو
 است یک آنکه چون دنیا دار آخرت شود پس آخرت باشد
 نه دنیا بگیر آنکه هر چند که دنیا دار آخرت شود اما آخرت معنوی
 باشد نه آخرت صوری و در آخرت معنوی رویت معنوی نیز باشد
 که آن به بصیرت است نه رویت صوری که آن به بصر است رویت
 صوری موقوف به آخرت صوری است زیرا که رویت بدو وجه است
 معنوی صوری و هر یک ازین هر دو محل خود واقع است چنانچه موث

بر دو وجه است صوری معنوی اما موت صوری انتقال روح باشد از قفا
و فانی وجود عنصری که از اضمحلال اضطراری گویند و این موت اضطراری
بهمه ممکنات حتی روح و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم رسیده
است و صبر عدا کل من علیها فان - چشیدنیت موت معنوی از رفاه
پندار غیرت بود در صورت اثبات بقای وجود عنصری که از اضمحلال
اختیاری میگویند که موت قبل از موت است - عبارت از اضمحلال
آنکس که ب حصول فنا معنوی بقای صوری رسیده فانی
معنوی از وی فوت شود و آنرا که فانی معنوی حاصل آید فانی
صوری از وی فوت نشود بلکه باقیست بر وقت موعود و خواهد رسید
به پیمان ویت معنوی نیز که راکه بدار دنیا که آخرت معنوی گشته
است حاصل گردد و در ویت صوری از وی فوت نشود بلکه موقوف بر
وقت موعود است و آن آخرت صوری است و الله اعلم بالصواب
پس معلوم شد که دیدن جسمی ب صفت تشبیه چشم متحقق است و
ب صفت تشبیه بدیده دل متعلق است هر که احتیاط این هر دو وجه
بکند هر آینه دعوی دیدن او مرحق تعالی را بوجهی ازین دو وجه

راست و درست باشد و الا کاذب بود زیرا که چون از روی دلایل قرآنی
و حدیث نبوی معلوم شد که حق سبحانه و تعالی همه جا هست پس همه جا
بودن او بدو وجه است یکی بحسب ظاهر و دیگر بحسب باطن اما بحسب
ظاهر چنان ظاهر است که محسوس مدرک همه کسان است لیکن سبب
دیدن او بنور علم الیقین که عبارت از ظهور حق است بصورت ممکنات
به پرورش مرشد کامل که احتیاط هر دو مرتبه تشبیه و تشبیه مرعی و از
روشنی یافت معاینات محسوس مدرک حق شده تشبیه بی تردید
این مقول را دایم نماید - که الحق محسوس و مخلوق معقول - و کسی را
که چشم او بنور آن علم روشن نگردد تشبیه می نماید -

ابیات

چشم بکشا که جلوه دلداری	متجلی است از در و دیوار
خن اقر ب الیه آمده است	دور افتاده تو از پندار
کل شیء محیط می بینم	آنکه می بینم نقش و نگار
او پیش تو ای تبار چه میبرد	سرفرو برده تو ز گرس و مار
اندرون بدرون نشیب و فراز	از پیشش زمین و آسمان

شاید لا اله الا الله	پیش تو پرده کرده بر رخسار
کاروان نفخت من روزه	برای تو برکشاید بار
ثم وجه الله آید ت بنظر	و هو معکم نماید دیدار
این تماشا چو سب گری گوی	لیس فی الدار غیره دیار

و گمانیکه چشم آفتاب نور آن علم منور گشته بعضی از آنها اینهمه سخنان را با باورند آشته اهل یقین بکذب و دروغ بلکه بکفر و شرک نسبت میدهند و در جواب و این مقوله بزبان منی رانند که اتحق محسوس و اخلق معقول - و کسی است که سخنان مذکور اهل یقین تقلید ابا و دروشته بتجسّی آن میرد از دور حستن آنکس که علم از اینهمه بخت تک و دو نماید اما حق سبحا بحسب باطن نیز در هر توره از ذرات کائنات چنان شیده و مخفی است که اهل علم یقین هم در حجب و پوشش حیران سرگردانست چنانچه نقل است که شبی بایزید بطامی ضی الله غنه تار و زبر بر سر دو انگشت پای ایستاده بودند و خون منی بارید و خادم که گریه و آه آن حال بود چون فرزند از شیخ سوال کرد و گفت شیخ و دش درگاه عظیم بودی از آن دولت ما را نصیبی که امت فرمایا بایزید گفت ای

در پیش و دش اول قدم که بر گزیدم بعرضش رفتم گفتم ای عرش دوست مرا نشان بده داده است که - الرحمن علی العرش استوی - بیا تا چه درگاه عرش چون گرگ یوسف یافتیم و مان آلوده شکم تی فی بجله عرش را از خود شتاق تر یافتیم که با من میگفت ای بایزید چه جای این سخن است که ما بدل نشان داده است - که انا عند المنکر قلوبهم - عجب سرایت کینه بینا از آسمانیان میجویند و آسمانیان از زمینیان و پیران از جوانان طلبند و جوانان از پیران اگر زاهد است از خرابات میخواهد و خراباتی از مناجاتی و اگر عالم است از جاهل می پرسد و جاهل از فاضل در حدیث است - که ان الله یحب عن الالبصار کما یحب عن العقول و ان الملک الاعلی یطلبونه کما یتطلبونه انتم فقال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ان الله تعالی لایدرک باحواس الظاهرة و لا قیاس القیاس الباطنة

بگفتند فرمودم که زانوش منزه است	چون بچگون در آن عقل اراده است
فی جسم هم نه جوهر فنی عقل مروج دل	هر کس که این قیاس کند و انکه گفته است
این است فرق همه جا بودن حق سبحا بحسب ظاهر و بحسب باطن که در آن	

حدیث قدسی
انا عند المنکر
قلوبهم
عجب سرایت
کینه بینا

فرق این ظهور معلوم نگردانده از استماع این چند مقدمات حیرت انگیز چنانچه
در نقل حدیث مذکور افتاده است خاطر شده روی طلب یکی ازین دو وجه
طوری آرنده و چنان از دولت یافت دیدار اولی محروم و معطل
مانند و این محرومیت از تصور طلب عدم تحقق ایشانست و سبب که بعد
کاری طالع پی بدر یافت وجه ظاهر بوده و بدرین یافت مخطوطیت پیدا
کرده بیشتر بدر یافت وجه باطن نمی پردازد و این همه از تصور طلب
اوست پس اولین اسمی مطلق است که چشم ظاهر و بنورین
دیدار روشن است و چشم دل و دومین اسمی مقید است که چشم
سرا و بنور ظهور حق روشن است و چشم دل و معطل طالب دیدار را
باید که یافت هر دو وجه حاصل نماید تا از اعمیت مطلق و مقید بدرآمده
لذت دیدار حق دریابد.

بیت

بهت دیدار حق اجل و لغم و به انتهای کلام و اتم
اگر گوی که چون در آخرت هر آینه دیدن حق تعالی عموماً و خصوصاً نخواهد
شد پس در اینجا بدین اقلعائی بر داختن چه ضرورت دارد و چنانچه

اکثری هم برین خیال در مانده اند بدانکه اگر چه دیدار در آخرت بنحاص عام
خواهد شد اما هر که در اینجا ندیده باشد از آن دیدنش هیچ لذت نیابد چنانچه
از دیدن محبوبش شیم عین خیر هیچ لذت نباشد اما آنکه خیر نباشد چه
لذت باید و خواهد بود - از اینجا است که حضرت عین القضاة فرموده -

بیت

هر که اینجا ندید محروم است در قیامت ز لذت دیدار
چون دیدار بود و لذت نبود در این خود دیدار نبود زیرا که کسی نعمت
لذت خورد باشد لذتش در نیافتد و در صورت اطلاق بمعنی نمود میشود
که آنکس آن نعمت نخورده است بر آن معنی آیه کریمه - من کان فی
نار اعمی فهو فی الآخرة اعمی - تنبیه صریح میکند زیرا که نتیجه دیدار
لذت است چون لذت نبود خود دیدن نبود و سلاق اعمیت بر دو واقع باشد
و از اینجا است که اولیای بدینش همه در اینجا پر دخته اند چه از وجه -

هو الظاهر - و چه از وجه هو الباطن - چنانچه در کلام مجید - هو الظاهر
هو الباطن آمده - بتقریب هر یک از آن دو وجه بدانکه ترتیب بدین حق
بوجه هو الظاهر همانست که مذکور شد یعنی دوستی آنکه خود حق سبحان و تعالی

ممکنات بطور آمده - هو الظاهر گردید و ترتیب حق بوجه - هو الباطن شغل و مراقبه
 است چنانچه بعد از این طریق آن عین شغل و مراقبه معلوم خواهی کرد و ان شاء
 تعالی و در نتیجه همین دید ظاهری باطنی است کلام او سبحانه تعالی - اینها
 تو لوفتم وجه الله - و سخن اقرب الیه من جبل الوریه - و مثل فک و حدیث نبی
 علیه الصلوٰۃ والسلام - انا احمد بلا میم ولا تسبوا الله فان الله هو الله -
 و غیر ذلک و کلام اولیای نیز - که الحق محسوس و اخلق معقول و لیس فی جبهتی
 سوا الله و لیس فی الدار غیره و یار و مثل فک پس هر که باین دید ظاهری
 و باطنی مدعی اینها تو لوف او و تسبوا الله و لیس فی جبهتی سوا الله و غیر هم
 و الحق محسوس و اخلق معقول و تروحدت در کثرت و وحدت الوجود و هم اوست
 و مثل فک هر عمل گرد و اما علمای ظاهری که نه بدین دید ظاهری سیدند و نه
 دید باطنی حاصل نموندند لاجرم کشف نتیجه آن دید - که اینها تو لوفتم وجه الله
 و غیره اسرار باشد محروم و محبوب مانند و تقلید هو الظاهر و هو الباطن میگویند
 و معنی چنان - غایب که حق تعالی باطنی است از حیثیت اینکه منزله است
 از کم و کیف و درک اولو الابصار نمی شود یعنی بدین اهل بصارت
 نمی آید که اندر که لا بصار و هو یدرک الابصار و ظاهری است از حیثیت

قدرت و آثار عینیه چون از کمال قدرت خود تمامی ممکنات از عدم بوجود
 آورد و این آثار قدرت اوست پس ازین آثار هر کس را معلوم شود
 ظاهر گردید که صانع این همه عالم قادر است مطلق و خالق این مخلوقات موجود است
 بر حق اما علمای باطنی معنی هو الباطن بموجب علما ظاهری مسلم و هشتم به
 بصیرت می بینند - و معنی هو الظاهر را چنان می نمایند که اوست
 ظاهر و لیس عینیه خود ذات حق سبحا ظاهر است زیرا که لفظ هو بصیحت
 انحصار است و نیز اشارت بطرف الت فقط بی احتمال صفت از صفات
 پس معنی هو الظاهر که نص جمله است بحسب لغت چنان باشد که حق
 تعالی خود بالذات ظاهر است نه مجرد آثار قدرت چنانچه معنی هو الباطن
 بنفس ذات است بی احتمال چیزی دیگر پس این معنی از معنی اول که علمای
 ظاهری نمایند اولی حسن و نفوس صغیه ظاهر تر است اما اهل ظاهر درین معنی
 و او اشکال - می آرند بچگونگی آنکه چون ذات حق سبحانه منزله از مکان و زمان
 و اگر گویند ذات بالذات ظاهر است نه مجرد قدرت و نه آثار و نیز صفت
 او تعالی زمانی مکانی بودن لازم می آید و این خلاف شرع است
 جواب و الزام آنکه معنی تو نیز همین اشکال برپا میشود زیرا که چون گوئی که ظاهر

بقدرت آثار است بذات حق تعالی صفات حق است و اعتقاد شرع است که چنانچه در
اولی الامر از زمان مکان است چنانچه صفات او هم منزه از زمان مکان است پس تقریر و صفت
حق تعالی مکانی زمانی بودن لازم آمده و این شرح است نیز در وضوح و یکپارچگی می شود
یکی اگر بعد از ذات و تعالی از اشیا لازم می آید چنانچه با شاه در تمام ملک
خود مضبوط و حکومت خود محیط و ظاهر است اما ذات او بجای خود است محیط
ملکت و ظاهر بر اشیا بالذات نیست بلکه بعد مسافت در ذات او و اشیا
ملکت واقع باشد این خود و حق تعالی محال است زیرا که موجودیت اشیا بی
معیت ذات حق محال و باطل است دیگر آنکه انکار از نفس هو الظاهر می شود
که لفظ هو محض بر ذات دلالت دارد و بصفت قدرت و غیره و اشکالی که
آنکه اگر گویند خود حق سبحا بصورت هر شی ظاهر شده تشبیه باو تعالی لازم
می آید و حق تعالی بصفت تنزیه موصوف است نه بصفت تشبیه پس اطلاق
صفت تشبیه خلاف شرع است بد آنکه این تشبیه را به چند از خود خلاف شرع
فهمیده اند و ندانستند که اطلاق تشبیه موافق شرع است زیرا که هو الظاهر
اقتضای تشبیه میکند و هو الباطن اقتضای تنزیه پس بصفت تنزیه باطن
است و منزه است از زمانی و مکانی و بصفت تشبیه ظاهر است و

متصف است به مکانی و زمانی از اینجاست که حق سبحا را در شرح مطلق میگویند
یعنی بالذات و صفات هم باطن است و هم ظاهر باطن من التنزیه و ظاهر من
حیث التشبیه و الله اعلم بالصواب چون از روی آیه کریمه - هو الظاهر
متحقق شد که حق سبحا بالذات بصورت هر شی ظاهر شده اگر کسی در تنقیذ
بغلبه توهم شک باشد بزمینه مثالهاست یکی از انجمله مثال خاک است
که بصورت ظروف گلی از کوزه و کوزه و سب و غیره ذلک نمودار شده
حقیقتش اینست که آن کوزه و سب و غیره شکل و هیئت و تعیین و تقیدات
خود و در اندراج ذات طرف اند و آنها خود از خاک نیستند و اطلاق اسم
خاک بر ایشان واقع نیست بلکه بصرف حقیقت خود در علم طرف واقع و
ثابت اند و آن طرف خود را با محض خاک و اطلاق خاک بر واقع است
و آن خاک مطلق است که هیچ یکی از هیئت و شکل و کوزه و سب و غیره
مقلید نیست پس آن طرف که بطرافت حقیقت خود در علم طرف مبیح
اند بجمکت و صفات طرف بطور آمدند و در نظر تو بخارج ظاهر می نمایند
اما نه خود و اطراف اند بلکه همان خاک است که بصورت شکل کوزه و کوزه
تشکل و متعین گشته کوزه و سب و نماگر دیده است پس هر چه که بی خاک را

دیده باشی که بصوت کوزه مصورشده است نه خود آن کوزه را و هر چه گری
 خاک را گرفته باشی که شکل بسود غیره شکل گشته نه بسود و کاسه را بلکه
 آن همه در اندراج ذات ظارف مندرج اند و بعلم اثبات که - ثابت
 رایحه التراب - در حق ایشان واقع است همچنان صور علمیه نیز بصرف خود
 در علم حق که وجود محض است ثابت اند و اطلاق وجود بر ایشان بالذات متحقق
 نیست و ایشان از اندراج ذات بخلج بالذات موجود نیستند که - ثابت
 الایمان رایحه الوجود در حق ایشان واقع است بلکه موجود بصورت ایشان
 خود حق سبحا است پس هر چه بینی حق او دیده با و هر چه ملاحظه کنی وجود را
 ملاحظه نموده باشی چون این معنی صریح معاینه کنی هر آنکه بی استغراق
 و بیجالت سکر بگویی - که الحق محسوس و اخلق معقول و معنی اینها تولا
 فتم وجه الله و هو معکم و الله علی کل شیء محیط من رانی فقد رار الحق
 و مثل ذلك که حل آن بر تو شکل بود و صد و این کلمات از اهل کمال در حالت
 سکر یا حالت استغراق می پنداشتی یا از جمله اصطلاحات تصور می نمودی
 و موقوف بر تاویلات و تسویلات میداشتی فی الفور تی ویل بر خود
 بینی و خود را و بر خلق را صیغ پوشیده و بحالت اصلی خود معدوم بینی

و غیر محسوس فی حق اظاهر و موجود و محسوس بانی - از اینجا است مقوله حضرت
 مولوی جامی قدس سره التامی که فرموده اند -

بیت

توئی آئینه و آئینه ارا | توئی پوشیده و هم آشکارا
 و آئینه مکتوف خبر تحقق منمنه که خود حق سبحا از کمن بطون بصورت مکانات
 بظهور آمده دست نه بدو تحقق این دقیقه بخر تفحص منمنه که ظهور مکانات
 در خارج چگونه است روند نماید چنانچه دستی پس درینجا یعنی درین مشهور
 که شهود علمی است نه حسی که تو خود مدومی و حق موجود بمقتضای این بیت

بیت

چون نیستی تو شد محقق | آید ز تو نفس و انا الحق
 شایان گفتن انا الحق باشی درین ضمن فایده لطیف گفته می شود چنانکه اگر این
 بیت در دل تو خلش کند که لغره انا الحق حضرت منصور را بدار کشید و
 منصور در خود درین لغره انا الحق طاقت دار گشته با استقلال یافت و
 بر مایه درین شهود لغره انا الحق متحقق شد اما طاقت دار کشیدن در خود نمی
 یابیم و در وقوع این صورت استقلال نباشیم بلکه مضطر گردیم و در تحقق

انا الحق و منصور بر ابریم اما تفاوت در استقلال و اضطرار است بدانکه
 این تفاوت بدان سبب است که ما را شهود علمی است و حضرت منصور
 را شهود عینی بود - علامت فرق شهود علمی عینی همین است که صاحب
 شهود علمی - انا الحق گفتن می تواند اما طاقت در کشیدن پست
 کردن چون منصور صلاح و عین القضاة اند ابریم بلکه ازین واقعه گریزان باشیم
 زیرا که شهود علمی اول درجه یافت وحدت حق است و شهود عینی
 درجه ثانی است اما تنگ کفیر خوردن و ضرب شمشیر اسکا و بر خود گرفتن میتواند
 یعنی کسی او را متحد و کافر گوید قبول کفر و اسکا و بر خود میکشد و درین گفتن
 که مانند ضرب شمشیر است آزرده بیند یعنی آزرده و زخمیده مکرر
 و کسی که شهود عینی داشته باشد بی محابا دم انا الحق زدن و طاقت پست
 کردن و بدار کشیدن میتواند بلکه طالب آن باشد که کشتی بویست کند
 و بدار کشد اینست فرق انا الحق گفتن از باب شهود علمی و عینی و غایب
 دیگر بدانکه کسی که رخصتم کفیر بر صاحب شهود علمی گفتن انا الحق زده است
 بر خود بیند یعنی تکفیر کند خود کافر میشود چنانکه گفته اند -

بیت

حالتی دارم که از تکفیر من کافر شوند | اگر تراود از زبانم لیس نمی دلتی سوا
 چنانچه رخصتم کشیر که بر صاحب توحید عالی در حالت سجانی اعظم شانی
 زدند بر خود یافتند اما رخصتم کفیر بر تن کفر معلوم نمیشود یعنی اثر آن
 رخصتم بر تن که از عالم غصرتیت ظاهر نشود بلکه بر دوش که از عالم شمالی
 است بعد اقباء از حقیقت هو انظام معلوم میشود یعنی آن تکفیر میکنند
 و چون مسئله وحدت الوجود و کیفیت ظهور حق بصورت ممکنات مکشف شود
 بدل خود معلوم کنند که من تکفیر صاحب این علم کافر بودم و اثر رخصتم
 قایل سجانی اعظم شانی بر همین تن غصرتی ضارب شهود میکشد
 چنانچه اینمندی تن مریدان حضرت امام العارفین پدید آمده نقل مشهور است
 چون دانست که تو دمانند تو از ممکنات بفرجه معدوم و نیستند و آنچه که طاهر
 و موجود است خود حق است سبجا بصورت من تو پس سر کلمه لا اله الا الله
 الا الله که متضمن نفی و اثبات است و نفی بدو وجه است نفی وجود مثل
 و نفی وجود غیر چنانچه سابق در صدر این سال ذکر رفت و گفته شد که
 نظر علمای ظاهر بوجه غیر است که نفی وجود مثل است بوجه دیگری
 و برین وجه دیگر که نفی وجود غیر است نظر عارفانست پس در صورت

نهی جو غیر نفس صیغه	ثنوی
معنی لا اله الا الله	آن بودیش عارف آگاه
کامچه خوانند شرکانش خدا	گرچه باشد ز فرط جهل و غمی
نیست آن در حقیقت الا حق	که بود عین هستی مطلق
در میان نیست از کمال فاق	فارق فیض تقید و اطلاق
و ترا در نفی وجود غیر تردیدی واقع بود که این چگونه خواهد بود بباران موعود انفا بود که تفصیل این معنی آینه در محل موجودیت عالم از عدم نیکوتر و واضح خواهد شد دانسته باشی که نفی وجود غیر چگونه است هر که در عالم موجودات است خرا و نیست بصورت همه خود اوست و کلام مشتهر آن را شنیده بودی که - قال امام الاعظم رضی الله عنه فانه لا اله الا الله واحد لا من طریق العدد و لیکن من طریق انه لا شرک یک لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد - و قال امام الشافعی رحمت الله شهادت ان الله لا شئی غیره - قال امام محمد غزالی رحمت الله فی احوال العلوم فی الکتاب الجمن فی التوحید اعلم ان التوحید اربع مراتب الاولی ان یقول الانسان باللسان لا اله الا الله قلبه غافل عنه	

او منکر که توحید المناقش ثانیه ان ایصدق معنی اللفظ قلبا کما صدق :-
عموم المسلمین و هو اعتقاد و الثالثة ان ثیاب ذالک بطریق الكشف بوسطه
نور الحق و هو مقام المقبرین و هو ان یرا ثیاب کثیرت لکن یرا با صا دره
من الواحد و الرابع ان لا یری فی الوجود الا واحد و هو ثاب و الصیقین
و یسمیة الصقوتیه العنانی التوحید لانه لا یری الا واحد فلا یرى نفسه الضا
کجاست منکر و حده الوجود و همه اوست که میگفت مجتهدان کجا بمنشی گفته
اند بیاید و ببینند که کلام مجتهدان چه میگوید و نیز کجا است منکر قول اولیا که
کلام ایشان از خلاف قول مجتهدان تصور می نمود و بنگر که چگونه موافق است
تا معلوم شود که خود برخلاف امر مجتهدان است با جمله خود کلمه لا اله الا الله
که صریح نفی صیغه لافعی وجود غیر و اثبات وجود حق میکند هر ذی عقل را
دانی و کافی است در بصورت وجود ممکنات بی بود است دانی که چهره
است موجود بی بود مانند حرف است هستی دو کون صورت موجود
میعشش نفی وجود و بانه اعتقاد شرعی است که ذات سبحا تعالی
را احدی و نهایتی نیست - که لا حده و لا نهایت له - پس اگر با ذات
او تعالی وجود غیر ثابت کنیم در ذات او تعالی که وجود محض است تناف

لازم آید و این خلاف اعتقاد است و بیرون افتادن از دایره شریعت بود اگر گوی که در اثبات وجود غیر تناسل چگونگی لازم آید بگوئیم که جمهور مجتهدان که رؤسای ملت اند و بانی دین محمدی متفق بر این اند که حصول مغایرت بین اشیئین بدون امکان انفکاک یکی از دیگری محال است - که غیران بما اللذان یکن انفکاک احدهما عن الاخر -

پس مردود وجود حقیقی انقطاع یکی از دیگری لازم باشد زیرا که تا وجود اول انقطاع و انتهائش پذیرد وجود دوم متصور نمی شود چنانچه تا مطلقین را بر این اتفاق است پس محققان که یک وجود حقیقی گفته اند بموجب امر شریعت است و موافق اجتهاد مجتهدان چون امر شریعت مطابق واقع است که از منجز صادق رو و یافته پس مقوله وحدت الوجود محققان مطابق واقع باشد نه خلاف واقع و آنکه میگویند که دو وجود حقیقی مطابق واقع که آن قدیم است و این حادث و آن ثابت و این فانی و مثل ذلک و یک وجود حقیقی که محققان میگویند مطابق واقع نیست بلکه خلاف واقع است باید دانست که قابل اثبات نیست نه از تکلمین است و نه از محققین بلکه بسبب عدم تحقیق امر شریعت مذکور جعل با واقع است اگر معنی - لانهائیه -

و هو الظاهر و هو السمع البصیر - و خود کلمه - لا اله الا الله - از صاحب تحقیق معلوم نماید بیقین بدانکه خود برخلاف واقع بوده است نه آنکه محققان خلاف واقع گفته اند معاذ الله چه دینداری است که امور شریعت تحقیق نه نموده و بکنه و حده لا شرک لاه و لا انتهایه و مثل ذلک نرسیده قول محققین که موافق شریعت و بموجب اجتهاد مجتهدان است خلاف واقع تصور کنیم و باز دعوی جمعیت امور شریعت نمائیم و محققان از

بیت

ایل تحقیق اعتقاد کنیم -

که ان فایده است نایزال تحقیق

مر این کشف باید یا که تصدیق

اگر کشف این سلسله داریم باری تصدیق کنیم که - قولیم حق و

کلام صدق - اگر گوئیم که کلام ایشان مول است افزای محض باشد

زیرا که مول در صورتی است که کلام بهم بوده باشد یعنی صریح نبوده شایسته

توهم داشته باشد هرگاه که تصریح کرده توضیح تمام فرموده اند که

فی تحقیق وجودی است و وجود دیگر معبودم از لا و ابد او یک

وجود دیگر ثابت دارد در حق او این گفتند

بیت

و در این کتاب که از فضل و کرم او است
در بیان آنکه در این کتاب که از فضل و کرم او است

[illegible]

ایشان اینست که در بیت مذکور تقسیم لغوی می و پیرمغان و یا زلف و خال
و یا می و دو ساله و یا محبوب چهارده ساله و قرب و نوافل و قرب و فیض
و فیض اقدس و فیض مقدس و جلالت و استجلا و غیر ذلک و باعث این
اصطلاح آنست که اسرار می که بر ایشان منکشف میشوند از لطایف آن اسرار
چنان بر ذوق و پر جلالت شده بخوبی می شوند که طاقت احتیاجی آن

ندارند و بمقتضای آنکه ابیات

ترا چون من در خاطر افتد	که در ملک معانی نادر افتد
نیاری از خیال آن گذشته	و بی بیرون بگفتن یا نوشتن

بی اختیار می خوانند که اظهار آن اسرار نمایند اما چون مردم را لایق
گفتن آن نمی بینند و شاید شنیدن آن نسیب اند پس درین
صورت بقرار گرفته لاچار در پرده زلف و خال و غیره الفاظ ظاهر
می سازند تا دل ایشان از جوش و خروش تسکین می یابد و کسی
دیگر نیز از نامحرمان بران سر اطلاع نمی یابد و در پرده اصطلاح
مخفی می ماند اینست فایده و مصلحت اصطلاحات اولیا که معنی آن
الفاظ را در آن توان گرفت پس وحدت الوجود و خود اصطلاح نیست که

معنی آن مراد آن است اینست از یک وجود و وجود معلوم توان نمود
بلکه معنی آن نفس صیغه است که وجود یکی است چنانچه معنی قل هو الله
اصد نفس صیغه است الهی است پس گفتن وجود یکی و الهی یکی مانند
شخص و گفتن سه است باشد - و نه اللفضان معانیا واحد - زیرا که الله
اسم ذات و ذات غیر انسانی نیست یعنی زاید بر ذات نیست چنانچه
استی ممکنات زاید بر ذات ایشان است بلکه هستی خود اوست چنانچه
این معنی بقایه شرعی صریح واضح است اگر کسی رود و انکار معنی نماید
از عقاید شرعی بیرون آمده باشد پس در بصورت متحقق شد که الهی است
یعنی ذات یکی است یعنی هستی یکی است در اینجا اصطلاح چه گنجایش
دارد اگر گوی که این کلمه استغراقی است یعنی در حالت استغراق از ایشان
سر زده میشود بد آنکه این نیز محض از کج فهمیست زیرا که توفیر اگر در کیفیت ظهور وجود
واحد بصور ایمان ممکنات چنانچه سابق ذکر رفت ملاحظه کنی همین ساعت
بگوی بی استغراق که فی الواقع وجود یکیست و وجود دیگر معدوم
محض است از لا و ابداً منکران وحدت الوجود چون دیدند که وجود چنانچه
مطلق از قید چه و چون است و منزه از کم و کیف و باقی و متصف

بصفات کمال وجود ممکنات مقیّد نیست چون و چگونه و حادث و قاف
و موصوف بسیار صفات نقصان و این نقصان و وجود خلق بخلق ثابت
است گاهی با و تعالی راجع نیست و کمال ذات حق بخلق محقق است گاهی
بخلق عاید نیست پس توهم کردند که در صورت گفتن وحدت الوجود و دوشق
پیدامی شود یا ممکن الوجود نیست واجب الوجود باید شد یا واجب الوجود یعنی
ممکن باید گشت پس در شق اول نقصان خلق مرتفع شده حکم کمال گیرد
و در شق دوم کمال حق بر طرف شد نقصان پذیرد و این هر دو باطل
است و اعتقاد آن ضلال عاقلان الله عن ذلک جواب آن بدانکه چون
وجود حق سبحانه را در مرتبه است غیب و شهادت که هو الظاهر و هو الباطن
عبارت از آنست پس بر مرتبه غیب به لایعین متجلی است و بر مرتبه شهادت
به لایعین مقتضای ممکنات که در محل ظهور اوست تعاضد چنانچه نور آفتاب
بدو محل متجلی است یعنی محل خود که آفتابست پس گوی و زیادتى ندارد
بلکه حکم اطلاق دارد و محل دیگر که متهاب است گوی و زیادتى هم درین محل
لاحق آن نور است و این حکم تقید دارد یعنی همان یک نور است
که محل خود اطلاق دارد و محل دیگر که متهاب است که محل ظهور اوست

حکم تقید و گوی و زیادتى بحسب اقتضای آن محل دارد پس حکم این محل راجع
بان محل نگردد و حکم این محل باین محل اطلاق نیابد همچنان وجود سبحانه تعالی
نیز محل خود که غیب هویت است من حیث لایعین متجلی است پس گوی و زیادتى
ندارد درین محل حکم اطلاق دارد و این مرتبه غیب است و محل دیگر که عالم
تعیّنات است یعنی خلق من حیث التعیّن متجلی است گوی و زیادتى
بحسب تعاضد این محل هم درین محل لاقی اوست و این مرتبه شهادت حکم
انتمی بر این اطلاق نیابد و حکم انتمی بر این جاری نگردد -

ابیات

ای برده گمان که صاحب تحقیق	در وصف صدق و صفای لایق
هر مرتبه از وجود حکم دارد	گر حفظ مراتب بکنی زینتی

چنانچه شخص و عکس او در آن یا بجزی دیگر که فی الحقیقت یک شخص
است اما حکم عکس از حدوث و فنا و غیره مقتضای این محل که آینه
باشد یا بجزی دیگر هر عکس است نه خود آن شخص او حکم شخص از قدم
و بقا و غیره مقتضای این محل که خود است شخص است نه خود آن
عکس او در صورتی که از نقصانیت عکس شخص اضریست و نه از

کمالیت شخص عکس اثری پسین ترین بی هیچ افراط و تفریط و عده
الوجود متحقق گشت تقصیل این معنی که یک وجود بد و مرتبه متجلی است از
ابیات حضرت عبد الرحمن جاسم قدس سره التامی نیکو مبسوس گردد

ابیات

در آن خلوت که هستی نشان بود	بج نیستی عالم بخسان بود
وجودی بود نقش دوی دور	ز گفت و گوی مایه و توی دور
جمال مطلق از قید مظاهر	بنور خویش هم بر خویش ظاهر
دل آراشاهی در حلقه غیب	میرادش از بهمت عیب
نواهی دلبری با خویش میاخت	قمار عاشقی با خویش میاخت
ولی زانجا که حکم خویر و نیت	ز پرده خوبرو در تنگ خویشیت
نکور و تابستوری ندارد	چو سبدهی در زر و زن سیر آرد
نظر کن لاله را در کوپساران	که چون خرم شود فصل بهاران
کنندش شقه گل ز رخسار	جمال خود کند زان آشکارا
ترا چون معنی در خاطر افتد	که در سلک معانی نادر افتد
نیاری از خیال آن گذشته	دهی بیرون بگفتن با نداشتن

چو هر جا هست حسن این تقاضات	نخست این جنبش از حسن ازل غایت
برون ز دخیله از اقلیم تقدس	تجلی کرد بر آفاق و انفس
ز ذرات جهان آینه ماساخت	ز روی خود هر یک عکس انداخت
ز هر آینه او نبود دروئے	هر جا خاست از وی گفتگوئے
از آن لمعه فروغی بر گل افش	ز گل شوری بجان بلس افتاد
ریخ خود شمع زان آتش بفرخت	هر کاشانه صد پروانه را سوخت
ز نورش یافت بر خورشید یکتاب	برون آورد نیلوفر سر از آب
ز روشش روی خود آراست لیلی	هر بوشی ز مجنون خاست میلی
لب شیرین ز شکر زینکشاد	دل از پر ویز برد و جان ز فرماد
سر از جیب بر کنعان بر آورد	ز نیخار او مار از جان بر آورد
جمال اوست هر جا جلوه کرده	ز معشوقان عالم بسته پرده
بهر پرده که بیند پردگی اوست	قضا چندان هر دل بر دگی اوست
ولی کو عاشق خوبان دلجو است	اگر داند و گرنه عاشق اوست
توی آینه و آینه آید	توی پوششیده و هم آشکارا
پس از اینجا متحقق شد که حور جهان	وجود واحد است که هم بر تیره غیب

هو الباطن است و هم مرتبه شهادت هو الظاهر نه آثار باطن از کمالات
 بیچونی و سبکی بران مرتب میگردد و نه اطوار ظاهر از حد و ثبات و ثبات
 تغییر و تبدیل بران وارد میگردد و چون صورت سلسله وجود
 معلوم شد که خود همان وجود واحد است که بصورت من و تو ظاهر شده
 کثرت نامگر دین است چنانچه مولوی عبدالغفور رحمه الله علیه میفرمود
 که اختلاف است حکما و صوفیه را که آن وجودی که مبدء آثار موجودات
 شد چه وجود است شیخ رکن الدین علاء الدوله و قلیله از صوفیه
 و اکثر حکما و متکلمین بآنند که آن صفته است از صفات حق سبحانه که
 اضافه وجود کرده است بر موجودات و مسمی است بفیض وجودی و وجود
 عام نفس الرحمن و غیر آن حضرت شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی
 و اتباع ایشان قدس الله اسرارهم و اکثر صوفیه و محققین از متقدمین
 و متاخرین بآنند که آن وجودی که مبدء آثار شد هم وجود حق است
 سبحانه که عین حقیقت خود است لا غیر پس همه ممکنات موجود و موجود واجب
 اند یعنی ذات و تعالی اباشیا علاقه و معیتی واقع است که
 آن معنی مجهول کیفیت است هیچ از باب تحقیق از اولیا و حکما پی

بسران معیت و سران حقیقت می در ذوات ممکنات نبوده عایش نشانی
 جمعی از افراد انسان بر سر معیت بقدر استعداد و قابلیت خود مطلع شده
 اند فقیری بعد از وفات خدمت مولانا عبد الغفور شیخ نجواب دید
 پرسید که مخدوم چون بدار آخرت نقل کردید از سر توحید وجود و نسبت
 معیت وی باشیا که حضرت شیخ محی الدین در آن سخن گفته اند شمار
 چه معلوم شد فرمودند که چون باین عالم آمدم و مرا بحضرت شیخ ملاقات
 شد و از ایشان سر این سلسله پرسیدم فرمودند سخن همانست که نوشته
 ام پس آنستم که همان یک وجود واجب است که بهیئت ممکنات
 تعیین گرفته علی هو علیه کان ممکن ناگشته مصرع هست یکی واجب
 ممکن نمای پس در نیصورت نسبت وجود ممکنات مجازی باشد چه حقیقتی زیرا
 که ممکنات او وجود بذاته نیست بلکه عارضه است -

بیت

بیت	بیت
بیت	بیت
بیت	بیت
بیت	بیت

از اینجاست اما و ذات واجب ممکن غیرت حقیقتی است نه مجازی
چنانچه سابق در محل فرق یکدیگر ذاتی اگرچه وجود نسبت حق سبحانه و تعالی
است اما به نسبت ممکن وجود غیر ذات اوست نیز معلوم کردی اما منکران
وحدت الوجود نسبت بنف فرقی است وجود مکرر و وجود ذات تصور نموده
و وجود میسر اند قباحت این اعتقاد سابق معلوم کردی دیگر آنکه نظر
بکمالیت و نقصانیت هر دو وجه نموده و وجود حقیقتی میگویند که آن وجود
مطلق است این وجود مقید و آن وجود غیر محسوس است و این وجود محسوس
و آن وجود غیر مدرک است این وجود مدرک و آن وجود مدیم است و
این وجود حادث و آن وجود باقیست این وجود فانی و آن وجود صیغی است
است و این وجود غیر ذات مزاید بر ذات پس وجود نه حقیقت
و اندن یک وجود و قایلان وحدت الوجود را که یک وجود حقیقتی میگویند
بکفر نسبت میدهند و میگویند که وجود ممکنات سوا وجود حق است که حقیقتی
با ایشان عطا فرموده نه همان وجود حق بصورت ایشان ظاهر شده معاذ
الله و اینجا بنظر تعقیب مایل باید نمود که در گفتن آن قول که وجود ممکنات سوا وجود
حق است چه اسرار و سس نماید و در گفتن این قول که همان وجود حق بصورت

ایشان ظاهر شده چه قباحت لازم می آید بلکه امر بعکس است یعنی در
قول اولی بر قباحت واقع است و در قول دومی بسا اسرار چهره کشاده
زیرا که در قول اول اگر وجود ممکنات سوا وجود حق باشد پس هر آینه این وجود
در ازلان وجود حق قرین خواهد بود و در صورتی وحده لا شریک له درست نبود
بلکه شریکی واقع بود و نیز خلاف آیه کریمه - قل هو الله احد - که دلیل قطعی بر وحدت
او تعالی است نیز خلاف حدیث - کان الله ولم یکن معه شیء
میگردد اگر گوی این وجود در ازل موجود نبود که ما مفارقت با وجود حق لازم
آید بلکه معدوم بود و حق تعالی بمحض قدرت خود از عدم بوجود آورده
بخلق عطا فرموده و بدانکه در صورتی قلب حقیقت میشود زیرا که آنچه معدوم
است همیشه معدوم است و موجود همیشه موجود نه گاهی به موجود معدوم
گرد و نه هرگز معدوم موجود پس شیء معدوم ازلی را بوجود آوردن
امکان ندارد که قلب حقیقت میشود و آن محال باطل است و نیز درین
قول هیچ سری از اسرار آشکار نیست مگر در و در قول دوم ستر و حده
لا شریک له متحقق است - و هو النظام هر و غیره آیات بران لالت تمام
دارد چنانچه دانستی وحده لا شریک له امر شریعت و از جمله اصطلاحات

و مول نیست مبنی آن حال کسی تاویل نموده نخواهد کرد چون از روی
 اشرعی یک موجودی تحقیق است تاویل بی اصطلاح و غیره ذلک شرعا
 متحقق است پس این وحدت الوجود حقیقی را در وجود حقیقی تصور کردن
 و با ثبات بودن من حیث الحقیقه مباحثه تعالیان وحدت الوجود نمودن
 مثل مباحثه آن بخواهی و من است که بایک من منمود آن چنان بود که روز
 شخصی در آشنای ه میگذاشت در از انطرف شخصی دیگری آمد و آن چنان
 بود باین شخص سلام کرد و پرسید شما هر دو از کجا می آید و کجا می روید
 این کس تعجب شد و گفت که من خود یک کسم و کس که تو میگوی از کجا
 گفت شما دو کس پیش من صریح استاده اید و تو خود میگوی که من خود یک
 کسم این چه معنی است آنکس گفت که من خود تنها میگویم که یک کسم
 بلکه تا من خواص و عوام بوحثت من قابل اند گفت گفتن عوام را چه اعتبار
 است که ایشان از کار من میکنند و کس را یک کس غلط محض میگویند
 و آنکه خواص اند گفتن ایشان از روی اصطلاح بوده باشد که بجای
 خود و کس ایک کس مقرر نموده اند نه فی الواقع که دو کس را یک کس
 گفتن صریح خطاست باز آنکس گفت که قطع نظر از گفتن عوام و خواص

من خود بظن خود شاهد میگویم و صریح خود را یک کس می بینم و دو کس که تو
 میگوی هیچ وجهی در کس من نمی شود گفت به بصارت تو قصوری واقع شده است
 بنا بر آن دو کس تو یک کس می نمایم و اگر بحال بصارت من برسی یقین
 معلوم کنی و صریح ببینی که دو کس است چنانچه من می بینم پس آنکس
 معلوم نمود که آنیکس احوال است با خود گفت که هر چند پیش او با ثبات
 وحدت ادای شهادت نمایم و جهت های قاطع پیارم هرگز از دو نیست خود
 تجاوز نخواهد نمود و یک کس نیست نخواهد گردید صریح راست گفتند یک
 بیند لوح پس حواله به مادی مطلق نموده و برگشت بد آنکه آیا یک نفس صغیر
 بمعنی الف د ا م وجود غیر است چندی است مثل قل هو الله احد و قل
 شئ باک لا اوجه و قل من علیها فان و یقر بک نور و الجلال و الام
 و اینها تو نفی شدم و جدا شد و عبد الله و لا تشکر کو به شیا - و مثل ذلک
 که شرح آن در لطیف حضرت سید مخدوم اشرف جهاگیر قدس سره العزیز
 بتفصیل مذکور است پس این آیات محکم اند در افاد الف د ا م وجود غیر
 و آیه لا اله الا هو و انما الحكم ا لله واحد - و مثل ذلک نیز محکم است بر
 وحدت اولیای اله اما دلالت میکند در افاد الف د ا م وجود - و مثل

فلا يلزم منه العدم وجود الغير - چنانچه اينهمه معانی بر کسی که از علم اصول
و علم نحو و غیره عديم آشناست نیکو ظاهر است و کذا کذا حدیث نیز
باثبات العدم وجود الغير واقع است مثل انما عرب بلعین و انما احد بلا
میم و لا شیء غیر الله و من انی فقد را الحق لا تسب الله فالدیه هو الله
و مثل ذلک پس این آیات و احادیث از ظاهر کتاب و سنت است و اما
ظاهر فظاهر المراد بنفس الصیغه - یعنی ظاهر از ان گویند که ظاهر شود و
از ان بنفس صیغه و شک نیست که وحدت از آیات و احادیث
مفهوم میشود بنفس صیغه و حدیث که موجب العدم وجود غیر است
پس عبارت وحدت الوجود را اصطلاح نخستین و معنی آن تبانی نمودن
آیه قل هو الله احد و دیگر آیات را که از محکمات است کما صرح به ایتیه
و علماء الوصول اصطلاح گفتن و تاویل نمودن باشد و تاویل محکم از روی
امر شرعی گناه کبیره است و اعتقاد آن کفر چنانچه صریح شریف
بر کتب عقاید اهل سنت و جماعت مذکور است - که النصوص تحمل علی
ظواهرها یعنی از امور اصولیین محمد سید علی الله علیه و آله و سلم
که نصوص قرآنی را حمل بر ظاهر آن باید کرد - و العدول عنها الی معانی

یعنی اهل الباطن احاد - و بر شستن از معانی ظاهر بطرف معانی که دعوی
آن اهل باطن میکنند احاد است پس نصوص تحمل تخصیص تاویل نباشد
و تحمل تبدیل و نسخ نبود چون آیات مذکوره که نفس مطلق از محل کرد
می شود و دیگر آیات که نفس مقید اند لا محال که نفس مطلق مقید گردد
و تقیید مطلق نسخ است و تبدیل و مذهب حق نیست که - المطلق بحری
علی اطلاقه و المقتید بحری - علی تقیده و بهذا ظاهر آن قل هو الله احد
محکم فی افاده العدم وجود الغير و لا اله الا هو و انما الحكم احد و سایر
الآیات الدالة علی وحدة الباری محکم فی افادت العدم وجود
المثل فلا يلزم منه العدم وجود الغير - بدانکه مقدمه وحدت الوجود و ثبوت
کشتی است هر کس که باین کشتی نشست از آفت غرق و هلاک شدن
در یای کفر امن گشت و سلامت ماند اما هر کس طاقت نشستن این کشتی
ندارد و چنانچه در کشتی مجازی هر کس نشستن نتواند که بحر شستن
بلکه بعضی از شنیدن احوال کشته چرخ کردن و گردیدن سر و غیر
تکلیفات پیدامی شود همچنان باین کشتی نشستن کار هر کسی نیست
زیرا که بحر شنیدن حقیقت آن نفرت تاو شبیه تها در خاطر پیدا شود

و حضرت شیخ سعدی رحمة الله علیه حکایتی در گلستان آورده اند اگرچه
 بحسب ظاهر حکایتی است آمانی الحقیقه اشارتست بمقدمه وحدت الوجود
 آن حکایت اینست که بادشاهی با غلام عجبی کشتی نشسته بود و غلام
 هرگز دریان دیده و محنت کشتی نیاز نموده گریه و زاری در نهاد و لرزه
 بر انداختن افتاد چند آنکه ملاطفت کردند آرام گرفت ملک آیش
 از منفعت چاره نداشتند حکیمی در آن کشتی نشسته بود ملک گفت
 اگر فرمای من اورا بطریق خاموش گردانم ملک گفت غایت لطف و
 کرم باشد بفرمود تا غلام را بدیر یا خیمتند باری چند غوطه بخورد
 پس مویش گرفته در کشتی نهادند و بهر دوست در میان کشتی پاشیدند
 و بگوشت نشست و قرار گرفت ملک را عجب آید حکیم پرسید درین چه
 حکمت بود گفت او اول محنت عرق شدن دریا پخشیده بود و لاجرم
 قدر سلامتی کشتی نمیدانست همچنان قدر عافیت کسی داند که نصیب
 گرفتار آید بداند کشتی اعتقاد وحدت الوجود و گفتن همه دوست است
 من حیث اللفظ لا من حیث الاصطلاح و غلام عجمی اشاره یکی است
 که باین مسئله نادان است که عجمی نادان را میگویند و محنت این

کشتی

کشتی آنچه خطرات و شبهات از گفتن وحدت الوجود واقع میشود که از خطرات
 مضطرب و پرانگنده خاطر میگردد و هر چه که اورا بفهمانند که تمامی بزرگان و اولیا و
 مجتهدین بدان متفق اند و این معنی بدلائل کتاب و سنت و امور شرعیست
 صیغه و من حیث اللفظ متحقق است چنانچه بالا ذکر رفت هرگز قرار و آرام
 نمیگیرد و حکیم مرشد کامل است که بحکمت بالغه خود او را در دریای اندازد
 و آن دریا را کفر است یعنی مرشد کامل از نه قبول کردن مسئله
 وحدت الوجود و اعتقاد داشتن بدان صورت کفر و شرک بوی می
 نماید از روی دلائل قرآنی و حدیث نبوی چنانچه بالا ذکر شد تا آنکه
 از مصیبت هلاکی دریای کفر آگاه شده بر غایت تمام گفتن همه است
 قبول میکند و بوحث الوجود اعتقاد میبرد و یقین تمام
 میداند که درین موجب امن و سلامتی ایمانست و بیرون ازین در طره
 کفر و خذلان پس در آن جمعیت قرار میگیرد و حضرت شیخ را درین بیت

بیت

که فرموده اند -

ای سیر زانان جن خوش نشن نماید
 مشوق نیست آنکه نزدیک تو نشود
 خطاب به اهل ظاهر است که مسئله وحدت الوجود خوش نشنیده اند و

قبول نیکند و زشت می انگارد و سیر از برای آن فرمود که اثبات وحدت حق سبحانه را تا به رجه وحدت مقیده که عبارت از انعدام وجود مثل است کما مر ذکرها منحصرا داشته و بالاتر از آنکه موجب انعدام وجود غیر است پی نبرد همان درجه اول پسند نموده سیری بوحده است و بعد از آنکه است و طالبان حق هر چند که طریق معرفت پیمایند سیر نمی شوند و پس نیکند بلکه همیشه گرسنه تر و پر اشتها تر می باشند چنانچه فرموده اند-

منشور

دلارام در بر دلارام جو	لب از تنگی خشک بر طرف جو
نگویم که بر آب قادر نیستند	که بر شاطی نیل مستقیم اند

و هر قدر معرفت که حاصل شان میکرد و آنرا غریزه و دوست میداد و قاعده ایست که نزد گرسنه نان جوین غریزه و گوارا می باشد و نزد سیر زشت و مقدمه وحدت الوجود در انان جوین نابراین فرموده که مرغوب طبایع سایر الناس نیست اگر گوی که این حکایت را بمقدمه وحدت الوجود آوردن و بدان بطاوت دادن بجه دلیل تطبیق آن بکدام قرینه شاید که مدعای شیخ قدس سره و مطلب آنحضرت

از این حکایت چیری دیگر بود باشد و توان از محض بقوت تقریر و قوت فصاحت خود بدان ربط میدهند گوئیم که تطبیق اینقرینه این بیت است که در آخر حکایت واقع است و مدعای شیخ در آن نیکوترین میشود-

بیت

فرق است میان آنکه یارش بر	با آنکه دو چشم انتظارش در
---------------------------	---------------------------

بد آنکه برین بیت دو کس ایاد فرموده یکی آنکه یارش در بر است و آن موحد است و قابل وحدت الوجود است و چشم علم الیقین یار را در بر نمی بیند و دیگر دو چشم انتظارش بر و گرفته و آن اهل نظر است که دیده انتظار بر و دارد یعنی نظر است که فردا به بهشت خواهیم دید چون این بیت متضمن اینمعنی است پس تطبیق حکایت بمقدمه وحدت الوجود تبریجی که مذکور شد تقرینه این بیت که بحسب مدعای شیخ است انطباق تمام دارد و در بطآن نیز معنی ماسبق خلاف را در شیخ باشد - و الله اعلم بالصواب چون صورت مسئله وحدت الوجود معلوم شد که خود همان وجود واحد است که بصوت من و تو ظاهر شده کثرت ناگر دیده است و فایده آن از انما حق گفتن

ولیس فی حقیقتی سوانده و اینها تولا و غیره که در صورت ظهور وحدت الوجود
متحقق است استی پس معنی کلمه لا اله الا الله که متضمن نفی وجود غیر
است معلوم نموده باشد در صورت بعین در نفی وجود غیر تر اتو هم
آن نشود که عبد و غیره که عبارت از محمد رسول الله است بالکل منتفی باشد
چنانچه فرقی بحد استماع این معنی بنابر آنکه فرق ذات و وجود نسبت بنده
معاونم کرده ذات و وجود را یک چیز دانسته اند بنابر آن دو ذات را
دو وجود تصور نموده از قول وحدت الوجود با نموده و تو هم کرده
که چون یک وجود در واقع باشد و وجود دیگر متضمن پس به حق است
بنده گماند شقی و سعید و مدبر و موبل کافر و مسلم و مستحق رحمت
و لعنت کدام بود ثواب بهشت و عذاب و دوزخ و وعده و وعید کرا بود و
آیات غیرت که در قرآن واقع است - مثل افیغیر الله متقون -

ومن الناس من یخذل من و ان الله انداد - و مثل ذلک که تفصیل این
آیات غیرت سابق نظر آمده همه در شان کدام کس واقع باشد بنابر
این تو هم از قبول وحدت الوجود و همراه است انکار نموده بدو وجود حقیقی
قابل شدن وجود حق و وجود خلق و غیرت حقیقتی که من حیث الای

است من حیث الوجود و این است از عنایت حقیقی که من حیث الظهور و حد
الوجود است منکر شدن یا از جه اصطلاحات و یا در حالت سکوت و تنفیر
تصور نمودند و وقوع این آیات غیرت بر وجود دیگر دانستند و اطلاق
سعادت و شقاوت او بار و اقبال کفر و اسلام و ثواب بهشت و عذاب
و دوزخ و وعده و وعید همه بر وجود ممکنات نمودند و مستحق ثواب و عقاب
و رحمت و لعنت وجود ممکن دانستند و ندانند که خود وجود را شقی و سعید
و مدبر و مقبل مستحق ثواب و عقاب و مورد رحمت و لعنت چون توان
گفت بلکه اینهم بر ذوات ممکنات باشد و وجود ممکنات که آن پر توی است
از آفتاب وحدت الوجود حقیقی حق که بدو ذات ممکنات تافه از عدم بوجود
آورد و باز وقتی خواهد بود که ذوات باشند و وجود و استعاره بایشان بنابر
و کپی تو قباب فلکی ابرقازورات و مطیبات ارضی - س تا بدو خواهد رفت
پاک و پلید و مستحق خوشبختی بدو توی و مستوجب آفرین و نفرین و غیر ذلک
نکفته و نخواهد گفت بلکه اطلاق اینهم بر ذوات قاذورات و مطیبات باشد
پس ای بر کجمنه این فریق که را اول اء غلط کرده ذات و وجود را
یک چیز تصور نمودند و ندانستند که وجود و ذات اگر چه نسبت حق سبحانه

یکی است اما بنیت خلق ذات ایشان سوای وجود ایشانست و وجود ایشان
 زاید بر ذات ایشان اطلاق سعادت و شقاوت و مستحق رحمت و لعنت
 و ثواب و ثواب و عقاب و وقوع آیات غیرت همه بر ذات ایشان بود پس
 فرق در میان ذات وجود و مکرده خلق از خالق من حیث الذات متمنا
 نکردند و بر نعم خود من حیث الوجود خلقی غیر متمنا از حق نیست محبوب
 المعرفة مانند و از کشف سر و اندام کم فاینها تلو افشام و جبهه الله
 و هو الظاهر و هو السمع البصیر و السمع البصیر من جبهی سوا الله - و غیر ذلک محروم
 مانند و این فرقی علما ظاهر اند که ذات و وجود را یک چیز دانند و چون
 در صورت وحدت الوجود ثبوت ذات ممکنات که در ضمن آن واقع است
 بنظر تحقیق ندیدند الا حرم بد و وجود قابل شدند و این خلاف واقع
 است مطابق واقع آنست که دو ذات اند ذات واجب و ذات ممکن
 و یک وجود که آن وجود حق است و پس فرقی دیگر بحد و استماع مقدمه ظهور
 حق بصورت ممکنات توهم کردند که چون این عالم خود ظهور حق است
 یعنی خود او است سبحانه و تعالی که از وحدت بکثرت آمد و از غیب به
 شهادت جلوه کرد و عالم که میگویند خود کجا است یعنی غیر خود نیست هر حق است

بیت

چه غیر و کجا غیر کو نقش غیر سوای الله و الله مافی الوجود
 باید دانست که گویند این بیت نظر مافی الوجود نموده چه غیر و کجا غیر درست
 فرموده نه نظر مافی الذات بلکه نظر مافی الذات غیر حقیقتی ثابت
 و متحقق است بحیثیست که هرگز خلق عین حق نتواند شد اما این فریق که ذات
 و وجود را یک چیز دانسته اند مافی الوجود را مافی الذات غلط فهمیده غیر الکل
 یعنی بالذات متقی ساخته عینیت حقیقتی من حیث الوجود تصور نمودند
 و از غیرت تحقیقی منکر گشته از عبادیت و لوازم آن از نماز و وزه و غیر
 اعراض نمودند پس این فریق بلدانند و درین بلدان بعضی اند که
 اعراض از عبادیت و لوازم آن نموده علا و آن اینکه اگر کسی گوید که -

بیت

ازین عالم برون ما را خداست که ره گم کردگان اره نامت است
 انکار می ورزند و می گویند که چون خود این عالم ظهور حق است و
 و خود حق از قوه قبیل آمده و از باطن ظاهر گردیده باز مصرع ازین
 عالم برون ما را خداست یا چگونه تواند بود زیرا که تخم چون دخت شد

باز تخم مانند بکله خود آن تخم سر یا بدخت شده از مرتبه تخمیت بد آمد بد آنکه این
 احتمال خلاف واقع است مثلث غیر موقع زیرا که حق تعالی با وجود ظهور
 همچنان بر صرافت اول است نه آنکه از مرتبه اول که بطون است بد آمده چنانکه
 شخصی در آینه ظهور نموده با وجود آن ظهور همچنان بر شخصیت اول است پس
 احتمال مذکور خلاف واقع بود و آن موجب الحاد است اما فرقه سوم مجر
 شود صورت ستمند که در نظر تحقیق ذات و وجود نموده نسبت حق سبحان
 ذات و وجود یکی دانستند و نسبت خلق ذات را علیحده از وجود تحقیق
 نموده غیریت حقیقه بین الحق و العبد من حیث الذوات ثابت داشته
 راه بکلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له و الله ان محمد عبده و رسوله
 بودند و به تحقیق ظهور وجود در ذوات ممکنات از اسرار بیهوش کم
 و هو الظاهر ولیس فی دلتی سواه و الحق محسوس و المخلوق معقول و مثل
 ذلک که علما سه ظاهر از کشف آن محروم و مجرب اند بهره مند گشتند
 پس تو نیز همچنان غیریت حقیقه من حیث الذوات ثابت دار عنایت
 من حیث الظهور حق بصورت ممکنات تحقیق بدان تا از دولت کلمه لا اله
 الا الله محمد رسول الله و بهوش کم و غیره اسرار بهره مند گردی و چون

فرقه اول و دوم بحجاب اسما و نیفته زیرا که فریق اول که علمای ظاهر اند
 اگر چه اهل ایمانند اما از جمله مجربانند نه از جمله ملحدان زیرا که ایمان بر
 رکن است تصدیق الهیت و تصدیق عبدیت و اسما و تصدیق
 یکی و انکار دیگری ازین دورکن باشد پس ایشان تصدیق
 هر دو رکن دارند مومن اند اما خطای ایشان آنست که ذات ممکنات را
 عین وجود تصور نموده وجود خالق و وجود مخلوق را که فی تحقیق یک و مجرب
 است دو وجود حقیقه میدانند و غیریت فیما بین که من حیث الوجود
 مجازی و اعتباری است حقیقه می فهمند قباحیت اسمی بالاندر
 شد و مستحق رحمت و لعنت و مستوجب ثواب و عقاب خود وجود خواهد
 بود و اطلاق سعادت و شقاوت و غیر ذلک همه بر وجود که آن
 فی تحقیق ذات حق است واقع باشد این سخن جریبلان و کورانچه توانا
 بود زیرا که اگر چه اعتراف و اعتقاد اطلاق شقاوت و غیره بذات حق
 ندارند اما از اینجا که ذات و وجود را یک چیز تصور نموده اند ناچار این قباحیت
 واقع میشود چون ازین قباحیت علمی ندارند جاہل اند و چون نظر
 برین قباحیت ندارند کورانند و فریق دوم که ملحدانند اسما و ایشان

آنست که تصدیق الهیت دارند و انکار عبادیت نزد ایشان عینیت
حقیقی است نه غیریت حقیقی و درین صورت شقی و سعید مدبر و مقبل
کافر و مسلم و مستحق رحمت و لعنت و مورد ثواب و عذاب
دو رخ و غیره همه حق بود علی التحقیق عاذا بالله عن الکلیه السخاوه -
فروموم بر صراط مستقیم اند که تصدیق الهیت میدارند با تصدیق عبادیت
و عینیت حقیقی میدارند من حیث ظهور الوجود یعنی همه وجودها
است که بصورت من و تو و تاسه ممکنات ظاهر شدن و غیرت حقیقی
می فهمند - من حیث الذوات - یعنی ذات حق که وجود محض است
با صفات خود علیحد است از ذوات ممکنات که عدم است و آن
صور علییه حق است چنانچه بدفعات با سبق ذکر رفت پس در خصوص
اطلاق سعادت و شقاوت و مستحق رحمت و لعنت و غیره بر ذوات
ممكنات واقع باشد علی التحقیق و ذات حق سبحانه که وجود محض است از اطلاق
این امور منزله باشد از لا و ابد و این صراط مستقیم است - و لکن
فضل الله یوتیه من یشاء اللهم ثبت اقدامنا علی هذا صراط
المستقیم بفضلک المسمیم - چون معلوم شد متحقق گشت که موجود شدن

عالم با وجود ثبوت عدسیت ایشان بجز آنکه خود حق سبحان بصورت ایشان
ظاهر نشود هرگز صورت امکان ندارد چنانچه دستی پس باید با و لکن سابق

گفته ام

بیت

سخن اسرار است ایخرو مندن
میا و سخن در میان سخن
بجز در استماع سخن تا تمام حرف تکفیر بر زبان میاور و بعد اتمام
سخن هر چه خواهی بگو و هر چه دانی بکن - چون سخن من تا اینجا تمام شد
احال بر دل خود نظر کن و بین که گردیدن تو درین امر و سقیق در
حق من التقتیل و تکفیر چه اقتضا نماید هر آینه العکس خواهد بود
یعنی بجای تقبیل تقبیل خواهی کرد و بجای تکفیر تو قیر خواهی نمود بلکه
در تکفیر من تکفیر خود خواهی انگاشت سبحان الله عجب -

بیت

حالتی دارم که از تکفیر من کافر شوم
اگر تراود از زبانم فی دلتی سوا
و نیز یاد باد آنکه سابق اعراض نموده بودی که چون همه حق است -

بیت

پس این آسمان زمین چیستند
بنی آدم و دام و دو کیستند

و نیز نماز و روزه و غیره از ارکان خمس بر کلام فرض باشد و تارک
آن کلام است که حکم تکفیر و فسق بر وی آید و نیز مقربان کلام اند
که قرب ایشان بحضرت اولیاء تواند شد و در رفع این شبهات موعود
شده بود که چون کیفیت موجود شدن عالم با وجود ثبوت عدمیت
ایشان محقق شود هم این شبهات رفع خواهد شد بر دل خود نظر کنی انهم
رفع شده است یا نه اگر نه شده باشد باز از سر نو تصور رفع شبهات به
تأمل تام ملاحظه فرما معلوم شود که این عینیت من حیث الظهور
است من حیث الذوات بلکه من حیث الذوات عالم عالم است
و حق حق - که هو عین الاشیاء فی الظهور لا فی ذواتها بل هو هو
والاشیاء بسیار پس در این صورت مطیع و عاصی و تارک و کافر و فاسق
و مقرب و غیره ذلک قسم خود عالم است نه خود حق معاذ الله پس
در این صورت همه شبهاتی که بر طرف میگرد و علم الیقین حاصل آید
که آنکه آیا و هو آیا که و ان لا حول الا اتحاد و ان العبد بعد و ان
رب و ان لا یصیر العبد رباً و الرب عبد او نیز یابد و آنکه سابق شرطی
وقفه بود که چون این سر بر تور و روشن شود یکسوی گوی و جمال این سر بر

بیت

خود جانشین بین و شرح مکن پیش هر کس بی هیچ غواش
باید که بدان شرط عمل نماید و با هر کس خصوص بنام محرم هرگز نگوید
که این سر به نسبت او شر است مگر آنکه قوت فهمیدن او داشته باشد
پس قوت فهمیدن خود و قوت فهمیدن دیگران هر دو انشا الله تعالی
بمطالع و تکرار این تفسیر که مذکور شد خواهی یافت اگر گویی که
در این صورت ظهور حق مفهوم گردیده ظهور ممکنات پس ظهور ممکنات
با حکام و آثار خود که سخن در آن رفته بود چگونه است اگر چه ظهور ممکنات
در ضمن ظهور حق معلوم می شود باز به تفصیل و توضیح این معنی باین
وجه تنبیه کرده می شود بد آنکه این ظهور متضمن حکمت بالغه است
حکمت اول آنکه خود حق سبب از مکن بطون که مرتبه غیب هویت است
هو الباطن عبارت از آنست بصورت ممکنات بطون آمین هو النظام که در
علی هو علی کن - که ضمیر هو هو الباطن هو النظام پس هو ذات
حق است و آن هستی محض است و پس حکمت بالغه دیگر آنکه در
ضمن این ظهور ظهور عالم ممکنات است که در علم حق بصورت علویه و حقانی

ممکنات غیره موسوم و مخفی بودند با حکام و آثار و سمیت و اشکال
خود ظاهر شدند و از علم یقین اند و هر یک مقتضای اتی خود بکار
و عملی پرداخت چنانچه مطیع بطاعت پیوست و عاصی بعصیان
میل نمود و کافر بکفر مشغول گشت و فاسق بفسق نایل گردید -

بیت

هر یک را بکار سازد و سازد و سازد و سازد
پس این ظهور عالم بی ظهور حق بصورت ایشان مکان ندارد و ظهور حق بی
صورت ایشان صورت نبند و چنانچه ظهور موج و جاب که بذات آب مندرج
و مخفی اند بی ظهور آب و ظهور آب بی صورت موج و جاب امکان ندارد و کذا
ظهور حروف بی ظهور سیاهی بصورت حروف و ظهور کوزه و سبزه و غیره
ذکات بی ظهور گل بصورت کاسه و پیاله و ظهور جامه و دستار و رداء
ازار بی ظهور تشبیه بصورت ایشان صورت امکان ندارد و پس
این هر دو آینه یکدیگر اند که در آینه ظهور حق خلق ظاهر شد و در آینه
ظهور خلق ظاهر گردید و این آینه را نه مانند آینه صوری قیاس
باید کرد که من و تو در آن صورت خود می بینیم که آن آینه و ما هر دو

منفک از یکدیگریم و بحسب ظاهر بانیم سیم بلکه این آینه را که لطیف اند
و یا یکدیگر با وجود فرق بانیم اند که عبارت از معیت یکدیگر باشند
منفک از یکدیگر بدیده تامل بنور عقل سلیم ملاحظه باید فرمود پس
بر کسی که حق تعالی می خواهد که معیت خود با خلق با وجود فرق
ملحوظ شود و بدیده تاملش بنور عقل سلیم منور سازد و این ظهور
متضمن دو حکمت بالغه را علی التسویه یعنی ظهور حق با خلق و ظهور
خلق با حق می بیند و میگوید - که ما را بیت شیا الا و را بیت الله
مع - و این معیت صرف است بی حلول و اتحاد و چون این معیت
صرف بر کسی که حق سبحا خواسته است مکشوف گردد -
مصرع او در من من در وفاده یا که مقوله حضرت شیخ سعدی
شیرازی است مقوله او گردد و زبان فصیح این گفتن گیرد -

ایات

دوست نزدیک تر از من نیست	وین عجب تر که من از وی دورم
چشم با که جهان گفت که او	در کنار من و من مجبورم
وین دوری و مجوری با وجود نزدیکی و همکاری اشارت بهم دو	

مرتبه فرق و معیت است که فرق من حیث الذوات یعنی ذات حق
و ذات خلق و معیت من حیث الظهور حق است بصور ممکنات و قبله تحقیقات
شیخ محی الدین عربی قدس سره بهین فرق و معیت صریح میفرماید بقول
خود که - هو عین الاشیاء فی الظهور لانه ذواتها بل هو هو
والاشیاء اشیار - و شیخ عبد الکریم مینی صاحب انسان کامل سر
قدس سره بهین عنیت من حیث الظهور و غیرت من حیث الذات
اشاره میفرماید - که اعلم ان ادراک الذات هو ان تعلم بطریق الکشف
اللتی انک ایاه و هو ایاک و ان لاحلول الاتحاد و ان العبد عبد و الرب
رب و ان لا یصیر العبد ربا و لا الرب عبدا - حاصل کلام آنکه با وجود فرق
ذوات که عبد عبد است و رب رب نه عبد رب شود و نه رب عبد گردد
و صاحب گلشن از نیز بهین معنی میفرماید -

ابیات

نه ممکن کوز حد خویش گذشت	نه او واجب شد نه واجب او گشت
هر آنکو در حقیقت گشت فایق	یعنی کسیکه در تحقیق این فرق
و معیت از همه فایق تر گشته باشد	نگوید کین بود قلب حقایق

من حیث الظهور که انک ایاه و هو ایاک میتوان گفت بنابراین حضرت
شیخ میفرماید که این خود معنای است که مسم عین است بی طول
و اتحاد و مسم غیر است بی تباین و انفکاک با که توان گفت یا از
دوری و مجوری کنایه بطرف صور علیه خود است که در ذات حق مندرج
است و از اندراج ذات بیرون نیامده و موجود نگشته و خود حق است
که بصورت من تو ظهور نموده است پس نظر برین ظهور حق و اندراج
ذات خود نموده شیخ قدس سره تعجب میگویند که -

بیت

دوست نزدیک تر از من است	وین عجب تر که من از وی دورم
یعنی از روی ظهور دوست از من با من نزدیکتر است یعنی	
عین من است و من از روی اندراج از وی دورم این	
خود تعجب از غمت که درین سر کس را بهر از خود ندیده میگویند -	

بیت

چکم با که توان گفت که دوست	در کنار من و من به مجرم
و بر بهین مقدم دلالت دارد مقوله حضرت شیخ سعدی قدس سره	

متنوی

ره عقل جز پس چرخ نیست	بر عارفان خبر خدا پس نیست
توان گفت این با حقان تناس	ولی خرد و گیسو ندان قیاس
که پس آسمان زمین چیستند	بنی آدم و دود و دود کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	جوابت بگویم گر آید پسند
که نامون دریا و کوه و فلک	بنی آدم و دود و دود و ملک
همه هر چه هستند زان کمتر اند	که با همتیش نام هستی برند

پس درین بیت تامل باید فرمود که حضرت شیخ سعدی همه را ثابت داشته که همه هر چه هستند فرمود اما از ان کمتر اند یعنی سزاواران نیستند که با هستی حق خود را نیز هستی دانند بلکه فی نفسه - ماضی است الا عیان من ایحتم الوجود ابد او هر چه که در خارج موجود است همه بصورت ایشان حق است و پس و بر این معنی است قول حضرت نظامی قدس

بیت

پناه بندی و پستی توئی	هم نیستند آنچه هستی توئی
کند لک دیگر اولیا نیز هم درین	مفسر فرموده اند چون صورت این هستند

که حق سبحانه در کنار هر کس است بیتی که خود بصورت آنکس جلوه نموده است و در هر شی ممکن بذات هویت خود علی ما هو علیه کان

بیت

سریان دارد ظهور آما	سریان بر و ن زدانش ما
---------------------	-----------------------

به ترتیبی که ذکر کرده شد معلوم شود همه کلام اولیا بی تاویل و تفسیر مطابق آیات بنیات مثل - اینها تو لوفشتم وجه اند - و مثل ذلک و موجب حدیث نبوی مثل - انا احمد بکسیم - و من انی فقد را حق و غیر ذلک بنفس صیغه تصریح تمام مفهوم میگردد که عالمی بدینا آن حیران و سرگردانند هر چند حجت جومی نماید و در حل انبیقه می پردازند و بسبب وقت این نکته می بکنند آن نمی برند ناچار از کشف آن محروم و محبوب مانند و چون از کسی این نکته می شنوند که حق سبحانه بذات خود بصورت ممکنات ظهور نموده است بعضی تصور می نمایند که خود حق است و پس آنکه می گویند که این خود عالم است محض غلط است بدانکه این الحاد است زیرا که حق سبحانه بصورت ممکنات ظهور نموده است پس صورت ممکنات چگونه و مقداره و اندازه

و عرض طول آلات و زری ماده کی صفات طفله و جوانی پیری
و غیره ذلک متحقق است و حق سبحانه اینجه ندارد و ازین همه منزله
و مطلق است اما بسبب ظهور و زماهر این همه تعین و تقید و غیره گرفته
است چنانچه هدرین معنی حضرت جامی قدس سره فرموده اند

قطعه

ای ذات نور ذات اعیان مبارک	اوصاف تو صفات شان متوارک
وصف تو چو ذات مطلق است اما	در ضمن ظاهر از تقید عاری

پس صورت ممکنات علیحد است که حق سبحانه به صورت ظهور کرده خود
را ممکن نمانوده است نه خود ممکن گشته معاذ الله -

بیت

نه ممکن که ز حد خویش بگذشت	نه او واجب شدونی ممکن اگشت
----------------------------	----------------------------

بعضی اند که نظر باین تعین و تقید نموده میگویند که چون حق سبحانه بنفیه
چون است تعین و تقید ندارد و عالم بنفیه چنین است بلکه چون و چگونه
تعین و تقید دارد پس این عالم که موجود است بنفیه خود عالم است که
از کتم عدم بصیرت و وجود آمده و بقدرت حق سبحانه ظاهر شده نه خود

حق سبحانه زیرا که چونی و چگونه کی تعین و تقید و غیره ذلک در صورت عالم ممکن
میگردد و این عالم خود حق سبحانه چگونه خواهد بود و اطلاق انمنسی که او خود
حق سبحانه بصورت ممکنات ظاهر شدن چون توان نمود که او چون و چگونه
است و از مشابهت من تو و غیره ذلک مبرا است چون و تعالی بصفت
نراست متصف است بصفت مشابهت چون توان اطلاق نمود که
آن کفر است بدانکه اگرچه انمنسی بنظر ظاهر بین احسن مطابق و قعی نیاید
که حق سبحانه از صفت مشابهت منزله است و عالم بنفیه بقدرت حق ظاهر
گشته اما فی الحقیقه خلاف قاعده است و غیر واقع زیرا که عالم که صور علیک
بنفیه از عدم بوجود آمدن بهیچوجه صورت امکان ندارد مگر به آثار و احکام
خود و انهم بخبر این معنی که تا خود حق سبحانه تعالی بصورت ایشان ظاهر
نگردد و از ممکن بطور نیاید قطعا و مطلقا ظهور ممکنات با حکام و آثار
خود ممکن نبود چنانچه انمنسی بر قبائل اینمقدم ظاهر و روشن است پس
مطابق واقع است که ممکنات بالذات در علم حق سبحانه ثابت اند
و بنفس خود باندراج ذات او تعالی متحقق نه بخارج بوجود آید
و نه از ذات حق منفک گشتند - ماثمت الایمان راجحه الوجود

در حق ایشان واقع است پس آنچه که ظاهر است خود حق سبحا که موجب
احکام و آثار ممکنات ظاهر شده از ممکن بطون علی با هو علی کان
بطور آمده واجب ممکن نمائست است پس در این صورت گفتن این معنی
که ممکنات بنفسه بقدرت حق ظاهر شده اند نه خود حق سبحا خلاف واقع
و بی اصل باشد که هیچ اصل ندارد پس اولین ملحد است که صرف
حق بسند بی خلق و ثانی محجوب که صرف خلق بسند بی حق و بعضی
باست که در هر شئی هم حق را بیند و هم ممکن را یعنی خلق را از اگر
هر شئی که در خارج موجود است دو وجه دارد و بدو جهت متوجه است
یکی وجهی که منزه از چونی و چگونگی است و آن مدرک عوام نمیشود
مگر خاصان که محققان کامل اند و دیگر وجه چونی و چگونگی که آن بنظر
کس در می آید و مدرک منقوت میشود پس در هر چیزی که وجه
چونی و چگونگی است از جهت ممکن متوجه باید کرد و نسبت آن بخلق
باید نمود یعنی عالم و خلق قیاس باید کرد و آنچه که وجه هستی است
از جهت حق متوجه باید نمود و نسبت آن بحق باید کرد یعنی حق باید
وانست در این صورت معنی جمع الجمع محقق میشود که در یک چیز دو وجه

یافت میشود و مرتبه جمع الجمع که شنیده همین است که برای العین معاینه
میکرد و در بعضی آییه - و هو معکم اینها گنیمتم و ان الله لا تخزن من
اقرب مثل ذلک - دلالت دارد بر معنی این آیات خود بخود و مکتوف
گردد و احتیاج تحقق معنی این آیات و آیات دیگر مثل - اینها تلو
فتم وجه الله و فی الفکم افلا تبصرون نیز هم آیات تانی الا فاق و فی
انفسهم حجتین بر این معنی است - و غیره ذلک که بر نتیجه معیت
دلالت دارند بطریق اصول فقه و قانون کلام و اسلوب غیرت که
اهل تحقیق بجهت تفهیم اهل ظاهر می نمایند مانند زیر که در صورت
شهود مرتبه جمع الجمع معنی آیات مذکوره خود بخود مشهود میگردد و چون
شهود شود احتیاج شنود مانند - که الیایان بدر البیان - واقع است
اما ازین دو وجه مذکور وجه اول که چونی و چگونگی است در هر چیز اول
بنظر می آید بنا بر آن هر کس که باین نظر متصف است از عوام و خواص
که علمای ظاهر اند میگوید که خود این چیز ممکن است و حق را سوای این
بر آسمان یا بر عرش تعقل نموده میگوید که - الحق محسوس و مخلوق
معقول - و از وجه دوم که هستی است و آن چونی دارد و نه

چگونگی و سجدان چیز ممکن واقع و ظاهر است چنانچه که خود بصورت آن
 چیز است و این است ظهور میگویند از بسکه لطیف و لطیف است
 چشم کسی در نمی آید از نظر عوام بلکه از نظر خواص که علمای ظاهر
 اند و از نظر محقق ناقص هم پوشیده و مخفی است - که ان الله خفی
 بشدت الظهور - از اینجا است و محقق ناقص آنکه در هر شئی وجهی
 تحقیق نموده باشد جهت هستی چگونگی - و اینکه تحقیق را
 علم الیقین میگویند اما جهت چگونگی که وجه ممکن است بنظرش بالفعل
 ملحوظ باشد وجهی هستی که وجه حق است اینچنان ملحوظ نباشد و
 نظرش مخفی بود و نفی نقصان است پس این محقق اگر چه ناقص
 است اما محقق است که وجه ممکن و وجهی در هر شئی تحقیق نموده علم
 الیقین میداند که میقت حق سبحا با هر شئی از اشیا کایناتیه شئی
 است که وجود او تعالی بصورت آن شئی ظاهر و متجلی است و قطع
 نظر از میقت وی آن شئی نیست محض عدم صرف و درجه این
 محقق از درجه مقلد که هر شئی را ممکن اند و حق تعالی را بر آسمان یا بر عرض
 تعقل نموده معیت وی بان شئی به تقلید فرموده حق که - و هو معکم

است میداند بالاتر است و کمال علم الیقین با اینجا است و بسبب بالای
 آن مرتبه عین الیقین است که طریق حصول آن بتبصیر و تلقین میسر
 است بلکه براقبه نظری است بجز مراقبه نظری حصول آن درجه امکان ندارد
 چنانچه طریق آن عنقریب گفته میشود انشا الله تعالی پس آن محقق
 از روی علم الیقین اگر چه محقق است اما از روی عین الیقین که در نظرش
 وجهی چون وجه ممکن بالفعل ملحوظ نیست ناقص است و گفتن او ان
 الله معا بعلم الیقین باشد بعین العین پس تا که این وجهی هستی از
 نظرش پوشیده ماند کفر بر او واقع باشد زیرا که کفر یعنی پوشیدن
 است و از اینجا است که عین القضاات فرموده -

بیت

هر که نادیده نام او گوید مشرک است و فضول ناموار

و نیز صاحب گلشن از فرموده - بیت

اگر مشرک ز بت آگاه گشته کجا در دین خود کمر آه گشته

یعنی آن مشرک که عبادت بت میکند اگر از بت و حقیقت وی آگاه گشته

و بداندستی که بت منظر حق است و حق بصورت او ظهور نموده است

و از نجات سجود و معبود و متوجه الیه است کجا در دین مجتهد خود که دارد

گمراه گشته و باطل بود - بیست

ندید او از بت الا خلق ظاهر بدین علت شد اندر شرع کافر

یعنی مشرک از بت غیر از خلق ظاهر که تعیین و تشخیص او مراد است ندید و

بدین علت و سبب که نظر او بر همین صورت ظاهر بت منحصر است در

شرع نبوی کافر است اگر نظر بت پرست بر آن حقیقت بودی که در نظر

بت حق ظهور نموده است البته در شرع کافر نبود -

بیست

تو هم گمراه و نه بینی حق پنهان بشرع اندر خوانندت مسلمان

یعنی چون موجب کفر بت پرست در شرع رویت خلق ظاهر صورت

بت است تو که دعویٰ ینداری اسلام میکنی اگر هم مانند آن مشرک

همین صورت خلقی بت که می بینی و در پرده تعیین بت حق پنهان که

بصورت او ظهور و تجلی نموده است نمی بینی هر آینه که در شرع تر اینر

مسلمان خوانند و کافر باشی چه حق را که در صورت بت ظاهر گشته پوشانیده

ایست

آنکه شناسد بقا از رویه یا کافر شرع است دست از وی برد

مردمی باید که باشد شناس تایید شاه را در هر لباس

هر که اندر حجاب جاوید است مثل او بچوبوم و خورشید است

بیست

هر که بیرون ز خود اندر طلبش سعی کند از پی آب چو ماهی که همه عمر طپید

بیست

خواب چل از حرم قرب مرادور نکند ورنه نزدیکتر از دوست کسی هیچ نید

چون معلوم شد که هر شی از دو وجه خالی نیست وجه هستی و وجه چگونگی

پس وجه هستی که حق است و وجه چگونگی که عباد است و قیاس کسی را شهود

این هر دو وجه بطریق اعتدال بر سه العین میسر آید و نظر شناسین هر دو

وجه معاافت در صورت شهادت هر دو عینی حق و عید رونمایند

سابق بطلان نمعنی میدانست و ادای شهادتین می نمود درین

حالت تحقیق دانسته و برای العین در هر شش وجه هستی و وجه چگونگی

ویده میگوید که - اشهدان لا اله الا الله و اشهدان محمد عبده و رسوله -

بیست

سحر و شام که با هم توان صورت بست
 برج و زلف که کن چو بیان صورت
 سحر عبارت از وجه هستی است و زلف عبارت از وجه چگونگی که معانی
 هر شیئی جلوه گر است اهل ظاهر را در هر شیئی همان وجه چگونگی ملحوظ است
 و وجه هستی که اظهر تر است حیثیتیکه قیام در نمود وجه چگونگی از وی
 قیوم او از نظرش مخفی است اگر چه نظر هر کس اول بر هستی می افتد
 و هر شیئی که پسند اول هستی ملحوظ میگردد اما بسبب عدم وقوف
 این معنی که حق سبحانه بصورت ممکنات ظاهر شده است از ادراک آن غافل
 است و میداند که حق از خود جداست چنانچه حق ابر آسمان و بر عرش تصور
 می نماید و در پس پرده سموات می انگارد و نمیداند که آن پرده خود
 همین چگونگی آن شیئی است چنانچه چگونگی حروف از الف با و جیم
 و غیره پرده سیاهی است یعنی هر کس که نظر بر حروف اندازد و میگوید
 که این الف با یا جیم یا دال است و میگوید که این خود سیاهی است با وجود
 که سیاهی بصورت حروف ظاهر تر از حروف است اما در صورت حروف
 مخفی است حیثیتیکه هر کس حروف میگوید و سیاهی نمیگوید و میخواند
 چگونگی ظروف از کوزه و پیاله و غیره پرده خاک است زیرا که کسی نظر بر

بر ظروف نموده نگوید که این خاکست بلکه میگوید که این کوزه و سبزه
 و پیاله و غیره است چنانکه شکل و هیئات موج و جاب که نیز پرده آب است
 همه کس می بینند و می گویند که این چه موج است که از دریا برآمده و این چه
 جاب است که بر روی دریا نمایان گشته هیچ کس از آن نمیگوید که خود آب است
 که بصورت موج و جاب برآمده پس چگونگی هر شیئی نیز بر رویت هست
 حق پرده است و در پس پرده خود او سبحانه پرده گلی است -

بیت

بهر پرده که نیست پرده گلی است قصا جنیان هر دل بردگی دوست
 و در پرده چگونگی چنان مخفی است و خلوت گرفته است که هر کس در آن خلوت
 راه بردن نمی تواند - بیت

مده احمد که رفیق بسوی خلوت یار یک شب از بعد بستی و فغان صورت
 پس در تحمل چند فریق شدند و با سحر موسوم گشتند اول کسی که نظرش
 صرف بر چگونگی است که آن عالم خلق است و هستی که آن حق است
 نیست از این جهت او را محجوب گویند که نظرش بر صورت خلق که پرده
 حق است ماند و اهل ظاهرش نیز می نامند که نمود چگونگی ظاهر است

که نظر اول می در آید هستی از یک لطیف بلکه لطف است و نظر اول نمی
مگر محقق -

بیت

محقق اگر وحدت در شهود است / نخستین نظر بر نور وجود است
پس آنکس نظر اول هر چه که می بیند چگونگی می بیند و نظر محقق نه ارد و لاجرم
از رویت حق مجرب ماند اگر همین حال بسیرا به الایا و از حق مجرب اید
ماند من کان منتهی به اعلمی فهو فی الاخره اعلمی - در حق او واقع باشد
و دیگر کسی است که بوجه آن ذوق هر دو مرتبه را بی تیان و اتحاد ثابت
دارد یعنی حق از عالم نه جدا گانه و بیگانه داند و نه متحد و بیگانه
تا پندار و زیر اگر در خلق و مخلوق فرق ذاتی است ازین حق اینه متحد
و بیگانه با عالم پندار و با وجود این فرق هستی حق را با شیا معینی
است که صین آن شئی است بی حلول اتحاد ازین حق از عالم
نه جدا گانه و بیگانه داند و آنکه شنیده که -

بیت

مردان خدا جدا نباشند / لیکن خدا جدا نباشند
از اینجا است چنانچه بر متناهی و محقق غنی ظاهر و روشن است که بجز

تأمل و تحقیق اینهمه اسرار که بمنزله محبوبانند بکمال ناز بر هر کس جلوه گر نه شوند
و روی خود نه نمایند -

بیت

دلبران روی خود از ناز کجا نباشد / سببی شد که مراد دیدن آن شایسته است
و این مرتبه کمال ایمان است زیرا که ثبوت ایمان بدور کن است یگانگی و
بیگانگی و دید و امر عبد و حق و جمع الامرین مگر کورین ایمان تام و کامل میخوانند
پس هر شیخ جمع الامرین هر شئی را کامل مطلق که میگویند برای همین
است - لان فی ثبوت الحق العبد بلا تباین و اتحاد - هر که این مقدمه
داند و هر شئی را جمع الامرین بیند کامل و مکمل باشد و کس دیگر است
که با استیلائی حق مرتبه خلق را محو سازد و در شهود او غیر حق نماند و در
عاشق و مغلوب الحال میگویند و هر چه که از او سرزند مغذور
دارند و مرفوع العلم شمارند - که لایواخذ العشق با صدمه منهم -
و کسی است که بجز علم وحدت یا بتوهم خلوط آن علم مرتبه خلق را برود
او را محدود و ندقی گویند بد آنکه فرق از موحده و متحد نیست که موحده
استیلائی حق مرتبه خلق را محو سازد و همه حق تبییند و کسی است که
علم وحدت را به ترتیب که مذکور شد که همان وجود واحد است

که بصورت من تو ظاهر شده ممکن باشد است بدان عقیده صحیح باشد
و جهت آنکه چنانچه وجه چگونگی برای العین مرئی و ملحوظ است بچنان وجه
نیز که لطف است و بنظر اول در نمی آید بنظر بصیرت محسوس و ملحوظ گردد
مراقب بود و او را عالم ربانی خوانند و امید است که بطفیل این عقیده
و مراقبه در بجهان یاد در بجهان بدرجه کمال العین مرئی بدین حق برسد و علم
صحیح که میگویند همین علم است که هر شیئی را جامع الیقین که عبارت از
وجه چگونگی و وجه هستی باشد بآیاتین لا اتحاد بدانند و عقیده این علم موجب
نجات و نفع ثواب باشد و مراقب این علم موجب حصول ویت حق گردد و در
این علم هر علم که در مقدمه و ریت حق باشد غیر محسوس باشد و اعتقاد ان
ضلال و مراقبه آن موجب خسارت نکال باشد - اعادنا الله للعالمین
ذلک العلم - و کسی که مراقب این علم نبود فقط علم صحیح دارد و پس
هم چیزی ازین نصیب خالی نباشد و ازین بهره عاری نبوده اند الله تعالی
بدانکه هر روز رتبه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلى اول مرتبه ادنی
است و آن صرف تاریکی است و مرتبه اعلى روشنایی است و آن
طلوع آفتاب است و مرتبه اوسط فجر است که جامع هر دو مرتبه تاریکی

شب و روشنی طلوع آفتاب است پس هر که از نظرش تصرف بر شب
است آگاهی از حقیقت شب دارد و سوای آن نه از حقیقت فجر و از حقیقت
و نه از روشنی آفتاب و هر که از نظرش بفرسید از حقیقت شب و حقیقت
فجر او را آگاهی حاصل آمد اما از حقیقت روشنی آفتاب که در پر تو ان نه
شب ماند و نه فجر بپس خبر ندارد و چون بر آفتاب نظرش رسید
اگر چه نظرش تاب رویت آفتاب ندارد اما در روشنی آن ظلمت شب
را فرو گذارد و دو ملحوظیت فجر نیز از نظر باز دارد و در نور آفتاب و متفرق
باشد و هر چه که بینند از نور میند و هر جا که رود به نور آفتاب رود
و هر جا که نبیند و یا خپد و دور و غلط همه به نور آفتاب کند پس
بجهان در هر شیئی نیز که وجه متحقق است و وجه خلق و وجه حق و وجه
حق با و وجه خلق در هر شیئی وجه چگونگی است از کیفیت و تعیین
و تقید و خوردن و خستن و جماع و مباشرت و مثل ذلک و آن بمنزله شب
است آن محض تاریکی است و وجه هستی صرف است بمنزله از چونی
و چگونگی و مکانی و زمانی و مثل ذلک و این بمنزله صرف روشنی است
و وجه سیوم میقت حق است با خلق و آن بمنزله فجر است پس هر که را

نظر صرف بچگونگی است و نظر اوصاف نیست این نظر عوام است که خلق را می بینند و حق اجداد علیهم السلام از خلق می دانند برسموات یا بر عرش پس آنکس از حق خبر دارد و دوز از معیت او اگر آنکس هم برین حالت می ماند الا با و در بهرین شب تاریک ماند و این مرتبه دنی است -

مکن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرت اعمی - در نیرتبه واقع است باید که موجب قاعده شبستن است ای برادر شب خود را بر روز رساند و بهرین شب نماند عجب است که شب مانده خود را بر روز میرساند و تو شب خود را بر روز میرسانی و هرگز نظرش صرف وجه هستی است و نظرش صرف روز است نه شب فخر و این نظر واصل حق و مستغرق نور مشهود است که در نظرش خبر نور صرف سیح مشهود نباشد حتی که مقوله

اولا ربی لا عجب بود - آیات

باشد اندر مشهود حق دایم	در جمال و کمال او نایم
بیخبر از آنکه در نشین بود	عالمی هست و آدمی موجود
دید و بر غیر حق نیستند از اند	با خود و غیر خود نه پیر و از اند
و این مرتبه اعلی است و هرگز آنکه نظرش بر هر دو وجه است متعا که	

عبارت از معیت حق باشد با خلق در نیحالت نظرش مطلع الفجر باشد که هم شب خلق ابار و شنی حق ببیند معا و این نظر انسان کامل و مکمل است که صاحب مرتبه وسط است پس هرگز انیرتبه دست دهد عینا یا علما در و این انسانیت در آید و مصداق ان الله مغنیاً و راسخ آید و انسان مطلع الفجر که میگویند برای همین است شنید وقت فجر وقت فکر و فکر و مراقبه و مشاهده و دعا و استغفار و غیره عبادت است از تسبیح و تهلیل و رکوع و سجود زیرا که هر دو عبادت که در نیوقت از بنده می آید محمل قبول می افتد و برودوی اجابت گردد و عارف این مقام باید که در حالت این شود و سابق عبادت بتقلید میسر و اسحال تحقیق کند -

بیت

عبادت بتقلید گمراهی است	تخت به روی که آگاهی است
و هرگز فکر و مراقبه نماید برودی متاثر شود و متجه مشاهده معایت	
بخشد پس در نیخاد و وجه مراقبه است و چه اول مراقبه خلق است	
و طریش انیت که هر چیز را که در یابد بوجه چونی و چگونگی و تعیین	

تقدیر بالیقین معتقد شود که این خلق همان اعیان ثابت است که
بجالات الهیه حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
و غیره متکامل و متجلی شده در آینه وجود حق ظاهر است یعنی بوجود
حق موجود گشته است اگر اینرا قبه علی الدوام مداومت نماید زود
باشد که اعیان ثابت که حقیقت تمامی خلایق است بروی منکشف
گردد و حقایق کونیه از عرش کرسی و لوح و قلم و سبع سموات
و ارض ستاره و فرشتگان و عالم ارواح و عالم مثال معلوم
گردد و این کشف را کشف کونی گویند و وجه دوم مراقبه حق
است و طریقی که این است که در هر زمان و در هر مکان هر چیز را که
بجوایس ظاهر یا جوایس باطن خود ادراک کند بالیقین معتقد شود که
این همه وجود حق است که برای اظهار مقتضای اسماء جلال و
جمال خود در آینه اعیان ثابت یعنی شکل و صورت ایشان ظاهر شده
است و چون اینرا قبه علی الدوام میسر گردد در آینه هستی حق که
اعطف است و از بس لطافت بنظر اول در نمی آید ملحوظ و معانی
گردد و این کشف را کشف الهی گویند تا مقوله - ما را ایت

الا و ایت اند یعنی - بر حال او رخ آید و در مقام رویت الله بتمام صلی
اکبر رضی الله عنه رسد انشا الله تعالی پس صاحب معرفت این ظهور را
معلوم میشود که حق تعالی ظاهر شدن است در صورت متنوع عالم و متنوع
آن بحسب انواع اعیان است و بصورت این حقایق متنوع و احوال اینها
مصور گشته یعنی قبول ظهور این اعیان نموده بصورت اعیان ظاهر شد
و اعیان بصرف خود همچنان در پرده عدم اند چنانچه حضرت جابر
قدس سره السامی در شرح رباعیات فرموده -

رباعی

اعیان که مخدرات سر قدیم	در ملک تقابل و گیان حرم اند
هستند هم منظر نور وجود	بالکماله تقسیم ظلمات عدم اند

این رباعی شارت باین معنی است که صاحب فصوص ضی الله عنه
در فصوص ادریس میفرماید - که الا اعیان الثابتة ما شئت رایحه الوجود
یعنی اعیان ثابت که صور علیهم اند بر عدیت اصل خود اند و چون
از وجود خارجی میباشم ایشان سیده است حاصل این سخن
آنست که اعیان ثابت نزد افاضه وجود بر ایشان ثابت و مستقر اند بر

بطون خود و سیح وجه ظاهر خوانند شذیر اگر بطون تخاصی اقی ایشان
است و ذاتی چیز از آن چیز جدا نمی شود پس آنچه ظاهر می شود از این اعیان
احکام و آثار این اعیان است که بوجود یا در وجود خلق ظاهر میشود و
نه ذات این اعیان پس در اینجا دو کشف حاصل میشود از کشف اول
این معلوم میشود که موجود حق است و بس او است که ظاهر است در مریایا
اعیان با تائید دلائل که - هو الظاهر - عبارت از انست خست و ع
اصلی خود باقی اند و از کشف ثانی این معلوم میشود که موجود خلق است
و ظاهر در مراتب حق با حکام و آثار خود و حق در غیب است که خود است که
هو الباطن - اشارت از انست از اینجا است که گفته اند -

قطعه

ملکن نگنای عدم ناشیده خست	واجب جلوه گاه قدم نهانها دکام
در حیرتم که این نقش غریبیت	بر لوح هستی آید بشود خاص عام

به آنکه این نقش غریب طلسمات الهی اند در زیر این طلسم گنجی است
باید که نظر از این طلسم بردار و از زیر این طلسم گنجی بدست آرد
و هستی که گنج چیت بدست آوردن آن چگونه است بدانکه کیفیت

ان درین باعی که در شرح رباعیات است گفته میشود -

رباعیه

ایمان همه نیست و حق جلوه گراست	یا نور بود این اعیان صورت
در چشم شود و محقق که صید البصرا	هر یک و ازین آینه آینه دیگر است

یعنی ایمان که حقایق موجودات اند و اعتبار است اول آنکه ایمان مریایا
وجود حق است و صفات او است یعنی وجود حق ظاهر است بصورت اعیان
پس این وجود گنجی است و صور اعیان طلسم و زیر این طلسم گنج
وجود حق است تعالی شان و اعتبار دوم آنکه وجود مراتب این اعیان
است در مصیورت وجود حق طلسم باشد و صور اعیان گنج پس اعتبار
اول ظاهر میشود و در خارج مگر وجود که متعین است در مریایا اعیان و
متعدد است تبع و احکام و آثار ایشان پس مقتضای این اعتبار
غیر از وجود حق در خارج هیچ مشهود نیست و این حال موحده است که
شهود حق بروی غالب است و صاحب گنج طلسم اعیان است و اعتبار
دوم در وجود غیر از اعیان هیچ نیست و وجود حق که در مراتب این اعیان
است در غیب است و محقق طلسم نیست مگر از درای تن غیب

و از نیجاست یوننون بالغیب - و این حال کے است کہ شہود خلق بر
وہی غالب است و انیکس صاحب طلسم است فقط نہ صاحب گنج
کہ در زیر آن طلسم مخفی است -

بیت

ای روی در کشیدہ بہ بازار آمدہ | خلقی بدین طلسم گرفتار آمدہ
اما محقق ہمیشہ مشاہدہ ہر دو مرات می کند اعنی مرات حق و مرات
ایمان و مشاہدہ صوری کہ ہر دو مرات است بی التفکاک و آمیزا یعنی جدا
از یکدیگر و انیکس ہم صاحب طلسم است و ہم صاحب گنج فی غلبہ
یکی بر دیگری و نیز اسامی این ہر کہ کس حضرت مولوی جامی در

شرح رباعیات فرمودہ - رباعی

ذو العینی اگر نور حقست شہود است | ذو العقلی اگر شہود حق مفقود است
ذو العینی ذو العقلی شہود حق و خلق | با یکدیگر از ہر دو ترا موجود است

یعنی فی العین در اصطلاح این طائفہ عبارت از انیکس است کہ شہود حق
بر وہی غالب باشد یعنی حق سبحانہ را ظاہر بیند و خلق را باطن از نیجا
است - الحق محسوس و الخلق معقول - پس خلق در نظر او مبتدایہ

آینہ باشد مرقی البسب ظہور حق در خلق ہیچو ظہور صورت در آینہ و اخفا
خلق در حق ہیچون اخفائند در صورت است نہ آنکہ بالکل سلب بودہ باشد
چنانچہ محمد ان اعتقاد است معاذ اللہ کہ ان ممکن واقع است امین
محال خلاف واقع و ان قسم اخفا دانندہ امور حد گویند و این قسم
سلب اندہ را متحد و در میان موجد و متحد ہمین فرق است و بس
ذو العقل عبارت از کسی است کہ شہود خلق بر وہی غالب باشد یعنی
خلق را ظاہر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او بمنزلہ آینہ باشد مر
خلق او خلق بمنزلہ صورت کہ مستطیع در آینہ است لاجرم حق باطن
باشد - کما ہوشان المرات و الخلق ظاہر کما ہوشان الصور تلمذ
فی المرات - و از نیجاست - و الخلق معقول الحق محسوس - و انیکس
محبوب نیز گویند زیرا کہ خلق پرودہ است و پرودگی حق و قاعدہ است
کہ اول نظر بر نقاب افتد و آنگاہ بر شاہ پس در اول نظر نقاب بد
و از حق محبوب ما -

ایات

یار لیت مرا و راے پرودہ | اشیا ہمہ نقشبہاے پرودہ
عالم ہمہ پرودہ مصور

این پرده مرا از توحید اگر د | اینست خود مقتضای پرده

این مرتبه فرق است اما ذوالعین ذو العقل عبارت از آن کسی است که حق را
در خلق مشاهده کند و خلق او در حق بشهود آید.

بیت

گوید که میان ما جداست | هرگز نکند عظمای پرده

پس در نظر نیکس نمود کثرت خلق مانع نیاید شهود وحدت حق او شود
حق امر احسن گردد و نمود کثرت خلق بلکه کثرت در وحدت و وحدت در
کثرت مشهود معلوم او میگردد این مرتبه جمع الجمع است و معیت حق
با خلق در غیر مرتبه متحقق است اینست تحت حق و عجب و معیت حق با عجب که
مرتبه جمع و فرق و جمع الجمع باشد از اینجا بیان کلمه سببه که متضمن مرتبه
مرتبه مذکور است تمام شد. و وجه تسمیه این ساله میزان التوحید
بجست آنست که بیان کلمه سببه میکند و کلمه سببه اگر چه نظام ترکیب
از صرف است اما بعضی در بازار تحقیق میزان التوحید است زیرا که
هر دو خبر و کلمه سببه بمنزله دو کفه اند کفه اول - لا اله الا الله - و کفه
دوم محمد رسول الله - و این هر دو کفه برابر اند بی ترجیح یکی بر دیگری

یعنی لا اله الا الله - که مرتبه جمع است بجمع جمع صفات کمال است از
ازل تا ابد و محمد رسول الله نیز که مرتبه فرق است متضمن جمیع صفات
خود است از ازل تا ابد و زبان تر از او که باین دو کفه است معیت حق
است با عجب من لازل الی الابد که هر دو خبر و سبب که مرتبه جمع
الجمع باشد شعر آن معیت است چنان معیت است که همه اوست عبارت
از آنست بی حلول اتحاد و تفرع و تفرع بی قول عارف کامل است -

انک یا به و هوایاک - و با وجود همه اوست حق باشد و عجب
عبد نه رب عجب گردد و نه عبد رب شود - ان العبد عبد و الرب
رب لا یصیر العبد رباً و لا الرب عبداً - پس این هر دو کفه عجب و رب
در صورت همه اوست که بمنزله زبان تر از او است برابر اند اگر در
همه اوست مرتبه عجب منتفی سازد و تفرع جمع کفه رب بر کفه عجب دهد
باز از تحقیق سودا الی الحاد نموده باشد نه سودا توحید و قاعده
میزان مجازی است که در بازار خرید و فروخت صوری هر دو
آن است و برابر باشد و زبان تر از او در میان هر دو پل باشد
تا یک کفه اولیج آید و زبان تر از او دایره منیت براید بالغ

مشتري سودا نشود و اگر با تفاق ضرور سود بشود بطریق نامرسته
و ناخوشی بود چنانچه اگر پله راست براج آید بایع را نامرعی باشد و اگر
پله چپ براج گردد مشتري را نامرعی افتد پس مرضی بایع و مشتري
هر دو در انت که هر دو پله راست و برابر باشند بی ترجیح یکی بر
دیگری میخان در باز از تحقیق نیز میزان التوجه عینسی در صورت
همداست هر دو کفر بوبیت و عبودیت برابر باشد اگر کفر بوبیت را
ترجیح دهی باین معنی که همه حق است و عبودیت یعنی مسلوب الشی
است چنانچه ملحدان اعتقاد است بآنکه حق سبحانه از ازل متصف
بصفات کمال است عبد از حین ظهور تافسانی خود متصف بصفات نقصان
من الازل چنانچه اهل ظاهر را اعتقاد است درین صورت نامرعی
عبد است زیرا که در صورت اول چون همه حق است و عبد مسلوب الشی
است پس این خلق اعیان نام نهادن و امر بطاعت و نهی از منکر
نمودن و فسادی قیامت مخالفان مواخذه نمودن و بغد اب و
عقاب ابدی معذب داشتن و موافقان از ثواب و رحمت بخشیدن
چه وجه دارد بلکه درین صورت اعتراض تمام و طلاق ظلم نسبت او تعالی

کنند زیرا که ذات کافر و مسلم و فاسق و متقی و سعید و اصلح هیچ نبود
حق تعالی بقدرت خود ایشان امتعارضا پسید اگر دو اقتضای ذات
ایشان اینرا از کفر و اسلام و فسق و طاعت سعادت و شقاوت و غیر
ذلت از خود پسید انمود پس یکی اثناب و دیگری امتعذب و معاص
ابدی داشتن صریح ظلم بود که ایشان در اصل هیچ نبودند و مسلوب
بودند و اقتضای ذاتی ایشان نیز از شقاوت سعادت و کفر و اسلام
و غیره هیچ نبود خود ایشان را موجود گردانیده و از طرف خود تقاضا
کفر و شقاوت داده مواخذه بکفر و شقاوت کردن خبر ظلم صریح خبری
دیگر متصور نمی شود - تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ان اللیس
بظلام للبعید و ما الله یرید ظلم للعباد - و نیز در صورت آنکه عبودیت
در ازل ثابت ندارند و از حین ظهور تافسانی آن بوده باشد عبد
سودای عبودیت نامرعی بود زیرا که عبد از ازل متحقق نبود بعین در
لازال عبد را پسید اگر ده مستحق رحمت ازلی و لعنت ازلی داشتن
مقتولیت ندارد و اگر کفر عبودیت ترجیح دهی باین معنی که مایه موجود
موجود اندکی موجود و صانع چنانچه دهریه و افلاکیه و طباعیه را

است در صورت حق نامرضی باشد زیرا که چون مصنوع بی صانع و محسوس

بی خالق هرگز امکان ندارد - بیت

خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بے دست خانه زن که کشید

در صورت مصنوع را منظور داشتن و صانع را از نظر رفع ساختن

حق نامحسوس و نامرضی تمام است چنانچه اگر کسی صنعت ترا

منظور دارد و ترا نامطور کند و نیز روزی تو غور و پرورش از

تومی یابد و ترا با لکل موجودند اند چه ناخوشی با نامرضی مابود

باشد و چه اعتراضها با و خواهی نمود پس مرضی حق عباد صورتیت

که هر دو متحقق ثابت باشند - من الازل الابد - و ایح

یکی ازین مملوب الشی نبود که آن کفر و الحاد و خلاف واقع است اما

اگر دیدن حق و نادیدن خلق باشد محمود بود بلکه عین ایمان است

که نادیدن دیگر است و نابودن دیگر که آن ایمان است و این کفر و

دیدن خلق نادیدن حق جهل و حجاب بود پس گمانیکه صاحب دید

اقول اند اهل کمال و محبوبان حق اند که بخود غایب و از حق حاضر اند

و آنانکه صاحب دید ثانی اند اهل جهل و حجاب اند که بخود عاقل و از حق

خافل اند - اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ان اکون من المحجوبین

ان اکون من العافلین - پس باید که از خود غایب و از حق حاضر باشد

زیرا که تو عاجزی و از تو کس عاجز نه امروز کاری آید و نه فردا کاری

کشاید و حق سبحانه قوی است و از قوی هر چه که ترا امروز شاید و

فردا پاید می آید و طریق غایب از خود بحق حاضر نیست که اول خود

را بداند که - من عرف نفسه فاعرف ربّه - من عرف نفسه فاعرف ربّه

حق است شناسد - که فقد عرف ربّه - مصرع که تا با خودی در خدا

راه نیست - و این بیت که از مولوی جامی است بر طریق -

من عرف نفسه فقد عرف ربّه - دلالت تمام دارد -

بیت

بود کلی جهان در دستور | کرده در کل بذات خویش ظهور

یعنی جهان که عبارت از عالم محسوسات است پیش از پیداشدن

ذات حق سبحانه بصرفت حقایق خود که صور علمیه و اعیان ثابتیه و علو

حق میگویند از ازل مندرج و منبج بود چنانچه این بیت هم برین

است که گفته اند - بیت

دران خلوت که هستی بی تابان | بخت نیستی عالم فسان بود
 و این عرف نفیست پس حق سبحانه بجهت ظهور اسمای خود که غفا
 و قهار و رزاق و معز و مدد و مثل ذلک است خواست که عالم ممکن
 را که عبارت از صور علمیه باشد از اندراج ذات بخارج ظهور آورد
 و غفاریت و قهاریت و رزاقیت خود برایشان جلوه کند زیرا که بجز
 خلق ظهور اسمای مذکوره امکان ندارد پس باید اگر در صور علمیه
 بخارج بجزئی غنی که خود بصورت و هیات ایشان که از حضرت بطون
 بنظهور نیاید صورت امکان ندارد زیرا که صور علمیه در مرتبه علم بذات
 حق سبحانه چنان مندرج اند که گاهی از ان اندراج منقرض و از
 ذات منفک نمی شوند چنانچه غنی بر تامل انعمی واضح و مشهود
 است پس حق سبحانه تعالی بکمال قدرت خود خود را بصورت ایشان
 ساخته و بصری ممکن تبصیر شده ممکن نگاشت - مصرع کرده در
 کل بذات خویش ظهور - همین معنی دارد - و هو الظاهر
 علی ما هو علیهم کان - همین جابرو نماید - و کل من علیها فان -
 همین مقام چهره کشاید و دیگر اسرار نیز که تفصیل آن درین ساله

گذشت مجرد کشف تمنع من بنظر سالک جلوه گر آید چون معلومیت
 این دقیقه بر دل طالب راسخ گردد بجهت سوختن این علم مخطوطی
 حاصل آید اما این مخطوطیت بر دوام نباشد زیرا که مخطوطیت بقدر مخطوطیت
 چون مخطوطیت قیام ندارد مخطوطیت نیز دوام ندارد پس باید که مخطوطیت از خود قیام
 نماید تا مخطوطیت علی الدوام بماند و قیام کردن مخطوطیت بدو
 است درجه اول یاد کرد است تحقیقش آنست که گاه گاه آن معلومیت
 را که حق سبحانه بصورت علمیه بر آمده شکل و هیات ایشان متکلیف و متجلی
 گشته است بنظر آورده در همه موجودات حتی حرکات و سکنات ظاهر
 و باطنی خود و تمامی عالم ملاحظه نموده تحتین نظر بر نور وجود واحد
 حقیقی داشته باشد یعنی ملاحظه کند که همان وجود واحد حقیقی
 است که از یحیی بزرگ چون بر آمده ممکن نگاشت تا معنی مصرع
 هست یحیی واجب ممکن نج - بر و محقق گردد و درین یاد کرد گاه گاه این
 مخطوطیت ساقط گردد و گاهی یاد و گاهی غفلت بهسم و نماید
 این درجه اول است اما درجه دوم یاد داشت است و ان انیت
 که آن مخطوطیت گاه گاهی را تدبیر بجا چنان هو که ساز و نو نظر بر ان

قایم دارد که گاهی از نظر ساقط نشود چنانچه معلومیت او بر دل منبسط
گرویده است ملخومیت او نیز در نظر منبسط گردد و این مراقبه - هو الظاهر
است و نشان غایب از خود و در بخار و نماید و چون این مراقبه بحال سدا
گردد و بعد رین ضمن هر یک این مراقبه انشا را الله تعالی - هو الباطن
نیز مکشوف گردد و بد آنکه کشف - هو الظاهر - خبر اطلاع آن دقیقه مذکور
که خود حق سبحا بصورت ممکنات از مکن بطون ظهور آمده - علی ما هو علیه
کان - امکان ندارد و در صورت کشف - هو الباطن - خبر مراقبه
هو الظاهر - در آینه نظر بصیرت جلوه گر نشود پس اطلاع معنی - هو الظاهر
موقوف بر تقریر لسانی است به ترتیب مذکور که خود حق سبحا بصورت علمیه
ظاهر و متجلی است و انکشاف معنی هو الباطن منحصر بر مراقبه هو الظاهر
است حصول آن بگفارت است و حصول این بکودار تفسیر ان لعلم است
و تحصیل این بعمل و دریافت آن بسمع است و دریافت این بنظر و
کشف آن بچشم است و شهود این بچشم دل و مکرار این بقل
است و اقرار این بحال هر که دعوی این حال منحصر بقال دارد باطل
و محال است که مقدمه حال بر قال نیاید پس هر که علم هو الظاهر حاصل

